
شیعه
در گذر تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

شیعه در گذر تاریخ

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شیعه در گذر تاریخ

مشخصات کتاب

شیعه در گذر تاریخ

جلد:۱

مقرر:سبحانی تبریزی، جعفر

حاشیه نویس:بینش، عبد الحسین

ناشر:موسسه فرهنگی هنری مشعر

محل نشر:تهران

سال نشر:۱۳۹۱

ص:۱

رسول خدا (ص) در امر رسالت و تثبیت پایه‌های نهضت خویش، رنج بسیار کشید؛ هرچند گردباد سهمگین توطئه دشمنان، همواره بر نهضت و شـریعت ایشان محیط بود، اما سـنت الهی بر آن بود تا از افول نور خویش جلوگیری کند و آن را از شـر مشرکان و منافقان حفظ نماید. از طرفی امت اسـلام نیز پس از رحلت رسول خدا (ص) مانند همه امت‌ها مشمول سنت ابتلا و آزمایش شد تا نشان دهد که مردم، چگونه اراده و اختیار خود را به کار می‌گیرند و با تمسک به ابزار هدایت، خود را از فتنه‌ها می‌رهانند و کدام یک مدال افتخار امت ناجیه را به گردن می‌آویزند.

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

رسول خدا (ص) علی‌بن ابی‌طالب (ع) و راه او را ملاک حق معرفی کرد و پیوسته آن حضرت و پیروانش را به رستگاری بشارت داد و مسلمانان را بر حذر داشت که مبادا نااهلانی از قریش رهبری جامعه اسلامی را به دست گیرند و خود را امیر بر مؤمنان بدانند. از این رو ایشان براساس مأموریتی الهی رهبری نهضت خویش را به دست علی بن ابطالب (ع)

ص:۸

سپرد تا امت او را به مقصد نهایی که عبودیت مطلقه بود، هدایت کند و پیروان خویش را به سر منزل مقصود برساند.

کتابی که پیش رو دارید، با ادله متقن و وافی شیعه را پیروان واقعی علی بن ابی‌طالب (ع) و فرقه ناجیه معرفی کرده و چنان‌که از نام کتاب پیداست، در گذر تاریخ به بررسی آن پرداخته است.

حضرت آیت‌الله سبحانی با تألیف کتاب ارزشمند «الشیعهٔ فی موکب التاریخ دراسهٔ موضوعیهٔ فی نشأهٔ الشیعهٔ فی ضوء الکتاب والسنهٔ و التاریخ» به بررسی تاریخ پیدایش مذهب امامیه پرداخته و آن را از دریچه قرآن کریم، روایات و تاریخ بررسی کرده است. نظر به اهمیت این موضوع و کتاب، پژوهشکده حج و زیارت ترجمه آن را در دستور کار خود قرار داد و از فرهیخته گرامی، جناب آقای «عبدالحسین بینش» در کار ترجمه، یاری گرفت و اثر حاضر نتیجه این تلاش‌هاست.

امید است این کتاب مورد توجه کسانی که می‌خواهند با مکتب اهل‌بیت (ع) آشنا شوند، قرار گیرد.

در پایان، پژوهشکده حج و زیارت برخود لازم می‌داند که از زحمات بی‌شائبه مؤلف گران‌قدر و مترجم محترم و تمامی کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش کردند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه تاریخ و سیره

ص:۹

فصل اول: ریشه تشیع و تاریخ پیدایش آن

اشاره

ص:۱۰

ص:۱۱

درآمد

برخی از نویسندگان گذشته و حال، می‌پندارند که تشیع نیز همانند دیگر فرقه‌های اسلامی، محصول درگیری‌های سیاسی است. درحالی‌که گروهی دیگر بر این باورند که این مذهب، حاصل درگیری‌های فکری است. ازاین‌رو در جست‌وجوی تاریخ پیدایش و ظهور آن در عرصهٔ جامعهٔ اسلامی هستند. اینان تشیع را پدیده‌ای نوظهور در میان جوامع اسلامی معرفی می‌کنند و معتقدند که تشیع، گرچه بخشی از پیکرهٔ امت اسلامی است، ولی نتیجهٔ رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فکری است که با گذر زمان به تشکیل این مذهب، منتهی شده و به تدریج رو به گسترش نهاده است.

شاید همین تصور نادرست از مفهوم تشیع است که صاحبان چنین دیدگاه‌هایی را در فهم حقیقت پیدایش این مذهب، به خطا و لغزش افکنده و اجازه نداده است تفسیر درستی از این پدیده ارائه کنند. اگر این پژوهشگران کار خود را از مبانی فکری و اعتقادی تشیع آغاز می‌کردند،

ص:۱۲

به روشنی درمی‌یافتند که گوهر تکوین و اصول و ارکان این مذهب، چیزی جز امتداد حقیقی اندیشهٔ اعتقادی اسلام نیست.

برخی سرچشمهٔ پیدایش تشیع را به آنجا بازمی‌گردانند که پیامبر اسلام (ص) پس از خود، علی (ع) را با فرمان خداوند به خلافت و جانشینی گماشت تا امام و راهنمای مردم باشد؛ همان‌طور که خود آن حضرت، امام و راهنمای مردم بود. چنین اعتقادی روشن‌ترین مصداق برای حقیقت پیدایش تشیع است. تشیع با تبلور اندیشهٔ بزرگ اسلامی پدید آمد؛ زیرا ناگزیر پس از رحلت صاحب رسالت باید کسی می‌بود که راه او را به‌طور حقیقی تداوم و استمرار بخشد و بار سنگین این رسالت آسمانی را به دوش کشد.

اگر بپذیریم که اساس تشیع بر استمرار رهبری به وسیلهٔ جانشین پیامبر (ص) است، پس شیعه چیزی جز تاریخ اسلام و نصوص روایت شده از رسول خدا (ص) در این‌باره ندارد.

نویسندگان کتاب‌های صحیح و سنن، روایت‌های بسیاری را دربارهٔ جانشینی امیرمؤمنان علی (ع) نقل کرده‌اند. این نصوص، حجیت خدشه‌ناپذیری دارند و بی‌تردید، همان پایگاه اعتقاداتی است که رسول‌خدا (ص) به دنبال پایه‌گذاری آن بوده است. این روایت‌ها به‌طور قطع دلالت بر این دارد که اقبال‌های صورت پذیرفته در دوره‌های بازپسین، استمرار آن چیزی بود که در دوران رسول خدا (ص) وجود داشت. بنابراین همه کسانی که دعوت پیامبر (ص) را اجابت کردند و از روی صدق و حقیقت، به فرمان ایشان سرنهادند، بدون شک پیش‌روان

ص:۱۳

تشیع و حاملان بذرهای نخستین آن به شمار می‌آیند.

شیعیان همان مسلمانان مهاجر و انصار و کسانی‌اند که در نسل‌های بعد، راه آنان را در پیش گرفتند. آنها در همان مسیری که پیش‌تر پیامبر (ص) در موضوع رهبری داشت، باقی ماندند؛ نه آن را تغییر دادند و نه به دیگری سپردند. آنها مصالح خیالی را برابر نصوص قرار ندادند و مصداق بارز سخن خداوند گردیدند که می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (حجرات: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسول او پیشی مگیرید و از خداوند پروا داشته باشید. همانا خداوند شنوا و داناست.

شیعیان در اصول و فروع، به علی (ع) و خاندان او روی آوردند و از گروهی که نصوص خلافت، ولایت و رهبری عترت پیامبر (ص) را نپذیرفتند و جانب مصلحت را گرفتند، دوری جستند.

ص:۱۴

ص:۱۵

سخنان رسول خدا (ص) دربارهٔ شیعه

اخبار رسیده از زبان پیامبر (ص) دربارهٔ شیعیان علی (ع) که در اصل شیعهٔ خود پیامبر (ص) بودند، نقاب از چهرهٔ حقیقت برمی‌دارد و نشان می‌دهد شماری از مهاجران، گرد علی (ع) حلقه زدند که حتی در همان دوران رسالت نیز به شیعیان علی (ع) ، معروف بودند. رسول خدا (ص) نیز بارها آنان را از رستگاران خواند. اگر کسی دراین‌باره گرفتار شک و تردید باشد، شماری از نصوص وارده دراین‌باره را نقل می‌کنیم:

۱. ابن مردویه به نقل از عایشه می‌نویسد:

گفتم ای رسول خدا (ص) ! گرامی‌ترین آفریدگان نزد خدا چه کسانی هستند؟ فرمود: ای عایشه! مگر این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند، اینان بهترین آفریدگانند»(۱).(۲)

۱- بینه:۲ .

۲- الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص۵۸۹.

ص:۱۶

۲. ابن عساکر از جابر بن عبدالله نقل می کند:

ما نزد پیامبر (ص) بودیم که علی (ع) از راه رسید. آن‌گاه پیامبر (ص) فرمود: «به آن‌که جانم به دست اوست، سوگند، او و شیعیانش در روز رستخیز رستگارانند» . و این آیه نازل گردید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند، اینان بهترین مردم هستند» . از آن پس، هرگاه یاران پیامبر (ص) ، علی (ع) را می‌دیدند، می گفتند: «بهترین مردم آمد» .(۱)

۳. ابن‌عدی و ابن عساکر نیز از ابوسعید – به طور مرفوع– چنین نقل کردند: «علی بهترین مردم است» .(۲)

۴. ابن‌عدی از ابن عباس نقل می کند:

هنگامی که آیهٔ «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند، اینان بهترین مردم هستند» فرود آمد، رسول خدا (ص) به علی فرمود: «بهترین مردم، تو و شیعیان تو هستید و در روز رستخیز هم شما خشنودید و هم خداوند از شما خشنود است» .(۳)

۵. ابن مردویه از علی (ع) نقل کرده است:

رسول خدا (ص) به من فرمود: «آیا قول خدای را نشنیده‌ای که می گوید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند بهترین مردم هستند» . اینان تو و شیعیان تو هستید و وعده‌گاه من و شما

۱- الدر المنثور، سیوطی، ج۶، ص ۵۸۹.

۲- همان.

۳- همان.

ص:۱۷

بر سر حوض است. وقتی که امت‌ها برای پس دادن حساب بیایند، شما رو سفیدید» (۱)

۶. ابن‌حجر در کتاب «صواعق» به نقل از ام سلمه می‌نویسد:

شبی نوبت من بود و رسول خدا (ص) نزد من حضور داشت. آن‌گاه فاطمه و پس از او علی (ع) به خانهٔ من آمدند. رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی! تو و یارانت در بهشتید. تو و شیعیانت در بهشتید» . (۲)

۷. ابن اثیر نیز در کتاب «نهایه» چنین نوشته است:

رسول خدا (ص) به علی فرمود: «ای علی! تو و شیعیانت در حالی به حضور پروردگار می‌رسید که شما از خداوند و خداوند از شما خشنود است و دشمنان تو در حالی حاضر می‌شوند که خشمناکند و در زنجیر» . آن‌گاه دست بر گردنش افکند تا چگونگی در زنجیر بودن گردن را نشان بدهد.

۸. زمخشری در کتاب «ربیع» آورده است:

رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی! چون روز رستخیز فرا رسد، من دامن خدای تعالی را می‌گیرم و تو دامن مرا می‌گیری و فرزندانت دامن تو را می‌گیرند و شیعیان فرزندانت دامن آنان را می‌گیرند و پس می‌بینی به رفتن ما به کجا فرمان داده می‌شود» .(۳)

۹. احمد در «المناقب» آورده است:

۱- الدر المنثور، ج۶، ص۵۸۹.

۲- الصواعق المحرقهٔ، ص ۱۶۱.

۳- ربیع الأبرار، ج۱، ص۱۲۹.

ص:۱۸

پیامبر (ص) به علی (ع) گفت: «آیا دوست نمی‌داری که در بهشت همراه من باشی و حسن و حسین و فرزندانمان پشت سر ما و زنان ما پشت سر فرزندانمان باشند و شیعیان ما در سمت چپ و راست ما قرار داشته باشند؟ !»(۱)

۱۰. طبرانی نقل کرده است که پیامبر (ص) به علی (ع) گفت:

نخستین چهار کسی که به بهشت وارد می‌شوند، من، تو، حسن و حسین هستیم و فرزندان ما پشت سر ما و زنان ما پشت سر فرزندان ما و شیعیان ما در سمت چپ و راست ما هستند.(۲)

۱۱. دیلمی نیز چنین آورده است:

ای علی! خداوند تو و نسل تو و فرزندان و خویشاوندانت و شیعیانت را بخشیده است. پس تو را بشارت باد. تو کسی هستی که از شرک و کفر جدا شده و از علم و ایمان پُر گشته‌ای. (۳)

۱۲. دیلمی به نقل از پیامبر (ص) می گوید:

تو و شیعیان تو بر حوض وارد می‌شوید، درحالی‌که سیرابید و سیراب می کنید. روهایتان سپید است و دشمنانت در حالی بر حوض وارد می‌شوند که تشنه‌اند و غل و زنجیر بر گردن دارند.(۴)

۱۳. مغازلی به سند خویش از انس بن مالك روایت کرده است:

رسول خدا (ص) فرمود: «از امت من هفتاد هزار تن بدون حساب به

۱- الصواعق، ص ۱۶۱.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

ص:۱۹

بهشت وارد می‌شوند» . آن‌گاه رو به علی کرد و گفت: «آنان شیعیان تو هستند و تو امام آنان هستی» .(۱)

۱۴. مغازلی از کثیر بن زید نیز چنین روایت کرده است:

اعمش بر منصور وارد شد. چون چشمش به او افتاد، گفت: «ای سلیمان! در صدر بنشین» . گفت: «من هر جا بنشینم صدر مجلس همان‌جاست» ، تا آنکه ضمن سخنانش گفت: «حدیث کرد مرا رسول‌خدا (ص) و فرمود: جبرئیل اینک نزد من آمد و گفت: انگشتر عقیق به دست کنید که نخستین سنگی که به یگانگی خداوند و رسالت من و جانشینی علی و امامت فرزندانش و به بهشت رفتن شیعیانش گواهی داده، همین سنگ است» .(۲)

۱۵. او همچنین با سند خویش، از سلمان فارسی، از رسول خدا (ص) نقل کرده است که گفت:

ای علی! انگشتری به دست راست کن تا از مقربان باشی. گفت: «ای رسول خدا (ص) ! مقربان چه کسانی هستند» . فرمود: «جبرئیل و میکائیل» . گفت: «ای رسول خدا (ص) ! چه انگشتری به دست کنم» ؟ گفت: «عقیق سرخ؛ زیرا آن کوهی است که به یگانگی خداوند و نبوت من و جانشینی تو و امامت فرزندان تو و به بهشت رفتن

۱- مناقب، مغازلی، ص۲۹۳.

۲- همان، ص۲۸۱؛ سید بحرانی، غایهٔ المرام به نقل از مغازلی. تدبر در برخی آیه‌های شریفه که نشان می‌دهد عموم موجودات از علم و شعور برخوردارند، مثل آیه: «برخی از آنها از ترس خدا فرو می‌غلتند» . بقره: ۷۴ ، تصدیق آنچه در حدیث شریف آمده، مبنی بر شهادت عقیق بر وحدانیت خداوند را آسان می‌کند.

ص:۲۰

دوستانت و به فردوس رفتن شیعیان تو و فرزندانت، گواهی داده است» . (۱)

۱۶. ابن حجر نیز چنین نقل کرده است:

علی بر گروهی گذشت و آنان فوراً از جا برخاستند. فرمود: «اینان چه کسانی هستند» ؟ گفتند: «ای امیرمؤمنان! از شیعیان تو هستند» . فرمود: «نیکوست» . آن‌گاه فرمود: «ای گروه! چرا من نشان شیعیانم و زیور دوستانم را در شما نمی‌بینم» ؟ آنان از شرم سر به زیر افکندند. در این هنگام یکی از میانشان گفت: «به حق آن کس که شما اهل‌بیت را گرامی داشت و شما را ویژگی بخشید و محبوب گردانید، از تو می‌خواهیم که ویژگی شیعیانت را برای ما بازگویی» . فرمود: «شیعیان ما عارفان به خدا و عاملان به فرمان خدا هستند» .(۲)

۱۷. صدوق (۳۰۶-۳۸۱ه. ق) از ابن عباس نقل کرده است:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرماید: «چون روز قیامت بشود و کافر آنچه را که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان علی از ثواب و کرامت آماده ساخته ببیند. . .» . (۳)

این نصوص که همدیگر را تأیید می‌کنند و بی‌نیاز از ملاحظهٔ اسنادند، نشان می‌دهند که میان اصحاب پیامبر (ص) ، تنها علی (ع) متمایز بود به اینکه شیعه و پیروانی دارد. آن شیعیان اوصاف و نشانه‌هایی داشتند که در

۱- علل الشرائع، ص ۱۵۸.

۲- الصواعق، ص ۱۶۱.

۳- علل الشرائع، ص ۱۵۶. چاپ نجف اشرف.

ص:۲۱

دوران زندگی پیامبر (ص) و پس از ایشان نیز به آن ویژگی‌ها معروف بودند. ازاین‌رو پیامبر (ص) آنان را می‌ستود و رستگاری آنان را مژده می‌داد. به‌طور قطع، آن شیعیان راستین از خطی که رسول مکرم اسلام (ص) برای اندیشهٔ بزرگ اسلامی ترسیم کرده بود، ذره‌ای منحرف نشده بودند. این خط بر حقیقت تشیع و منشأ آن، که از پیدایش و استقرار دین جدا نبود، تأکید می‌ورزید. بنابراین با وجود این نصوص معتبر، درست نیست که یک پژوهشگر برای دانستن چگونگی شکل گیری شیعه و ظهور آن، به فرض‌های گمانی و وهمی روی آورد.

ص:۲۲

ص:۲۳

وصیت‌های پیامبر (ص) دربارهٔ اهل‌بیت (ع)

اشاره

جمع‌شدن شماری از صحابهٔ بزرگوار، گِرد امام علی (ع) ، در روزگار حیات پیامبر اکرم (ص) و پس از رحلت آن حضرت، نتیجهٔ سفارش‌های نبوی دربارهٔ امام (ع) و اهل‌بیت ایشان بود. این سفارش‌ها قلب هر مسلمان آگاهی را به لرزه در می‌آورد. رسول خدا (ص) در جایگاه‌های سرنوشت‌ساز و در مراحل گوناگون دعوتشان، این حقیقت را مطرح کردند که همهٔ آنها بازگوکنندهٔ حقایقی روشن است؛ حقایقی که از اصحاب و عامهٔ مسلمانان می‌خواست که در پی حق باشند و از امام علی (ع) و فرزندانش پیروی کنند. این سفارش‌ها به روشنی تأکید می‌کند که بزرگ‌ترین مرجع امور دینی و دنیوی مردم، امامان معصوم (ع) هستند.

سفارش‌های اکید رسول خدا (ص) دراین‌باره، انگیزه‌ای قوی بود تا شمار بسیاری از صحابه و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می‌کردند، گرد امام علی (ع) جمع شوند و او را در امر رهبری دینی –در همهٔ ابعاد و شئونش– بر دیگران مقدم بدارند. این امر موجب گردید تا بذرهای

ص:۲۴

پاشیده شده به دست رسول خدا (ص) ، پس از رحلت آن حضرت رشد کند و ثمر دهد. بنابراین اگر برای هر پدیده‌ای علتی قائل شویم، پدیدهٔ تشیع، نتیجه سفارش‌های نبوی و اشارت‌های الهی بود که از احادیث برداشت می‌شد.

در اینجا به برخی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

الف) حدیث ثقلین

پیامبر اکرم (ص) بعد از خود، امت را تنها نگذاشت و برایشان مرجع و پناهگاهی قرار داد. ایشان دراین‌باره فرمود: «ای مردم! من چیزی را میان شما نهادم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید. آن چیز کتاب خدا و عترت و اهل‌بیت من هستند»(۱)

در جای دیگری فرمود:

من چیزی را میان شما به یادگار گذاشتم که تا به آن چنگ زده باشید، پس از من گمراه نخواهید گشت: کتاب خداوند که چون ریسمانی از آسمان به زمین کشیده است؛ دیگری عترت و اهل‌بیت من. این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر حوض نزد من آیند. پس بنگرید که پس از من چگونه با آنها رفتار می‌کنید.(۲)

همچنین فرمود:

من میان شما دو جانشین می‌گذارم: کتاب خدا که همچون

۱- کنز العمال، ج۱، ص۴۴؛ ترمذی و نسائی نیز آن را از جابر نقل کرده‌اند.

۲- همان، ترمذی آن را از زید بن ارقم نقل کرده است.

ص:۲۵

ریسمان میان آسمان و زمین کشیده شده است، و دیگر عترت و اهل‌بیتم. این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر حوض نزد من آیند(۱)

در بیان دیگر نیز فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و اهل‌بیتم. این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه بر حوض نزد من آیند» (۲)

ایشان همچنین فرمود:

من در آستانهٔ اجابت دعوت پروردگارم و میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدای عزوجل و خاندانم. کتاب خداوند که چونان ریسمانی از آسمان به زمین کشیده است و دیگری اهل‌بیت من است. خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه ساخته است که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه بر حوض نزد من آیند. پس بنگرید که پس از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.(۳)

همچنین آن حضرت در واقعه بازگشت از حجهٔ الوداع و فرود آمدن در غدیر خم فرمود:

گویی که فرا خوانده شده‌ام و باید دعوت پروردگار را اجابت کنم. من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم، یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر است و آن کتاب خداست؛ دیگری عترت من است. بنگرید

۱- مسند أحمد، ج۵، صص۱۸۲- ۱۸۹.

۲- المستدرك، حاکم، ج۳، ص ۱۴۸.

۳- مسند أحمد، ج۳، صص۱۷- ۲۶، وی آن را از حدیث ابوسعید خدری نقل کرده است.

ص:۲۶

که پس از من چگونه با آنها رفتار می کنید. آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا آنکه بر حوض نزد من آیند.(۱)

ب) حدیث سفینه

رسول خدا (ص) ، اهل‌بیتشان را به کشتی نوح تشبیه کرده و فرموده است: «آگاه باشید که اهل‌بیت من میان شما به کشتی نوح می‌مانند. هرکس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن سر باز زند، غرق می‌شود»(۲)

همچنین ایشان می‌فرماید: «همانا مَثَل اهل‌بیت من مثل کشتی نوح است. هرکس بر آن سوار شود، نجات می‌یابد و هرکس از آن سر باز زند، غرق می گردد» .

در بیان دیگر نیز می‌فرماید: «مَثَل اهل‌بیت من همچون دروازهٔ حطه میان بنی‌اسرائیل است که هرکس از آن درآید، بخشوده می‌شود» (۳)

در حدیث دیگر آمده است:

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل‌بیت من امان امت من از اختلافند. هرگاه قبیله‌ای از عرب با آن به مخالفت برخیزد، دچار اختلاف و از حزب شیطان می گردد.(۴)

۱- مستدرک، حاکم، ج۳، ص۱۰۹، وی آن را از حدیث زید بن ارقم نقل کرده است.

۲- همان، ص۱۵۱، وی آن را با سند خود از ابوذر نقل کرده است.

۳- الأربعون حدیثا، نبهانی، ص ۲۱۶، به نقل از طبرانی در الاوسط.

۴- مستدرک، حاکم، ج۳، ص۱۴۹، وی آن را به سند خود از ابن عباس نقل کرده است.

ص:۲۷

روشن است که مقصود از اهل‌بیت (ع) در اینجا همهٔ آنان نیستند؛ زیرا این منزلت تنها ویژهٔ حجت‌های خداوند است. آنان گروهی منتخب و برگزیده از اهل‌بیت (ع) هستند. ابن‌حجر این مطلب را به نیکی دریافته و گفته است:

احتمال دارد که مقصود از اهل‌بیتی که امان هستند، عالمانشان باشند؛ زیرا اینان کسانی هستند که به وسیلهٔ آنان، همچون ستارگان، راه می‌جویند و آن‌گاه که ناپدید شوند، نشانه‌هایی که به ساکنان زمین وعده داده شده، در خواهند رسید.

وی در جایی دیگر گفته است: «از رسول خدا (ص) پرسیدند که مردم پس از آنها چه قدر باقی می‌مانند؟» فرمود: «به اندازهٔ خری که کمرش بشکند» .(۱)

مقصود از تشبیه اهل‌بیت پیامبر (ع) به کشتی نوح این است که هرکس در دین به آنان پناه برد و اصول و فروعش را از آنان بیاموزد، از عذاب خداوند رهایی می‌یابد و هرکس از آنها سر باز زند، مانند کسی است که در روز طوفان به کوهی پناه ببرد تا او را از فرمان خداوند حفظ کند. پیداست که این کار سودی ندارد و او غرق و هلاک خواهد شد.

وجه تشبیه آنان به «باب حطه» نیز این است که خداوند این باب را مظهری از تواضع نسبت به جلال و شکوه و پیروی از فرمان خویش قرار

۱- الصواعق، ابن‌حجر باب یازدهم ، صص ۹۱ و ۱۴۲.

ص:۲۸

داد. ازاین‌رو سبب مغفرت و آمرزش گناهان بود. پیروی این امت از اهل‌بیت پیامبر (علیهم السلام) نیز یکی از مظاهر تواضع و فروتنی نسبت به جلال و و شکوه و فرمان الهی است و در نتیجه سبب مغفرت الهی می گردد.

ابن‌حجر دربارهٔ حقیقت تشبیه در این حدیث شریف چنین می گوید:

وجه تشبیه آنان به کشتی نوح این است که هرکس آنان را دوست بدارد و به خاطر نعمتی که نصیبش گشته آنان را بزرگ بدارد و از عالمانشان پیروی کند، از تاریکی مخالفت‌ها خواهد رهید و هرکس از آنان سر باز زند، در دریای کفران نعمت غرق خواهد شد و در صحراهای طغیان هلاک خواهد گشت.

تا آنجا که می گوید:

باب حطه، یعنی وجه تشبیه آنان به باب حطه، این است که خداوند ورود فروتنانه و پوزش‌خواهانه به این باب (باب اریحا یا بیت المقدس) را سبب مغفرت بنی‌اسرائیل قرار داد، و مودّت اهل‌بیت را نیز سبب مغفرت این امت قرار داد.(۱)

ج) امامان دوازده‌گانه در حدیث رسول خدا (ص)

اشاره

در کتاب‌های حدیثی به نقل از رسول خدا (ص) ، روایت‌هایی وجود دارد که نشانه‌ها و تعداد امامان پس از پیامبر (ص) را بدون آنکه از آنها نام ببرد، تعیین می کند. این احادیث بیانگر امامت امامان دوازده‌گانه هستند که صاحبان صحیح‌ها و مسندها نقل کرده‌اند. این نقل‌ها به گونه‌ای است

۱- ر. ک. الصواعق باب یازدهم ، ص۹.

ص:۲۹

که جز بر کسانی که رسول خدا (ص) آنها را به خلافت و زعامت تعیین کرده، قابل انطباق نیست. ازاین‌رو ما این روایات را در شمار دلایل محدودکنندهٔ خلافت می‌آوریم. دقت در این روایات، خواننده را به حقیقت رهنمون می‌کند و او را به ساحل امنیت و حقیقت می‌رساند. اکنون به تعدادی از این نصوص که مؤید یکدیگر نیز هستند، اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گوید: «دوازده امیر می‌باشد» ؛ آن‌گاه سخنی گفت که من آن را نشیدم. سپس پدرم گفت که پیامبر فرمود: «همه از قریش هستند»(۱)

۲. مسلم نیز از قول او روایت کرده است که گفت:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گوید: «کار مردم همچنان برقرار خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه بر آنان حکومت کنند» . آن‌گاه پیامبر (ص) سخنی را بر زبان آورد که من نشنیدم. پس، از پدرم پرسیدم که رسول خدا (ص) چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند» .(۲)

۳. در روایت دیگری نیز از او چنین نقل شده است:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گوید: «کار مردم همچنان برقرار خواهد بود تا آنکه دوازده مرد بر آنها حکومت کنند» . آن‌گاه

۱- صحیح بخاری، ج۹، ص۱۰۱، کتاب الأحکام، باب ۵۱ باب الاستخلاف .

۲- صحیح مسلم، ج۶، ص۳.

پیامبر (ص) سخنی گفت که من نشنیدم. پس، از پدرم پرسیدم که پیامبر (ص) چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند» (۱)

۴. در حدیث دیگری نیز مانند همین مضمون روایت شده است، با این تفاوت که جملهٔ «کار مردم همچنان برقرار است» را ذکر نکرده است.

۵. مسلم نیز از او چنین روایت کرده است:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرماید: «اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه» . آن‌گاه جمله‌ای گفت که من نفهمیدم. پس به پدرم گفتم که چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند»(۲)

۶. در روایت دیگری مسلم از او نقل می‌کند:

همراه پدرم نزد رسول خدا (ص) رفتم. از آن حضرت شنیدم که می‌فرماید: «این دین پیوسته عزتمند و نیرومند خواهد بود تا دوازده خلیفه» . سپس جمله‌ای گفت که از سر و صدای مردم نشنیدم. پس، از پدرم پرسیدم که چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند»(۳)

۷. همچنین مسلم از او روایت کرده است که گفت:

از رسول خدا (ص) شنیدم که روز جمعه، شبی که اسلمی را سنگسار کرد، گفت: «این دین همچنان بر پاست تا آنکه قیامت برپا گردد یا آنکه دوازده خلیفه که همه از قریش‌اند، بر شما حکومت کنند» .(۴)

۱- صحیح مسلم، ج۶، ص۳.

۲- همان.

۳- همان، ص۴.

۴- همان، صص۳ و ۴.

ص:۳۱

۸. ابوداود از جابر بن سمره نقل کرده است:

از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گوید: «این دین پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده [نفر بیایند]» . پس مردم تکبیر گفتند و هیاهو کردند. آن‌گاه جمله‌ای گفت که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند» .(۱)

۹. ترمذی به نقل از جابر بن سمره روایت کرده است:

رسول خدا (ص) فرمود: «پس از من دوازده امیر خواهد بود» . سپس جمله‌ای بر زبان آورد که من نفهمیدم. من آن را از کسی که همراهم بود پرسیدم. گفت که فرمود: «همه از قریش هستند» .

ترمذی گوید: «این حدیث حسن و صحیح است. این حدیث از طریق دیگری از جابر نیز نقل شده است» . سپس آن طریق دیگر تا جابر را نقل کرده است.(۲)

۱۰. احمد در مسند خویش از جابر بن سمره نقل کرده است که گفت: «از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گوید: این امت دوازده خلیفه خواهد داشت» و آن را از ۳۴ طریق نقل کرده است.(۳)

۱۱. حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» در «کتاب معرفة الصحابه» ، از عون بن جحیفه و او نیز از پدرش نقل کرده است که گفت:

همراه عمویم نزد پیامبر (ص) بودم. پس فرمود: «کار امت من پیوسته

۱- صحیح أبو داوود، ج۲، ص۲۰۷؛ این حدیث به دو طریق دیگر نیز نقل شده است.

۲- صحیح ترمذی، ج۲، ص۴۵.

۳- مسند أحمد، ج۵، صص ۸۶ – ۱۰۸.

ص:۳۲

نیکو خواهد بود تا بر سر کار آمدن دوازده خلیفه» . آن‌گاه جمله‌ای را با صدای آرام گفت. من به عمویم که جلوی من بود گفتم: «ای عمو! چه گفت» ؟ گفت پسرم! گفت: «همه از قریش هستند» .(۱)

۱۲. حاکم همچنین به سند خویش از جریر از مغیره از شعبی از جابر چنین نقل کرده است:

من نزد رسول خدا (ص) بودم و شنیدم که می‌فرماید: «کار این امت پیوسته آشکار خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه به پا خیزند» . آن‌گاه سخنی گفت که من نشنیدم. من از پدرم که نزدیک‌تر از من به حضرت نشسته بود، پرسیدم که چه گفت؟ گفت که فرمود: «همه از قریش هستند» .(۲)

۱۳. ابن حجر در الصواعق گفته است: «طبرانی از جابر بن سمره نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، همه از قریش» . (۳)

همچنین رسول خدا (ص) شمار جانشینان خویش را به «نقیبان بنی‌اسرائیل» تشبیه کرده است.

۱۴. احمد به سند خویش از مسروق نقل کرده است که گفت:

ما نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برای ما قرآن می‌خواند. در این میان مردی به او گفت: «ای ابوعبدالرحمان! آیا از رسول خدا (ص) پرسیده‌اید که این امت چند خلیفه خواهد داشت» ؟ عبدالله گفت: «از

۱- المستدرک علی الصحیحین کتاب معرفهٔ الصحابهٔ ، ج۳، صص ۶۱۷ و ۶۱۸.

۲- همان.

۳- الصواعق، ص۱۸.

ص:۳۳

هنگامی که من به عراق آمده‌ام پیش از تو کسی این پرسش را از من نکرده است» . آن‌گاه گفت: «آری، ما از رسول خدا (ص) پرسیده‌ایم و او فرمود: دوازده تن به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل» .(۱)

۱۵. خطیب نیز در تاریخ خویش این حدیث را از جابر بن‌سمره نقل کرده است.(۲)

۱۶. متقی هندی در منتخب کنزالعمال از احمد، طبرانی در المعجم الکبیر، و حاکم نیز در المستدرک آن را نقل کرده‌اند.(۳)

۱۷. سیوطی در تاریخ الخلفا به روایت حسن، از ابن مسعود نقل کرده که از او پرسیدند: «این امت چند خلیفه خواهد داشت» ؟ گفت: «ما این را از پیامبر (ص) پرسیدیم و او فرمود: دوازده خلیفه، به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل» .(۴)

احادیث دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد امامان پس از پیامبر (ص) دوازده تن هستند. در این احادیث نام، اوصاف و تعداد آنها نیز آمده است. اما موضوع مهم‌تر، تعیین مصادیق و اشاره به اشخاص آنهاست که چنین کاری فقط با بررسی و تعیین ویژگی‌های وارده در این احادیث ممکن است که خلاصهٔ آنها به شرح ذیل است.

- اسلام پیوسته عزتمند خواهد بود.

- این دین پیوسته عزتمند و نیرومند خواهد بود.

۱- مسند أحمد، ج۱، ص ۳۹۸.

۲- تاریخ بغداد، ج۱۴، ص۳۵۳.

۳- منتخب کنز العمال بهامش مسند أحمد، ج۵، ص ۳۱۲.

۴- تاریخ الخلفاء، ص ۱۰.

ص:۳۴

- این دین پیوسته برپا خواهد بود.

- کار این امت پیوسته نیکو خواهد بود.

- کار این امت پیوسته آشکار خواهد بود.

- اینها همه بر امت می‌گذرد تا دوازده تن از قریش بر آنان حکم برانند.

- دوازده جانشین بر آنها حکم می‌رانند که همه از قریش هستند.

- شمار آنها همانند شمار نقیبان بنی‌اسرائیل است.

این ویژگی‌ها فقط در دوازده امامی که نزد هر دو فرقه (شیعه و سنی) مشهورند، دیده می‌شود. این احادیث اخبار غیبی و معجزهٔ پیامبر (ص) هستند. حال اگر احادیثی مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه و نیز احادیثی که اهل‌بیت (ع) را امان اهل زمین می‌دانند - همان‌گونه که ستارگان، امان اهل آسمان هستند -به آنها ضمیمه گردد، هیچ‌گونه شک و تردیدی در این زمینه باقی نخواهد ماند. البته تفصیل این احادیث در مباحث بعدی خواهد آمد.

امامان دوازده‌گانه‌ای که میان مسلمانان مشهورند و شیعیان آنان را امام خویش می‌خوانند، اولین آنها امیرمؤمنان علی (ع) و آخرینشان مهدی (عج) است که نشانه‌های ذکر شده، بر آنان صدق می‌کند. هرکس که با زندگی علمی، اجتماعی و سیاسی این بزرگواران آشنا باشد، درمی‌یابد که آنان نمونهٔ عالی اخلاق و قلهٔ بلند دانش و تقوا و مسلط بر قرآن و سنت هستند. خداوند دینش را به وسیلهٔ آنان حفظ کرده و به رسالتش عزت بخشیده است.

ص:۳۵

اما دربارهٔ اینکه در برخی از نقل‌های این روایات آمده است که «امت بر همهٔ آنان گرد می‌آیند» ، بر فرض درست بودن، اقرار به امامت همهٔ آنان هنگام ظهور آخرین آنهاست. اما اگر قائل به وجود ابهام در این احادیث شدیم، باز هم مانعی در پذیرش این مطلب نخواهد بود.

تأویل اهل‌سنت از کلمه دوازده

اکنون باید ببینیم که غیر شیعه دربارهٔ این احادیث چه می‌گویند و چگونه آنها (دوازده نفر) را به خلفای پس از رسول خدا (ص) ، تأویل می‌کنند. آنها دراین‌باره چنین می‌گویند:

۱. دوازدهی که در سخن رسول خدا (ص) آمده است، به شمار خلفای بنی‌امیه اشاره دارد! اولین خلیفهٔ بنی‌امیه یزید بن معاویه و آخرشان مروان حمار است و شمار آنها دوازده تن می‌باشد. عثمان و معاویه و ابن زبیر در این فهرست قرار ندارند؛ چون آنها از صحابه بودند. مروان حکم نیز نبوده چون صحابی بوده و پس از گرد آمدن مردم بر ابن زبیر شکست خورده است. خلیفه بودن هم، به ستوده شدن از سوی پیامبر (ص) نیست، بلکه به برپایی سلطنت است [که این سلاطین] عبارت‌اند از: یزید بن معاویه و پسرش معاویه، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید، یزیدبن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان بن محمد.(۱)

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۱۳، ص۲۱۲؛ در این مأخذ آمده است: شمارشان سیزده تن است.

ص:۳۶

در پاسخ این گروه باید بگوییم: اگر پیامبر (ص) چنین چیزی را می‌خواسته و در مقام مدح آنان نبوده است، پس چرا به این موضوع خبر داده است؟ دیگر اینکه چگونه می‌توان گفت که این احادیث برای مدح وارد نشده است؟ ! درحالی‌که ویژگی‌های ذکر شده، صراحت در مدح دارد؛ مانند اینکه می‌فرماید: «این دین پیوسته عزتمند و قدرتمند خواهد بود» . یا اینکه «کار امت من نیک است» . جای تعجّب است که آنان، نخستین خلیفهٔ بنی‌امیه را یزید بن معاویه قرار می‌دهند، به این دلیل که سلطنت او استقرار یافت؛ اما چه استقراری؟ ! مردم عراق در سال نخست سلطنت و مردم مدینه در سال دوم بر او شوریدند و سرتاسر روزگار وی پر از جنگ‌های خونین، قتل و غارت و نابودی بود. پس هرکس اندکی شرافت و ایمان داشته باشد، این سخن را نمی‌پذیرد.

۲. «مقصود از اینکه دوازده خلیفه با این ویژگی حکومت خواهند کرد، پس از وفات مهدی است» .(۱)این تأویل از شگفت‌ترین تفاسیر در این زمینه است؛ زیرا اخبار وارده حاکی از آن است که خلافت آنان (ائمه اطهار:) به روزگار پیامبر (ص) متصل است. ازاین‌رو وقتی در ذهن مردم این سئوال مطرح شد، از عبدالله بن مسعود دربارهٔ شمار کسانی که زمام امور امت را به دست خواهند گرفت پرسیدند.

۳. ابن حجر در فتح الباری از قاضی‌عیاض نقل کرده است:

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۱۳، ص۲۱۳؛ همین طور نقل شده است: دوازده خلیفه در همه مدت اسلام تا روز قیامت.

ص:۳۷

مقصود از آنـان خلفـایی هسـتند که مردم بر آنهـا اتفاق کردنـد و آنان ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، یزیـد، عبـدالملک و چهار فرزنـد او، ولیـد، سـلیمان، یزید و هشام هسـتند. اینان هفت تن پس از خلفای راشدین هسـتند و نفر آخر ولید بن یزید بن عبدالملک است.(۱)

در این میان سـخن قاضـی‌عیاض و ابن حجر بسـیار عجیب است؛ چون آنها افراد ذکر شـده را به دیدهٔ کسانی می‌نگرند که اسـلام به دست آنهـا عزت یافته و نیرو گرفته است؛ درحالی‌که میان آنان شـخص دائم الخمر و بی‌بنـدوباری چون یزیـد بن معاویه وجود دارد کـه تـارک الصـلاهٔ هـم بـوده اسـت. او بـه این مقـدار هم بسـنده نکرد و کعبه را به منجنیـق بست و پس از قتـل حسـین بن علی (ع) (فرزنـدزادهٔ پیامبر (ص)) و برادران و فرزنـدان و بهترین یارانش و به اسارت بردن زنان و فرزندانشان از کربلا به شام، مدت سه روز مال و جان و آبروی مردم مدینه را مباح ساخت. کاش می‌دانستیم که اینان سـنت نبوی را با کدام معیار، تفسـیر می‌کنند؟ ! به راستی که آفتاب حقیقت، دروغ بودن همهٔ عقاید و سخنان صریحشان را برملا ساخته و خواهد ساخت!

آیا اسـلام به وسـیلهٔ عبدالملک عزت یافته است؟ ! مگر او نبود که حجاج را بر عراق گماشت و حَجاج نیز شمار بسیاری از صحابه و تابعان را کشت؛ موضوعی که بر همه روشن است.(۲)

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج۱۳، ص۲۱۳؛ نیز ر. ک. تاریخ الخلفاء، ص۱۱.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۰ و غیره.

ص:۳۸

چگونه دین به وسیلهٔ ولید بن یزید بن عبدالملک عزت یافته است؟ ! او حرمت‌های الهی را هتک می‌کرد. او کسی بود که وقتی تصمیم گرفت بر بام کعبه شراب بنوشد، قرآن کریم را گشود و چون این آیهٔ شریفه آمد که وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ ؛ «پس طلب فتح کردند و هر جبار و ستیزه‌جویی نومید شد» ، قرآن را به کناری افکند و آن را با تیر نشانه رفت و چنین سرود:

تهددنی بجبّار عنید

مرا چون ستمگری ستیزه جو تهدید می‌کنی، آری، منم ستمگر ستیزه‌جو. هنگامی که روز رستخیز پروردگارت آمد، بگو پروردگارا! ولید مرا پاره پاره کرد.

برای پی‌بردن به جنایات این مرد و خویشاوندان و اجدادش باید حافظه تاریخ را گشود که جز سیاهی، چیزی از آنان در خویش ندارد. هیچ چیزی نمی‌تواند کارهای زشت آنان را بپوشاند و فقط انسان‌های ابله و ساده‌لوح از این شیاطین غافل هستند.

نویسندهٔ چیره‌دست، سید محمدتقی حکیم، دربارهٔ این احادیث سخنی دارد که نقلش در اینجا خالی از لطف نیست. او می‌گوید:

ازاین روایت‌ها استفاده می‌شود که:

- شمار امیران (خلفا) از دوازده تن - که همه از قریش هستند- فراتر نمی‌رود.

- این امیران مطابق نص تعیین شده‌اند و این مقتضای تشبیه آنها به

ص:۳۹

نقیبـان بنی‌اسـرائیل است. خـدای متعال دربارهٔ آنان می‌فرمایـد: «به یقین خداونـد از بنی‌اسـرائیل پیمان گرفت و ما دوازده نقیب را از میان آنها مبعوث کردیم» .(۱)

- این روایت‌هـا فرض را بر این گرفته است که آنـان تـا هنگامی که اسـلام باقی باشـد یا تا برپایی قیامت، باقی هسـتند. آن چنان که مقتضـی روایـت مسـلم است که می گویـد: «این امر از میـان نمی‌رود تـا آنکه دوازده خلیفه در میـان ایشـان بیاینـد» . روشن‌تر از آن روایت دیگری است که در همان باب آمـده است و می گویـد: «این امر همچنان در میان قریش می‌مانـد تا آن هنگامی که دو تن از مردم باقی باشند» .

اگر چنین برداشتی درست باشـد، جز بـا مبنـای امـامیه - دربارهٔ تعـداد امامان و بقایشان و مورد اشاره قرار گرفتن آنها از سوی پیامبر (ص) - سازگـار نیست. همچنین این برداشت، بـا حـدیث ثقلین و بقـای آن دو (قرآن و عترت) تـا وارد شـدن بر پیامبر (ص) بر سـر حوض هماهنگی بسیاری دارد.

البته درستی این برداشت موقوف به این است که مقصود از بـاقی مانـدن امر در میان آنها، باقی مانـدن امامت و خلافت به اسـتحقاق باشـد، نه به سـلطهٔ ظـاهری؛ زیرا خلیفـهٔ شـرعی قـدرتش را از خداونـد می گیرد که در چارچوب قـدرت تشـریعی است، نه تکوینی. بنـابراین این نوع سـلطه، به مقتضای مأموریت آنان، همچون یک تشـریع‌کننده است و با این مسـئله که سـلطهٔ خارجی در دست آنها نباشد و دیگران بر آنها سلطه داشته باشند،

۱- مائده: ۱۲ .

ص:۴۰

منافاتی ندارد. شاید بتوان گفت که اگر روایت‌ها بر این معنا حمل نگردند، همچنان بی‌تفسیر باقی می‌مانند؛ زیرا افراد بی‌شماری از قریش به سلطنت ظاهری دست یافته‌اند و دولت‌هایشان نیز منقرض شده و این در حالی است که به اتفاق همهٔ مسلمانان هیچ نصی بر سلطنت بنی‌امیه و بنی‌عباس نداریم.

شایان ذکر است که این روایت‌ها پیش از تکمیل شمار امامان، در برخی کتاب‌های صحیح و مسند نقل شده است. بنابراین احتمال جعل احادیث پس از تکمیل آنان، منتفی است. راویان این احادیث، اهل‌سنت و کسانی هستند که نزد آنها موثق می‌باشند. شاید سرگردانی بسیاری از عالمان در توجیه این احادیث و تلاش برای سازگار ساختن آنها با واقعیت تاریخی، منشأ ناتوانی آنها در تکذیب روایات بوده است. ازاین‌رو گفته‌های گوناگونی در توجیه و بیان مقصود این احادیث مشاهده می‌کنیم که به یاری یکدیگر آمده‌اند.

۴. سیوطی پس از نقل سخنان عالمان دربارهٔ این احادیث مشکل، نظر بسیار عجیبی را ارائه می‌کند. طبق نظر وی آن دوازده نفر عبارت‌اند از: چهار تن از خلفای راشدین، [امام] حسن، معاویه، ابن زبیر و عمر بن عبدالعزیز که در میان بنی‌امیه بوده است و مهتدی و دیگری «الظاهر» است به دلیل عدالتی که داشت. دو فرد دیگر هم، منتظر هستند؛ یکی مهدی است، چون از اهل‌بیت پیامبر (ص) است و منتظر دیگر را بیان نکرده است. خدای رحمت کند کسی را که دربارهٔ سیوطی گفته است: «او شبانه هیزم گرد می‌آورد» .

ص:۴۱

از حدیث ثقلین امور مهمی استفاده می‌شود که اگر همهٔ امت به آنها اهتمام می‌ورزیدند و بر گرد اهل‌بیت (ع) حلقه می‌زدند، از دیگران بی‌نیاز می‌شدند. آن امور عبارت‌اند از:

۱. قرین بودن عترت پاک پیامبر (ص) با قرآن کریم، اشاره به این دارد که حقیقت قرآن نزد آنهاست.

۲. تمسک به کتاب و عترت، نجات دهنده و بازدارنده از گمراهی‌هاست و هیچ‌یک جای دیگری را نمی‌گیرد.

۳. پیشی جستن از عترت، حرام است؛ همان‌گونه که دوری جستن از آنها.

۴. عترت از کتاب جدا نمی‌شود و این دو، تا روز قیامت باقی هستند.

اکنون آیا با وجود این موارد صریح و روشن، دوری از عترت و پیوستن به دیگران درست است؟

دربارهٔ سفارش‌های پیامبر خدا (ص) در حق علی و اهل‌بیت (علیهم السلام) ، به همین سه حدیث بسنده می‌کنیم و سفارش‌های دیگر همچون حدیث «یوم‌الانذار» و حدیث «غدیر» را در فرصت دیگری بیان می‌کنیم.

پس از آشنایی با احادیثی که بر لزوم پیروی از اهل‌بیت (علیهم السلام) تأکید می‌ورزند، نوبت به آن می‌رسد که به تعدادی از صحابه و تابعان که از امام علی (ع) پیروی می‌کردند و در پرتو هدایت او راه می‌جستند، اشاره کنیم. در این‌باره تنها به کسانی که در آن سده همچون پیش‌گامان تشیع شهرت داشتند -در مبحث آینده- بسنده می‌کنیم.

ص:۴۲

ص:۴۳

شیعه در سخنان مورخان و فرقه‌شناسان

واژهٔ شیعه پس از روزگار رسول خدا (ص) بر کسانی اطلاق می‌شد که پیرو علی و اهل‌بیتش (علیهم السلام) بودند و به امامت و وصایت آنان اعتقاد داشتند. این موضوع میان سخنان مورخان و نویسندگان‌که نام برخی از آنها را ذکر می‌کنیم، به خوبی مشاهده می‌شود:

۱. مسعودی در حوادث بعد از رحلت پیامبر (ص) نقل می‌کند که «امام علی و شیعیانش پس از بیعت با ابوبکر در خانه ماندند» .

۲. ابومخنف می‌گوید:

شیعیان در خانهٔ سلیمان بن صرد، گرد آمدند و از هلاکت معاویه یاد کردند و ما خداوند را از این بابت ستایش کردیم. او گفت: «معاویه مرد و حسین از مردم بیعت می‌گیرد. او به مکه رفته است و شما شیعیان او و پدرش هستید»(۱)ی، ص۱۲۱.

۱- مقتل الإمام الحسین، ابومخنف، صص۱۵ و ۱۶.

ص:۴۴

۳. محمد بن خالد برقی (متوفای۲۷۴ه. ق) می گوید:

یاران علی بر چند قسم هستند: اصحاب، برگزیدگان، اولیا و پس از آن شرطهٔ خمیس. . . از برگزیدگان، سلمان فارسی، مقداد، ابوذر، عمار، ابولیلی، شبیر، ابوسنان، ابوعمره، ابوسعید خدری، ابوبرزه، جابربن‌عبدالله، براء بن عازب و طرفه ازدی بودند.(۱)

۴. «نوبختی» (متوفای۳۱۳ ه. ق) می گوید:

نخستین فرقهٔ شیعه، یعنی فرقهٔ علی بن ابی‌طالب، کسانی بودند که در روزگار پیامبر (ص) و پس از وی به این نام خوانده می‌شدند؛ و مشهور بود که با او همراهند و به امامت وی معتقدند.(۲)

۵. ابوالحسن اشعری می گوید: «ازاین‌رو به آنان شیعه گفته شده است که از علی پیروی کردند و او را بر دیگر اصحاب پیامبر (ص) مقدم داشتند» .(۳)

۶. شهرستانی می گوید: «شیعه، کسانی هستند که به ویژه از علی پیروی کردند و به نص و وصیت، قائل به امامت وی گشتند» .(۴)

۷. ابن حزم گفته است:

هر کس با شیعه، در این‌باره که علی برترین مردم پس از رسول‌خدا (ص) می‌باشد و او و فرزندانش از دیگران به امامت

۱- الرجال، برقی؛ ر. ک. فهرست ابن الندیم، ص۲۶۳، با عبارتی نزدیک به عبارت برقی.

۲- فرق الشیعهٔ، ص۱۵.

۳- مقالات الإسلامیین، ج۱، ص۶۵.

۴- الملل و النحل، ج۱، ص۱۳۱.

ص:۴۵

سزاوارترند موافق باشد، شیعه است.(۱)

این مشتی است از خروار و انـدکی است از بسـیار که در سـخنان مورخان و نویسـندگان بیان شده است. همین مقدار اندک شاهدی است بر اینکه گروهی از امت در روزگـار پیـامبر (ص) و پس از آن تـا روزگـار خلفـا و نیز در زمان‌های بعـد، به پیروی از علی (ع) مشهور بودند. بنابراین واژهٔ شیعه را نخستین بار پیامبر (ص) به کار برد و امت در این‌باره از ایشان پیروی کرد.

اگرچه امام علی (ع) ، بنا بر مصالحی، در گرفتن حق خویش تسامح و تساهل ورزید، ولی اینکه او جانشین به حق پیامبر (ص) است، به صورت یک نظریهٔ ثابت اعتقادی درآمد و در وجود مردم جای گرفت. با گذشت روزگار، بر شـمار مؤمنان و پیروان آن حضرت افزوده شد و بسـیاری از مسـلمانان به گذشـتهٔ نزدیک خویش باز گشتند و دوباره اذهانشان به مواضع پیامبر (ص) درباره امامت علی (ع) معطوف شد. همان مطالبی که پیامبر (ص) گاهی به صـراحت و گاهی به کنایه، بر جانشـینی علی (ع) پس از خود ابراز می‌کرد. البته کسانی هم بودند که از همان ابتدا گرد علی (ع) جمع شدند و از وفاداران ایشان در همهٔ حوادث محسوب می‌شدند.

تشـیع پیوسـته در حـال گسترش بود و همگـام بـا ورود اسـلام به نقـاط عـالم بین مسـلمانان، انتشـار می‌یـافت. این حقیقت، در خلال کاربست عملی این جانشـینی و در دوران کوتاه حکمرانی امام علی (ع) -پس از قتل عثمان بن عفان - اسـتحکام بیشتری یافت و در نتیجه احادیث جانشـینی ایشان میان مردم رواج یافت؛ از سـیره و زهـد و حکمت ایشان چیزی را دریافتند که صـحت آن منقولات را تأکید می‌کرد و آن اینکه

۱- الفصل فی الملل و النحل، ج۲، ص۱۱۳.

ص:۴۶

علی (ع) کسی بود که برای رهبری امت و حمایت از قرآن و نشر تعالیم و اصول آن برگزیده شده بود.(۱)

بنابراین اگر عنصر اصلی در به کارگیری واژه شیعه، در وهلهٔ نخست پیروی از امام علی (ع) پس از پیامبر (ص) در زعامت و وصایت، و در وهلهٔ دوم پیروی عملی از فرامین و نواهی باشد، غیر منطقی خواهد بود که بخواهیم برای تکوین این فرقه، علل اجتماعی، سیاسی یا کلامی بتراشیم.

در اینجا به نام برخی از کسانی که در گذشته‌های دور و نزدیک به دوران پیامبر (ص) ، در زمرهٔ شیعیان علی (ع) بودند، اشاره می‌کنیم. آنها به حق، نخستین کسانی بودند که مزین به این نام مبارک شدند و کسی که جویای تفصیل باشد، باید به کتاب‌هایی که در این‌باره نوشته شده است، مراجعه کند که در پایان بحث به برخی از این کتاب‌ها اشاره خواهیم کرد.

۱- الشیعهٔ بین الأشاعرهٔ و المعتزلهٔ، صص۲۸ و ۲۹.

ص:۴۷

پیش‌گامان تشیع در روزگار پیامبر (ص)

برای شناخت پیش‌گامان تشیع، رجوع به کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، خالی از دشواری و پیچیدگی نیست و ممکن است موضوع به شماری از مقاصد و مناقشات کشیده شود. در نتیجه ما نام شماری از صحابیانی را که به تشیع شهرت داشته و به آن منسوب بودند، در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱. عبدالله بن عباس

۲. فضل بن عباس

۳. عبیدالله بن عباس

۴. قثم بن عباس

۵. عبدالرحمان بن عباس

۶. تمام بن عباس

۷. عقیل بن ابی‌طالب

۸. ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب

ص:۴۸

۹. نوفل بن حرث

۱۰. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب

۱۱. عون بن جعفر

۱۲. محمد بن جعفر

۱۳. ربیعهٔ بن حرث بن عبدالمطلب

۱۴. طفیل بن حرث

۱۵. مغیرهٔ بن نوفل بن حارث

۱۶. عبدالله بن حرث بن نوفل

۱۷. عبدالله بن ابی‌سفیان بن حرث

۱۸. عباس بن ربیعهٔ بن حرث

۱۹. عباس بن عتبهٔ بن ابی‌لهب

۲۰. عبدالمطلب بن ربیعهٔ بن حرث

۲۱. جعفر بن ابوسفیان بن حرث

افرادی که نام آنها ذکر شد، از سرشناسان بنی‌هاشم هستند؛ نام شمار دیگری از شیعیان که از طایفهٔ بنی‌هاشم نیستند، به این قرار است:

۲۲. سلمان محمدی

۲۳. مقداد بن اسود کندی

۲۴. ابوذر غفاری

۲۵. عمار بن یاسر

۲۶. حذیفهٔ بن الیمان

۲۷. خزیمهٔ بن ثابت

ص:۴۹

۹. نوفل بن حرث

۱۰. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب

۱۱. عون بن جعفر

۱۲. محمد بن جعفر

۱۳. ربیعهٔ بن حرث بن عبدالمطلب

۱۴. طفیل بن حرث

۱۵. مغیرهٔ بن نوفل بن حارث

۱۶. عبدالله بن حرث بن نوفل

۱۷. عبدالله بن ابی‌سفیان بن حرث

۱۸. عباس بن ربیعهٔ بن حرث

۱۹. عباس بن عتبهٔ بن ابی‌لهب

۲۰. عبدالمطلب بن ربیعهٔ بن حرث

۲۱. جعفر بن ابوسفیان بن حرث

افرادی که نام آنها ذکر شد، از سرشناسان بنی‌هاشم هستند؛ نام شمار دیگری از شیعیان که از طایفهٔ بنی‌هاشم نیستند، به این قرار است:

۲۲. سلمان محمدی

۲۳. مقداد بن اسود کندی

۲۴. ابوذر غفاری

۲۵. عمار بن یاسر

۲۶. حذیفهٔ بن الیمان

۲۷. خزیمهٔ بن ثابت

ص:۵۰

۴۹. ابان بن سعید بن عاص

۵۰. زید بن صوحان عبدی

این پنجاه نفر، صحابه‌ای هستند که طبقهٔ نخست شیعه را تشکیل می‌دهند. کسانی که می‌خواهند با زندگی و چگونگی شیعه شدن این اصحاب بیشتر آشنا شوند، می‌توانند به کتاب‌های رجالی مراجعه کنند، که البته باید در این زمینه بصیرت کافی داشته باشند.

در پایان، سخنی از «محمد کردعلی» نقل می‌کنیم که در کتاب «خطط الشام» چنین نوشته است:

شماری از صحابیان بزرگ در روزگار پیامبر (ص) به دوستی علی (ع) شهرت داشتند؛ مانند سلمان فارسی که می‌گفت: «ما با پیامبر (ص) بیعت کردیم که خیرخواه مسلمانان و دوستدار علی (ع) باشیم» . دیگری ابوسعید خدری است که می‌گوید: «مردم به انجام پنج کار فرمان یافتند که چهارتای آن را انجام دادند و یکی را وانهادند» . چون از آن چهارتا از وی پرسیدند، گفت: «نماز، زکات، روزهٔ ماه رمضان و حج» . پرسیدند آنکه وانهاده شد چه بود؟ گفت: «ولایت علی بن ابی‌طالب» . گفتند: «آیا این هم در شمار آن چهار واجب بود؟» گفت: «بلی، این هم مثل آنها واجب بود» .

از دیگر شیعیان علی (ع) ، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفهٔ بن الیمان، ذوالشهادتین خزیمهٔ بن ثابت، ابوایوب انصاری، خالد بن سعید و قیس بن سعد بن عباده بودند.(۱)

۱- خطط الشام، ج۵، ص۲۵۱.

ص:۵۱

کتاب‌های تألیف شده دربارهٔ پیش‌گامان تشیع

گروهی از عالمان و اندیشمندان امامیه، کتاب‌های ارزشمندی نوشته‌اند که در آنها به تفصیل، مسائل مربوط به نخستین پیش‌گامان تشیع و نقش آنان در تحکیم ارکان اندیشهٔ نوپای اسلامی را ذکر کرده‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. صدرالدین علی مدنی شیرازی، صاحب کتاب‌های «سلافهٔ العصر فی محاسن الشعراء بکل مصر» ، «انوار الربیع فی علم البدیع» و «طراز اللغه» . او در سال ۱۱۲۰ه. ق وفات یافت. وی دربارهٔ شیعه کتاب مستقلی به نام «الدرجات الرفیعهٔ فی طبقات الشیعهٔ الامامیهٔ» نوشته است. وی در این کتاب، طبقهٔ نخست را به بررسی صحابهٔ شیعی پرداخته که باب اول را به صحابیان بنی‌هاشم و باب دوم را به دیگران اختصاص داده است. او در باب نخست، زندگی ۲۳ تن از بنی‌هاشم را که هرگز از علی (ع) جدا نشدند، شرح کرده و در باب دوم، زندگانی ۴۶ صحابی را آورده است.(۱)

۱- الدرجات الرفیعهٔ، صص ۷۹ - ۴۵۲.

ص:۵۲

۲. شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا، در کتاب «أصل الشیعهٔ و أصولها» نام شماری از صحابه را نقل کرده است که در دوران زندگی و نیز پس از شهادت علی (ع) شیعهٔ آن حضرت بودند. احمد امین (نویسندهٔ مصری) می گوید: «در حقیقت تشیع پناهگاهی بود که همهٔ کسانی که کمر به نابودی اسلام بسته بودند، به آنجا روی می‌آوردند» .

کاشف الغطا در پاسخ وی می گوید:

ما نمی‌خواهیم آب‌های زلال صفا و صمیمیت، کدر شده و آتش کینه شعله‌ور شود. ما نمی‌خواهیم مصداق این ضرب‌المثل باشیم که می گوید: «رطب خورده منع رطب کی کند» ؛ وگرنه می گفتیم که چه کسی می‌خواست با کلنگ الحاد و زندقه، پایه‌های اسلام را ویران کند. چه کسی می کوشد تا با اسباب تفرقه، وحدت مسلمان را از میان ببرد. ولی می‌خواهیم از این نویسنده بپرسیم: کدام طبقه از طبقات شیعه درصدد نابودی پایه‌های اسلام بود؟ طبقهٔ نخست؟ یعنی بزرگان صحابهٔ پیامبر (ص) و نیکانی چون سلمان محمدی (فارسی) ، ابوذر، مقداد، عمار، خزیمه ذوالشهادتین، ابن التیهان، حذیفهٔ بن الیمان، زبیر، فضل بن عباس، و برادر دانشمندش عبدالله، هاشم مرقال، ابوایوب انصاری، ابان و برادرش سعید بن عاص، ابی بن کعب (بزرگ قاریان) و انس بن حرث بن نبیه که وقتی از پیامبر (ص) شنید که فرمود: «فرزندم حسین در سرزمینی به نام کربلا کشته می‌شود، هرکس از شما که روزگار او را درک کرد، باید یاری‌اش دهد» ، پس به کربلا رفت و همراه حسین کشته شد؟ ! به کتاب‌های «الإصابه» و «الاستیعاب» ، یعنی دو کتاب موثق اهل‌سنت در زندگی‌نامهٔ صحابه مراجعه کنید که

ص:۵۳

اگر می‌خواستم صحابیان شیعی را برایت برشمرم و شیعی بودن آنان را از همان کتاب‌های اهل‌سنت اثبات کنم، نیاز به یک تألیف بزرگ بود.(۱)

۳. امام عبدالحسین شرف‌الدین (۱۲(ص)۰-۱۳۷۷ه. ق) نیز نام تعدادی از شیعیان را به ترتیب حروف الفبا آورده و گفته است: برای تکمیل بحث، نام شماری از شیعیانی را که از صحابیان پیامبر (ص) بودند برای شما نقل می‌کنم تا بدانی که ما به آنها اقتدا کرده‌ایم و اگر خداوند توفیق دهد کتابی را ویژهٔ آنان خواهم نوشت تا تشیع آنها برای مردم روشن گردد و جزئیات زندگی آنان را در برداشته باشد. شاید هم دانشمندی پیدا شود و این کار را پیش از من انجام دهد. باز هم من این افتخار را دارم که نام شماری از آن صحابه را در این باب به ترتیب حروف الفبا آورده‌ام.

وی آن‌گاه از ابورافع قبطی (مولای رسول خدا (ص)) آغاز می‌کند و با یزید بن حوثرهٔ انصاری، به پایان می‌برد. ولی به زندگی آنان اشاره‌ای ندارد. او تنها آرزو می‌کند که روزی خود او یا دیگری پیش از او، این کار را انجام دهد. با این حال او نام بیش از دویست تن از صحابه را نقل کرده است.(۲)

۴. خطیب نامدار دکتر شیخ احمد وائلی (حفظه الله) ، نام ۲۳۰ تن از پیش‌گامان تشیع و صحابیان امام علی (ع) در دوران پیامبر (ص) را در کتاب

۱- أصل الشیعهٔ و اصولها، صص۵۳ و۵۴.

۲- الفصول المهمهٔ فی تألیف الأمهٔ، صص۱۷۹- ۱۹۰.

ص:۵۴

«هویهٔ التشیع» نقل کرده است. وی پس از یادآوری این نکته که پیامبر (ص) در مراحل گوناگون به جانشینی علی (ع) اشاره کرده، گفته است:

این امکان ندارد که این اتفاق‌ها دربارهٔ جانشینی علی بارها و بارها بیفتد و موجب نشود که مردم متوجه علی شده و درصدد شناسایی جانشین پیامبر (ص) برآیند. مسلمانان ناگزیر باید از فرمان‌های وارده در این نصوص پیروی می‌کردند و بر گرد کسی که درباره‌اش [این نصوص] رسیده بود، جمع می‌شدند. این است معنای تشیعی که می‌گوییم پیامبر (ص) بذر آن را به دست خویش کاشت و در روزگار ایشان به بار نشست و گروهی از مردم به تشیع شهرت یافتند و بر علی (ع) گرد آمدند. برای روشن شدن هرچه بیشتر موضوع، نام گروه نخست صحابه‌ای را که به پیروی از علی (ع) شهرت داشتند، در اینجا نقل می‌کنیم.(۱)

۵. آخرین کسی که در این موضوع اقدام به تألیف کرده، نویسندهٔ این سطور است که در پاسخ به تقاضای سید شرف‌الدین، کتابی را در چند جزء نوشته و دو جزء آن را منتشر کرده است. جزء دوم با زندگی صحابی بزرگ ابوذر (جندب بن جناده) پایان می‌یابد. اصل کتاب به زبان فارسی است و استاد شیخ جعفر الهادی آن را به عربی ترجمه کرده و منتشر ساخته است.

سخن پایانی اینکه هرکس بخواهد به طور روشن درباره وضعیت پیش‌گامان تشیع در کتاب‌های رجال اهل‌سنت آگاهی یابد، این کار

۱- هویهٔ التشیع، ص۳۴.

ص:۵۵

دشوار و ناممکن نیست و ما می‌توانیم نام شماری از این کتاب‌ها را برای نمونه در اینجا نقل کنیم:

۱. الاستیعاب، ابن عبدالبر (متوفای ۴۵۶ه. ق) .

۲. أسد الغابهٔ، جزری (متوفای ۶۰۶ه. ق) .

۳. الإصابهٔ، ابن حجر (متوفای ۸۵۲ه. ق) .

و دیگر کتاب‌های اصلی و مشهور رجالی.

ص:56

ص:۵۷

فصل دوم: فرض های خیالی درباره تاریخ تشیع

اشاره

ص:۵۸

ص:۵۹

در آمد

اشاره

در مباحث گذشته دربارهٔ آنچه می‌توان آن را پیدایش تشیع نامید، سخن گفتیم و روشن شد که نمی‌توان میان پیدایش اسلام و تشیع فرق نهاد. این دو پدیده، دو روی یک تلاش‌اند. اما برخی از مورخان توهم‌زده و کج‌فهم که گمان کرده‌اند تشیع در جامعهٔ اسلامی امری عارضی است، به جست‌وجو دربارهٔ اصل و سرمنشأ آن پرداخته‌اند.

یکی از توهماتی که گذشتگان و نیز متأخران، پیوسته آن را تکرار می‌کنند این است که تشیع از ساخته‌های «ابن سبأ» یهودی است که به پندار آنان شرق و غرب را گشت و کار خلفا و مسلمانان را تباه ساخت. او صحابه و تابعان را وادار کرد تا عثمان را داخل خانه‌اش بکشند. وی سپس مدعی امامت و جانشینی علی (ع) و رجعت پیامبر (ص) شد و مذهبی به نام شیعه تشکیل داد.

در نتیجه تشیع، آن طوری که اینان می‌پندارند، ساختهٔ این مرد یهودی اسلام‌نماست و از آنجا که این موضوع اهمیتی ویژه دارد و ذهن بسیاری

ص:۶۰

از انسان‌های ساده‌لوح و سطحی‌نگر را به خود مشغول کرده است، ما نیز تنها به یادآوری یک توهم بسنده نمی‌کنیم. بلکه همهٔ ادعاهای موجود در این موضوع را، به ترتیب تاریخ آنها، بررسی می‌کنیم.

ص:۶۱

فرضیه اول: شیعه و روز سقیفه

تحولات بزرگی که پس از پایان اجتماع سقیفهٔ بنی‌ساعده در تاریخ اسلام روی داد و نیز نتایج و تصمیم‌های بزرگی که به همراه داشت، بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

امّا حقیقت این است، این اجتماع که میان گروه‌های بسیاری از سران صحابه (مهاجر و انصار) پیوند ایجاد کرد، در هنگام تشکیل، از وظیفهٔ بزرگی که در تکریم رسول خدا (ص) داشت، غفلت ورزید؛ دربارهٔ پیامبری که پس از رحلت، جنازه‌اش برای تجهیز و به خاک‌سپاری در برابر دیدگان اهل‌بیتش نهاده شده بود. کمال بی‌انصافی است که بگویند، او امت خویش را پس از مرگ سرگردان گذاشت. این قصوری است که هیچ عذری درباره‌اش پذیرفته نیست.

مشغول شدن مردم به مسائل سقیفه، سبب محروم شدن آنان از انجام واجب بزرگ، یعنی تکریم پیامبر (ص) گردید؛ زیرا امور تجهیز و دفن بدن مطهر پیامبر (ص) با اهل‌بیت آن حضرت بود که به‌طور کامل آن را انجام

ص:۶۲

دادند و از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

پس از آنکه طالبان امارت در سقیفه، با تصمیمی که ثمره‌اش بسیار تلخ و ناگوار بود، به میان مردم رفتند، و مردم را از این تصمیم آگاه کردند، علاوه بر پراکندگی و اختلاف آرا، چنان شرایط دشواری پدید آوردند که ممکن بود به نابودی تلاش عظیمی که رسول خدا (ص) و مؤمنان همراهش در تحکیم پایه‌های این دین و تثبیت ارکانش کشیده بودند، بینجامد.

وجود اختلاف آرا و انظار در سقیفه، این نکته را روشن ساخت که غیر منطقی است پیامبر (ص) از دنیا رحلت کند - با اینکه مرگ او ناگهانی نبود - و این حقیقت را در نیابد که امتش پس از او گرفتار اختلاف شدید می‌شوند؛ حقیقتی که نمی‌توان از آن چشم پوشید. پیامبر (ص) کسی است که هرگاه چند روزی برای کاری مدینه را ترک می‌کرد، جهت ادارهٔ امور مسلمانان، کسی را تعیین می‌کرد. اکنون آیا معقول است که در مسافرت به جهان ابدی، امّت را بدون جانشین رها کند؟

آری این موضوع را باید هر انسان خردمند و روشن‌فکری دریابد.

بررسی دقیق رویدادهای سقیفه نشانگر این است که در اثنای اجتماع و پس از آن، گروهی قوی از بزرگان صحابه، بر موضوع جانشینی علی (ع) اصرار داشتند و آن را آشکارا اعلام می‌کردند و حتی باکی نداشتند که چنانچه خلافت علی (ع) مستقر نشود، اقدام به جنگ کنند. این در حالی بود که شرکت‌کنندگان در سقیفه، علی (ع) را از صحنه دور نگاه داشته بودند.

شاید پافشاری همین گروه از صحابه بر موضعشان، مبنی بر بیعت

ص:۶۳

خلافت با امام (ع) ، شـماری از مورخان را بر آن داشـته تا چنین بپندارند که تشیع، مولود همین گردهمایی است. هر چند که گروه دیگری این نظریه را بعید شـمرده‌اند. این موضوع باعث شده است که عرصهٔ پهناوری از مبانی غیرواقعی در گستره‌ای وسیع از اوهام و خیالات شکل بگیرد و نظریه‌هایی غیر واقعی ابراز گردد.

شاید مبنای فهم این گروه در مبدأ پیدایش، مطالبی است که طبری و دیگران دربارهٔ رویدادهای این اجتماع و نتایج آن نوشته‌اند. اما چشم برداشـتن از آن نقطـهٔ روشن، چشم آنان را کور کرده و باعث شـده تا دربارهٔ ابعاد این حادثه بزرگ هیـچ تأملی نکننـد. طبری می‌نویسد:

انصار در سـقیفهٔ بنی‌ساعده گرد آمدند تا با سعد بن عباده بیعت کنند. چون این خبر به ابوبکر رسید همراه عمر و ابوعبیدهٔ جراح نزد آنان آمـد و گفت: «چه خبر است؟» گفتند: «امیری از ما و امیری از شـما» . ابوبکر گفت: «امیر از ما و وزیر از شـما. . .» . پس عمر با او بیعت کرد و پس از آن، مردم با او بیعت کردند. پس انصار - یا برخی از انصار - گفتند: «ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم» .

سپس طبری می‌گوید:

عمر بن خطاب به خانهٔ علی آمد که طلحه و زبیر و چند تن دیگر از مهاجران در آنجا حضور داشـتند. پس گفت: «به خدا سوگند یا این خانه را بر سـر شـما آتش می‌زنم و یا اینکه همراه من می‌آیید و بیعت می‌کنید» . آن‌گاه زبیر با شمشـیر کشیده، همراه وی بیرون رفت. پس لغزید و شمشیر از دستش افتاد. پس به او حمله و دستگیرش کردند.

ص:۶۴

همچنین گفته است:

علی و زبیر از بیعت خودداری ورزیدند و زبیر شمشیر کشید و گفت: «هرگز آن را در نیام نخواهم کرد تا آنکه با علی بیعت شود» . چون این خبر به ابوبکر و عمر رسید، گفتند: «شمشیر زبیر را بگیرید»(۱)

یعقوبی در تاریخ خویش نوشته است:

گروهی به علی بن ابی‌طالب روی آوردند که از جمله اینها بودند: «عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام بن عاص، خالدبن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عماریاسر، براء بن عازب و ابی بن کعب»(۲)

زبیر بن بکار در «الموفقیات» چنین آورده است: «عامهٔ مهاجران و همهٔ انصار شکی نداشتند که خلیفه علی [(ع)] است» .

جوهری در کتاب «السقیفه» نوشته است: «سلمان و زبیر و شماری از انصار به بیعت با علی [(ع)] تمایل داشتند» .

جوهری در جای دیگر آورده است:

چون با ابوبکر بیعت شد و کارش پاگرفت، شمار بسیاری از انصار از بیعت با او پشیمان گشتند و یکدیگر را سرزنش می کردند و فریاد یا علی سر می‌دادند. ولی او با ایشان موافقت نکرد.(۳)

ابن قتیبه در «الامامة و السیاسة» نوشته است:

۱- تاریخ طبری، ج۲، صص۴۴۳ و ۴۴۴.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۰۳.

۳- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۶، صص۴۳ و ۴۴.

ص:۶۵

ابوذر در هنگام گرفتن بیعت (از این رویدادها) غایب بود. وقتی که آمد، گفت: «از سر قناعت درست رفتار کردید، ولی خویشاوندی را وانهادید. اگر کار را در اهل‌بیت پیامبرتان قرار می‌دادید، دو نفر هم با شما اختلاف نمی‌کردند» .

سلمان گفت:

در انتخاب یک سالمند درست عمل کردید و دربارهٔ اصل به خطا رفتید. چنانچه خلافت را میان آنها می‌نهادید، دو تن هم با شما اختلاف پیدا نمی‌کردند و آن را در آسایش می‌خوردید.

از میان نصوص یاد شده و امثال آن، برخی معتقد شدند که اصل و سرچشمهٔ تشیع، آن لحظه‌های دشوار در تاریخ اسلام بود. ولی فراموش کردند که آنچه آنها برای تصوراتشان انتخاب کرده‌اند، پایه‌های استدلالشان را فرو می‌ریزد و بطلانش را ثابت می‌کند. کسی که دربارهٔ این نصوص تأمل کند، به روشنی درمی‌یابد که اندیشهٔ تشیع، مولود این شرایط پیچیده نیست. برخلاف تصور آنها، موضوع خلافت علی (ع) برای همگان روشن بود که وقتی متوجه شدند جهتی بیرون از محاسبات و تصورات آنان پیدا کرده و از آن مسیر شناخته شده منحرف گشته است، در خانهٔ علی (ع) گرد آمدند و موضع و اعتقادشان را آشکارا اعلام کردند.

آری، این نوع تجمّع بزرگان و پیشگامان صحابه در آن شرایط آشفته و پر حادثه، در یک مکان و اتّخاذ موضعی یکپارچه و ثابت، چندان سابقه نداشت و بیانگر آن است که تشیع علی (ع) از آثار و پیامدهای سقیفه نبوده است.

ص:۶۶

مؤید این حقیقت روایت‌هایی است که منابع گوناگون حدیثی دربارهٔ تأکیدهای فراوان پیامبر (ص) درباره علی (ع) و خاندان و شیعیانش ذکر کرده‌اند. آن حضرت بارها به فضیلت و منزلت شیعیان علی (ع) اشاره کرده بود و از مردم خواسته بود که ملازم آنان باشند. فراوانی این موارد نشان می‌دهد که شیعه، مولود سقیفه یا بازخورد رویدادهای آن روزگار نبوده است. بلکه تاریخ پیدایش آن به پیدایش اسلام باز می‌گردد و رسول خدا (ص) نیز در حیات مبارکشان بارها بر آن تأکید کرده بودند.

ص:۶۷

فرضیه دوم: تشیع، ساخته عبدالله بن سبأ

اشاره

طبری دربارهٔ این توهم ساختگی چنین نوشته است:

شخصی یهودی به نام عبدالله بن سبأ، ملقب به ابن سوداء، در صنعا به روزگار عثمان اظهار اسلام کرد و به لباس مسلمانان درآمد و در شهرها و مراکز اسلامی، مثل شام، کوفه، بصره و مصر، رفت‌وآمد می‌کرد. او این نظریه را تبلیغ می‌کرد که رسول اکرم نیز همانند عیسی‌بن مریم رجعت خواهد کرد و علی جانشین پیامبر است؛ همان‌گونه که هر پیامبری جانشینی داشته است. علی خاتم اوصیاست؛ همان‌گونه که محمد خاتم انبیاست. عثمان حق وصایت را ظالمانه غصب کرد و لازم است که برای بازگرداندن حق به صاحبش، به پا خاست.

عبدالله بن سبأ مبلغانش را به جای جای سرزمین‌های اسلام اعزام و به آنان توصیه کرد که امر به معروف و نهی از منکر کنند و امیران را مورد انتقاد قرار دهند. گروهی از مسلمانان به او گرویدند و از او پیروی کردند که در میان آنها از صحابیان بزرگ و تابعان صالح

ص:۶۸

حضور داشتند؛ مانند ابوذر، عمار بن یاسر، محمد بن حذیفه، عبدالرحمان بن عدیس، محمد بن ابوبکر، صعصعهٔ بن صوحان عبدی، مالک اشتر و شماری دیگر از نیکان و برگزیدگان مسلمان. سبأیه، مردم را در اجرای طرح پیشوایشان ضد والیان می‌شوراندند و نامه‌هایی از عیوب امیران تهیه می‌کردند و به شهرهای دیگر می‌فرستادند. در نتیجه شماری از مسلمانان به تحریک سبئی‌ها به مدینه آمدند و عثمان را در خانه محاصره کردند و او را کشتند. اینها همه به رهبری و مباشرت سبئی‌ها بود.

پس از آنکه مسلمانان با علی بیعت کردند و طلحه و زبیر بیعت را شکستند و به بصره رفتند، سبئی‌ها دیدند که سران سپاه با یکدیگر به تفاهم می‌رسند و اگر این کار عملی شود، آنان انتقام خون عثمان را خواهند گرفت. پس شبانه گرد آمدند و تصمیم گرفتند که میان سپاه نفوذ و پیش از آنکه دیگران متوجه شوند، جنگ را آغاز کنند. آنان توانستند شبانه و پیش از آنکه دو سپاه در حال جنگ متوجه شوند، این تصمیم مهم را به اجرا در آورند. به این ترتیب، گروهی که در سپاه علی نفوذ کرده بودند، با آن دسته از کسانی که در سپاه بصره نفوذ کرده بودند، درگیر شدند. دو لشکر و فرماندهانشان سرآسیمه شدند و هر یک در دشمن خویش گمان بد بردند. به این ترتیب جنگ بصره آغاز گشت، بدون آنکه سران دو سپاه تصمیمی گرفته باشند یا آگاه باشند.

طبری در جای دیگری از کتابش دربارهٔ این توهم چنین نوشته است:

از چیزهایی که سری، به نقل از شعیب از سیف از عطیه از یزید

ص:۶۹

فقعسی برایم نوشته، این است که می گوید: عبدالله بن سبأ، یهودی، اهل صنعا و مادرش سیاه‌پوست بود. او در روزگار عثمان اسلام آورد. پس از آن در سرزمین‌های اسلامی از شهری به شهر دیگر می‌رفت و در گمراهی مردم می کوشید. او سفرش را از حجاز آغاز کرد و پس از آن به بصره، کوفه و شام رفت. شامیان با مقاصدش مخالفت ورزیدند و او را بیرون راندند تا آنکه به مصر رفت و میان آنها می‌زیست؛ از جمله چیزهایی که به مردم این سرزمین می گفت این بود که: در شگفتم از کسانی که می گویند عیسی باز می گردد، ولی بازگشت محمد را تکذیب می کنند. خدای متعال فرموده است: «به یقین بدان آن کس که ابلاغ قرآن را بر عهدهٔ تو گذاشت، تو را به جایگاهت باز می گرداند» .(۱)پس محمد از عیسی به بازگشت سزاوارتر است.

گوید: مردم این را از او پذیرفتند و او اندیشهٔ رجعت را میان آنها رواج داد و آنان درباره‌اش به گفت‌وگو پرداختند. پس از آن گفت: هزار پیامبر در دنیا آمده‌اند و هر پیامبری جانشینی داشته است و علی جانشین پیامبر است. آن‌گاه گفت: محمد خاتم انبیا و علی خاتم اوصیاست.

پس از آن گفت: از همه ستمکارتر کسی است که از اجرای وصیت پیامبر جلوگیری و به جانشین پیامبر حمله کرد و زمام امور امت را به دست گرفت. آن‌گاه به مردم گفت: عثمان به ناحق خلیفه شد. وصی

۱- قصص: ۸۵ .

ص:۷۰

پیـامبر، علی است. در این کـار قیـام کنیـد و او را به حرکت واداریـد. از امیرانتـان انتقاد کنیـد و امر به معروف و نهی از منکر کنیـد. آرایشان را برگردانید و به این امر دعوتشان کنید.

آن‌گاه مبلغانش را به این سو و آن سو فرستاد و با تباهکاران شهرها آغاز به مکاتبه کرد و آنان پنهانی نظریاتشان را تبلیغ می‌کردند. امر به معروف و نهی از منکر را آشکار ساختند و به شهرها نامه می‌فرستادند و از حکمران‌هایشان انتقاد می‌کردند و برادرانشان نیز چنین نامه‌هایی را به آنها می‌نوشتند.

ساکنـان هر شـهری بـه شـهر دیگر نـامه می‌نوشـتند و آنـان نـامه را در شـهرشان می‌خواندنـد و همیـن طـور آنهـا نامه‌هـای اینـان را می‌خواندنـد. تا اینکه این اقدام را در مدینه انجام دادنـد و خبرش را در همه جای زمین پراکندنـد. قصـد آنها جز آن چیزی بود که اظهار می‌کردند و به جز آنچه آشکار می‌کردند، در سر می‌پروراندند. . . (۱)

طبری این مطالب را تا پس از جنگ جمل نقل می‌کند. ولی پس از آن دربارهٔ سبئیه چیزی نمی‌گوید.

طبق آنچه از طبری نقل کردیم، روشن شد که تعدادی از صحابهٔ اهل فضل، از بزرگان و رهبران سبئیه بودند. اینان کسانی بودند که به زهد، تقوا، صدق و صفا شهرت داشتند. برخی از این افراد عبارت‌اند از:

۱. عبـدالرحمان بن عـدیس بلوی؛ او از کسانی بود که با پیامبر (ص) زیر درخت بیعت کرد و در فتح مصـر حضور داشت و ریاسـت کسانی را که

۱- تاریخ طبری، ج۳، ص۳۷۸.

ص:۷۱

از مصر به سوی عثمان رفتند، عهده‌دار بود.(۱)

۲. محمد بن ابوبکر؛ مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه بود. ابوبکر پس از شهادت جعفر بن ابی‌طالب با وی ازدواج کرد و محمد در حجهٔالوداع در راه مکه به دنیا آمد. او پس از مرگ پدرش در خانهٔ علی (ع) بزرگ شد و در جنگ‌های جمل و صفین شرکت جست. سپس علی (ع) او را به ولایت مصر گماشت تا آنکه با حملهٔ عمرو بن عاص در آنجا کشته شد.(۲)

۳. صعصعهٔ بن صوحان عبدی؛ در روزگار رسول خدا (ص) اسلام آورد. او سخن‌وری توانا بود. در صفین با علی (ع) شرکت داشت. معاویه پس از شهادت علی (ع) و تسلط بر عراق، وی را به بحرین تبعید کرد و در همان‌جا مرد.(۳)

۴. اشتر؛ او مالک بن حرث نخعی و از تابعان ثقه بود. در جنگ یرموک شرکت جست و در جنگ‌های جمل و صفین با علی (ع) همراه بود. حضرت وی را در سال ۳۸ه. ق، به ولایت مصر گماشت؛ چون به قلزم

۱- أسدالغابهٔ، ج۳، ص۳۰۹: «و در بیعت رضوان حضور داشت و در آن بیعت کرد. او فرمانده سپاهی بود که در ماجرای محاصره و قتل عثمان از مصر آمدند. شماری از تابعان در مصر از وی روایت کرده‌اند. . .» .

۲- او از کسانی بود که در قتل عثمان شرکت کرد و سپس به علی ع پیوست. أسدالغابهٔ، ج۴، ص۳۲۴؛ الاستیعاب، ج۳، ص۳۲۸؛ الجرح و التعدیل، ج۷، ص۳۰۱ .

۳- أسدالغابهٔ، ج۳، ص۳۲۰. درباره نسب وی در بحث درباره برادرش سخن گفتیم. صعصعه در روزگار رسول خدا ص اسلام آورد. ولی به دلیل کمی سن و سال آن حضرت را ندید. او از سران قوم خویش یعنی عبدالقیس بود. او مردی زبان‌آور و دیندار، و در شمار یاران علی ع بود و در جنگ‌های آن حضرت حضور داشت.

ص:۷۲

رسید، معاویه به دست یکی از مزدورانش به او سم خوراند و او بر اثر زهر کشته شد.(۱)

اینها مطالب طبری است که مورخان و نویسندگان پس از وی نوشته‌های او را ثابت انگاشته و افکار و آرای خویش را بر آنها بنا کرده‌اند. به گمان اینان، تشیع بعد از گذشت قرن‌ها، از درون سبئیه متولّد شد. برخی از کسانی که بدون هیچ‌گونه بررسی و تأمل در حقایق، به این خطای فاحش گرفتار شدند، عبارت‌اند از:

۱. «ابن اثیر» (متوفای ۶۳۰ه. ق) : او داستان را ضمن بیان رویدادهای سال‌های ۳۰ تا۳۱ ه. ق نقل کرده است. منبع اصلی نوشته‌های وی تاریخ طبری در سده‌های سه‌گانهٔ نخست است؛ هرچند که نام آن را در آنجا نقل کرده است.(۲)

۲. «ابن کثیر شامی» (متوفای ۷۷۴ه. ق) : وی این داستان را در کتاب تاریخش «البدایه و النهایه» آورده و پس از فراغت از نقل داستان جنگ جمل، آن را به تاریخ طبری اسناد داده و گفته است: «این خلاصهٔ سخن ابوجعفر بن جریر است» . (۳)

۱- پادشاه عرب و یکی از اشراف و قهرمانان: الطبقات الکبری، ج۶، ص۲۱۳؛ الإصابهٔ، ج۳، ص۴۵۹؛ سیر أعلام النبلاء، ج۴، ص۳۴.

۲- مقدمه تاریخ کامل را ملاحظه کنید که می‌گوید: «من به تاریخ بزرگی که امام ابوجعفر طبری تألیف کرده، آغاز کردم؛ زیرا این کتابی است که در موارد اختلافی به آن استناد و اعتماد می‌گردد. در نتیجه من همه زندگی‌نامه‌ها را بی‌هیچ کم و کاستی از آنجا گرفته‌ام» . ر. ک: تاریخ کامل، ج۱، ص۳.

۳- البدایهٔ و النهایهٔ، ج۷، ص۲۴۶.

ص:۷۳

۳. «ابن خلدون» (متوفای۸۰۸ ه. ق) : او در کتـاب خود «المبتـدأ و الخبر» ، این داسـتان را ضـمن نقل حادثـهٔ دار و جمل نقل کرده و گفته است: «این خلاصهٔ داستان جمل از کتاب ابوجعفر طبری است»(۱)

اسامی برخی مورخانی که پس از متقدّمین، پا به عرصهٔ ظهور گذاشـته و نوشـته‌های پیشینیان را چشم و گوش بسته پذیرفته‌اند، بدین قرار است:

۴. «محمد رشیدرضا» ، سردبیر مجلهٔ المنار (متوفای ۱۳۵۴ه. ق) : وی این داستان را در کتاب «السنهٔ الشیعهٔ» آورده و گفته است:

ابداع‌کنندهٔ اصول تشیع، شخصـی یهودی به نام عبدالله بن سبأ است. او به دروغ اظهار اسلام کرد و مردم را به غلو دربارهٔ علی (کرم الله وجهه) فراخواند تا از این طریق میان امت، تفرقه بیندازد و دین و دنیایشان را تباه سازد.

او پس از نقل داستان می‌گوید:

هر کس اخبار واقعهٔ جمل، برای مثال تاریخ ابن اثیر را ببیند، میزان

۱- در تاریخ ابن خلدون چنین آمده است: «عثمان کسانی را به شـهرهای گوناگون فرستاد تا خبر درست را برایش بیاورند؛ از جمله محمـد بن مسـلمه را به کوفه، أسامـهٔ بن زید را به بصـره، عبدالله بن عمر را به شام و عمار بن یاسـر را به مصـر و شـماری دیگر را به جاهای دیگر فرسـتاد. آنان در بازگشت به وی گفتند: ما و بزرگان و عامه مسلمانان چیز ناخوشایندی ندیدیم، مگر عمار که شماری از اشـرار به او تمایـل پیـدا کردنـد که از جمله آنهـا عبـدالله بن سـبأ، معروف به ابن سودا است. وی یهودی بود و در روزگـار عثمان مهاجرت کرد. اسـلام او نیکو نبود و از بصـره بیرون رانده شد. . .» . تاریخ ابن خلدون یا کتاب العبر، ج۲، ص۱۳۹؛ وی در ص ۱۶۶ می‌گوید: «این خلاصه‌ای بود از کتاب ابوجعفر طبری که به دلیل وثاقت و سلامت وی از هوای نفس، ما از او نقل کردیم» .

ص:۷۴

تأثیر تبهکاری‌های سبئی‌ها را خواهد دید؛ بدون اینکه کوچک‌ترین گامی در راه صلح برداشته باشند.(۱)

۵. «احمد امین» (متوفای ۱۳۷۲ه. ق) : وی از عبدالله بن سبأ در کتاب «فجرالاسلام» یک قهرمان ساخته و گفته است:

این پسر سیاه، یک یهودی اهل صنعا بود. در روزگار عثمان اظهار اسلام کرد و تلاش کرد تا دین مسلمانان را تباه کند. او اعتقادات زیان‌بار بسیاری را در شهرها پراکنده ساخت. به سرزمین‌های بسیاری مانند حجاز، بصره، کوفه، شام و مصر سفر کرد.

آن گاه یادآور شده است که ابوذر، افکار اشتراکی را از این یهودی فراگرفت که خود او آنها را از مزدکیان عراق یا یمن فراگرفته بود.

از کتاب فجرالاسلام، در سال ۱(ص)۵۲م. شمارگان بسیاری در سراسر سرزمین‌های اسلامی انتشار یافت. احمد امین، نخستین کسی بود که در آب‌های راکد سنگ انداخت و موج گسترده‌ای ایجاد کرد. البته معاصرانش پاسخ‌های خوبی به وی دادند؛ مانند شیخ مصلح کاشف الغطا که کتاب «أصل الشیعهٔ و اصولها» را در پاسخ وی نوشت. همچنین علامه شیخ عبدالله سبیتی، کتابی را با نام «تحت رایهٔ الحق» در جواب او به رشتهٔ تحریر درآورد.

۶. «فرید وجدی» مؤلف دایرهٔالمعارف (متوفای ۱۳۷۰ه. ق) : وی در چند جای کتابش ضمن نقل داستان جنگ جمل و ذیل زندگی‌نامهٔ

۱- السنهٔ و الشیعهٔ، صص ۴۶- ۴۹ و ۵۴ – ۱۰۳.

ص:۷۵

علی بن ابی‌طالب (ع) به این موضوع اشاره کرده است.(۱)

۷. «حسن ابراهیم حسن» : وی در کتاب «تاریخ الاسلام السیاسی» دربارهٔ رویدادهای اواخر روزگار عثمان چنین نوشته است:

این فضا برای پذیرش دعوت ابن سبأ و پیروانش بسیار سازگار بود و تأثیرهای بلندمدتی از خود به جای نهاد. کسی که آتش این انقلاب را شعله‌ور ساخت، صحابی بزرگ و مشهور به ورع و پارسایی، ابوذر غفاری، از امامان بزرگ حدیث بود. او سیاست‌های عثمان و معاویه را در شام به وسیلهٔ شخصی از اهل صنعا به نام عبدالله بن سبأ مورد انتقاد قرار داد. عبدالله بن سبأ، یک یهودی بود که اسلام آورد و سپس در سرزمین‌های اسلامی به گشت و گذار پرداخت. او سفرش را از حجاز آغاز کرد و سپس به بصره، کوفه، شام و مصر رفت. . . .(۲)

پس با توجه به وضعیت مسلمانانی که دربارهٔ شیعه کتاب نوشته‌اند -که برخی را بررسی کردیم - کار مستشرقانی که بر سر سفرهٔ آنان نشسته‌اند روشن است؛ اگر چه شاید چندان تقصیری هم نداشته باشند؛ زیرا آنان نیز همین نظریه‌ها را در کتاب‌های شرق‌شناسی - که برای مقاصد خاص نوشته می‌شود - درج می‌کنند. جویندگان اطلاعات بیشتر دراین‌باره می‌توانند به نوشته‌های پژوهشگر توانا، علامه مرتضی عسکری مراجعه کنند که در این زمینه حق مطلب را به طور کامل ادا کرده است.(۳)

۱- دائرة المعارف، فرید وجدی، ج۶، ص۶۳۷.

۲- تاریخ الإسلام السیاسی، ص۳۴۷.

۳- عبدالله بن سبأ، ج۱، صص۴۶ -۵۰.

ص:۷۶

دیدگاه محققان در این موضوع

اشاره

برای بررسی مطالبی که طبری از سیف نقل کرده، نظر خوانندهٔ محترم را به چهار نکته جلب می‌کنیم.

۱. افسانه‌ای دور از واقعیت

آنچه تاریخ طبری از این داستان روایت کرده، به‌گونه‌ای است که جز به عفریت‌های اسطوره‌ای و ناقلان اخبار جن نمی‌توان نسبت داد؛ زیرا چگونه می‌شود کسی تصدیق کند که یک یهودی از صنعا آمده و در دورهٔ عثمان اسلام آورده و توانسته است بزرگان صحابه و تابعان را بفریبد. آن‌گاه برای نشر دعوت خود، به سرزمین‌های اسلامی برود و گروهی را ضد عثمان بسیج کند و آنان را به مدینه بفرستد تا به خلافت اسلامی حمله کنند و خلیفه را در برابر دیدگان صحابیان عادل و پیروانشان بکشند. این چیزی است که حتی برای عقل‌های مأنوس با عجایب نیز پذیرفتنی نیست.

این داستان، کرامت مسلمانان و صحابه و تابعان را زیر سؤال می‌برد و آنان را شخصیت‌های ساده‌ای نشان می‌دهد که از یک یهودی فریب خوردند. درحالی‌که میان آنها پیشوایان، عالمان و اندیشمندان حضور داشتند.

۲. تأثیر عملکرد عثمان در قتل او

مطالعهٔ موضوعی سیره و تاریخ، ما را به تأمّل در سیرهٔ عثمان و معاویهٔ بن ابوسفیان فرا می‌خواند. آن دو، معارضان خویش را کیفر

ص:۷۷

می‌دادنـد و مخالفان را تبعیـد می‌کردند و کتک می‌زدند. عثمان، ابوذر غفاری را به دلیل اعتراض به نحوهٔ تقسیم غنایم و اختصاص بیت‌المال به خانوادهٔ خودش (عثمان) ، به ربـذه تبعیـد کرد. او همچنین صـحابی جلیل‌القـدر، عمار بن یاسر را به‌قدری کتک زد که گرفتار مرض فتق شد و یکی از دنده‌هایش شکست.(۱)

نمونه‌های دیگری نیز از این نوع مخالفت‌ها وجود دارد که شـخص متتبع می‌توانـد به آنها دست یابـد. با این وجود در توهم‌هایی که ما پیش از این نقل کردیم، می‌بینیم که رجال خلافت و مزدورانشان دیـده بر روی کسـی می‌بنـدند(۲)که صـحابه و تابعان را برای از بیـن بردن حکـومت عثمـان و قتـل خلیفـه در داخـل خـانه‌اش تحریـک می‌کنــد، ولی پس از آن پیراهـن عثمـان بر چـوب کرده به خون‌خواهی او بر می‌خیزد. کسی که کوچک‌ترین آشنایی با تاریخ خلافت و سیرهٔ معاویه داشته باشد، چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

علامهٔ امینی می‌گوید:

اگر ابن سـبأ به این میزان از قدرت در برپایی فتنه و ایجاد اختلاف میان مسلمانان رسیده بود و امیران امت نسبت به او و تلاش‌هایش در شـهرها وقوف داشتند و کار او به کشتن خلیفهٔ وقت انجامید، چرا درصدد دستگیری وی برنیامدند؟ ! چرا او را دستگیر و به خاطر ارتکاب این

۱- الاستیعاب، ج۲، ص۴۲۲.

۲- مقصود عایشه است که مردم را به قتل عثمان تحریک می‌کرد و می‌گفت: «این یهودی را بکشید» . مترجم

ص:۷۸

جنایات تأدیب نکردنـد و او را نزدنـد و مورد اهانت قرار ندادنـد و به سیاهچال نینداختند؟ ! چرا او را اعدام نکردند تا امت از شـر و فسادش آسوده شوند. درحالی که با صحابیان نیک و امرکنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر چنین رفتاری را روا می‌داشتند؟ ! مگر نه این است که قاریـان قرآن کریم برای مردم می‌خواننـد که «همانا کیفر کسانی که با خـدا و رسول او می‌جنگنـد و در زمین فساد می کننـد این است که کشـته شوند یا بر دار گردند یا دست و پای مخالفشان قطع گردد یا اینکه تبعید گردند. این خواری آنان در دنیا است و در آخرت به عذابی دردناک گرفتار خواهند گشت» .(۱)چرا خلیفه با قتل این جرثومهٔ فساد به فتنه‌ها پایان نداد؟ ! آیا آنهـا تنهـا می‌توانسـتند نیکان امت محمـد (ص) را مورد حمله و سـخت‌گیری قرار دهنـد و هر طوری که دوست دارنـد با آنها رفتار کنند؟ (۲)

برخی از نویسندگان گذشته و حال نیز به جای گشودن چشم‌ها به روی واقعیات تلخ و جست‌وجو برای یافتن علت واقعی قتل خلیفه، کوشیدند تا با دامن زدن به فرض‌های خیالی پیرامون قتل خلیفه و علّت‌های آن، خود را از سنگینی این بحث رها کنند.

یکی از نویسندگان معاصر دربارهٔ این گروه می گوید:

در مشرق زمین نویسندگانی هستند که نه به واقعیت تاریخ اهمیت می‌دهند و نه به وضعیت و شرایط زندگی. آنان علت شورش

۱- مائده: ۳۳ .

۲- الغدیر، ج۹، صص۲۱۹ و ۲۲۰.

ص:۷۹

ستم‌دیدگان را به عثمان باز می‌گردانند و رویداهای دوره و بلکه دوره‌ها را در ارادهٔ یک شخص که در شهرها و نقاط مختلف می‌چرخد و مردم را ضد خلیفه و دولتش می‌شورانند، محدود می‌سازند! نتیجهٔ عملی چنین پندار و افترایی این است که دولت در روزگار عثمان و وزیرش مروان، یک دولت الگو بود و امویان و والیان اشرافی او پیک‌های عدالت اجتماعی و برادری انسانی در سرزمین عرب بودند. اما در این میان یک شخص به نام عبدالله بن سبأ، درستکاری و نیکوکاری امویان و والیان و اشراف را تباه می‌سازد؛ به این ترتیب که در شهرها و نقاط مختلف می‌چرخد و مردم را ضد عثمان و والیان صالح و مصلح او می‌شوراند. چنانچه این یک شخصیت و سفرهای او به این شهر و آن شهر نمی‌بود، مردم در سایه نعمت مروان و عدالت ولید و بردباری معاویه در راحتی و آسایش زندگی می‌کردند.

چنین پنداری، افترا به واقعیت و تجاوز به خلق و ترویج برخی آرای بی‌ارزش است که از یک منطق ساده و دلیلی ساختگی و واهی سرچشمه می‌گیرد. از این خطرناک‌تر اینکه این نظریه، حاوی تحریف حقایق اساسی در بنای تاریخ است؛ زیرا صاحب چنین تلاش شکست‌خورده‌ای می‌کوشد که رویدادهای یک و بلکه چندین دوره را به ارادهٔ یک شخص محدود سازد که در شهرها می‌گردد و مردم را ضد یک دولت می‌شوراند. آن‌گاه این مردم تنها به دلیل رفتن این شخص در میان آنها ضد آن دولت می‌شورند.

اما ماهیت حکومت و سیاست حاکم، فساد نظام اقتصادی و مالی و

ص:۸۰

عمرانی، سرکشی صاحبان قدرت و استبداد والیان نسبت به حقوق مردم و سوار شدن بنی‌امیه بر گردن مردم، اعراض از سیاست‌های مردمی و دموکراتیک و گرایش به سیاست‌های خاندانی و اشرافی و سرمایه‌داری، خوار کردن کسانی که مورد احترام و بزرگداشت بسیاری از مردم بودند، مانند ابوذر، عمار بن یاسر و دیگران و دیگر اموری که شرایط زندگی اجتماعی را تشکیل می‌دهند، در تحریک مردم شهرها و شوراندن آنها ضد خاندان حاکم اموی و هوادارانشان، تأثیری ندارد؟ ! آیا در داستان قتل عثمان همهٔ نقش‌ها از آن عبدالله بن سبأ است که مردم را وا می‌دارد تا از فرمان پیشوایان سر بپیچند و میان آنها القای شر می‌کند؟ !

آیا این تهدیدی برای اندیشه‌ورزی نیست که در شرق کسانی پیدا شوند که حوادث بزرگی را که به طبیعت جامعه و پایه‌های نظام‌های اقتصادی و اجتماعی آن، ربطی بسیار وثیق و محکم دارند، به ارادهٔ یک شخص بازگردانند که در شهرها بگردد و در این جامعهٔ سالم تخم گمراهی و فساد بپاشد.

آیا این خطر، اندیشه را تهدید نمی‌کند که انقلاب‌های اصلاحی تاریخ را، تحلیل‌های کودکانه کنیم و طی فرایندی آنها را به خواست افراد آشوبگری نسبت بدهیم که می‌توانند با سفر به شهرهای مختلف، آن را ایجاد کنند.(۱)

۱- الإمام علی صوت العدالة الإنسانیة، ج۴، صص۸۹۴ - ۸۹۶. این سخن ادامه دارد. هرکس بخواهد می‌تواند به آنجا مراجعه کند.

ص:۸۱

۳. ضعیف بودن راویان قصه

طبری روایتش را از اشخاص غیر ثقه نقل کرده است که عبارت‌اند از:

الف) سری: سری که طبری از او نقل می‌کند، یکی از اشخاص زیر می‌تواند باشد:

- «سری بن اسماعیل همدانی» که یحیی بن سعید وی را تکذیب کرده و شمار بسیاری از حافظان نیز او را تضعیف کرده‌اند.(۱)

- «سری بن عاصم بن سهل همدانی» ، ساکن بغداد، متوفای سال ۲۵۸ه. ق. ابن جریر طبری بیش از سی سال از عمر او را درک کرده است. ابن خراش وی را تکذیب کرده و ابن عدی درباره‌اش گفته است: «او حدیث می‌دزدد» . ابن حبان نیز افزوده است: «موقوفه‌ها را بالا می‌کشد. استناد به او روا نیست» .(۲)وی همچنین یکی از احادیثی را که سری جعل کرده، مورد مناقشه قرار داده است.

بنابراین، نام سری، مشترک میان دو دروغ‌گو است و برای ما اهمیتی ندارد که کدام سری ناقل روایت باشد.

احتمال اینکه او سری بن یحیای ثقه باشد، نادرست است؛ زیرا او در سال ۱۶۷ه. ق وفات کرده و حال آنکه طبری از متولدان سال ۲۳۴ه. ق است و آن دو ۵۷ سال با هم فاصله دارند. بنابراین سری باید یکی از

۱- یحیی القطان گوید: «دروغ‌گویی وی برای من در یک مجلس ثابت گشت» . نسائی گفته است: «متروک است» . دیگران گفته‌اند: «چیزی نیست» . احمد گفته است: «مردم حدیث او را ترک گفته‌اند» . ر. ک: میزان الاعتدال، ج۲، ص ۱۱۷.

۲- تاریخ الخطیب، ص۹۹۳؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۱۷؛ لسان المیزان، ج۳، ص۱۲.

ص:۸۲

همان دو دروغگو باشد.

ب) شعیب: مقصود، شعیب بن ابراهیم کوفی ناشناس است. ابن‌عدی گوید: «او مشهور نیست» . ذهبی گفته است: «روایتی را سیف از زبان او نوشته، او مجهول است»(۱)

ج) سیف بن عمر: ابن حبان گفته است: «سیف بن عمر، جعلیات را همچون روایاتی ثابت نقل می‌کند» .

او همچنین می‌گوید: «گویند که او جعل حدیث می‌کند و متهم به زندقه است» . حاکم گفته است: «او به زندقه متهم شده و در روایت بی‌اعتبار است» . ابن‌عدی گفته است: «برخی احادیث وی مشهور است و عموم آنها منکر و غیر قابل پیروی است» . ابن‌عدی گفته است: «عموم احادیث وی منکر است» . برقانی به نقل از دارقطنی گفته است: «او متروک است» . ابن معین گفته است: «ضعیف الحدیث است و از او خیری نیست» . ابوحاتم گوید: «حدیث او متروک است و احادیث او شبیه واقدی است» . ابوداوود گوید: «او کسی نیست» .

نسائی گفته است: «ضعیف است» . سیوطی گوید: «جاعل است» . وی حدیثی را از طریق سری بن یحیی از شعیب بن ابراهیم از سیف نقل کرده و گفته است: «جعلی است و در میان راویانش اشخاص ضعیف هستند که از همه ضعیف‌تر سیف است» .(۲)

۱- میزان الاعتدال، ج۲، ص۲۷۵؛ لسان المیزان، ج۳، ص۱۴۵.

۲- میزان الاعتدال، ج۱، ص۴۳۸؛ تهذیب التهذیب، ج۴، ص۲۹۵؛ اللئالی المصنوعهٔ، ج۱، صص۱۵۷، ۱۹۹و ۴۲۹.

ص:۸۳

بنابراین چگونه می‌توان بر تحلیلی تکیه کرد که تنها یک فرقه اسلامی را در برمی‌گیرد؛ فرقه‌ای که شامل یک پنجم یا یک چهارم مسلمانان می‌شود. درحالی که سند و متن آن چنین وضعیتی دارد. پس تکیه بر چنین نقلی، فریبکاری و گمراهی است و عقل آدمی آن را نمی‌پذیرد.

۴-عبدالله بن سبأ، یک اسطورهٔ تاریخی

قرائن و شواهد و اختلاف‌های موجود دربارهٔ این مرد و تاریخ تولد و زمان اسلام وی و محتوای دعوتش، به پژوهشگر اجازه می‌دهد که بگوید، داستان عبدالله بن سبأ همان داستان مجنون بنی‌عامر و بنی‌هلال است. این‌گونه مردان و قهرمانان، ساخته و پرداختهٔ قصه‌گویان و افسانه‌پردازان و دیوانگان است.

عیش و نوش دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس به اوج خود رسیده بود و هرچه زندگی فراخ‌تر و اسباب لهو و لعب فزونی می‌یافت، انگیزه‌ها و زمینه‌های جعل را بیشتر می‌کرد و بازار خیال را رونق بیشتری می‌داد. قصه‌ها و مثل‌ها ساخته شدند تا آنکه پرده‌نشین‌ها و خوش‌گذران‌ها و پرورد‌گان نعمت با آنها سرگرم باشند.(۱)

این سخن مصلح بزرگ، کاشف‌الغطا است. شاید همین عامل موجب پیدایش اندیشهٔ پژوهش در بزرگان روزگار شده و آنان را به این نتیجه رسانده که، عبدالله سبأ به اسطوره نزدیک‌تر است تا واقعیت. نویسنده

۱- أصل الشیعة و أصولها، ص۷۳.

ص:۸۴

مصری، دکتر طه حسین، در این‌باره گفتاری دارد که نشان می‌دهد عبداللهبن سبأ اسطوره‌ای تاریخی است که دشمنان شیعه آن را بزرگ و وحشتناک جلوه داده‌اند تا از این طریق مردم را درباره شیعه فریب دهند. این یک تلاش پلید برای ایجاد تفرقه و کینه میان عامهٔ مسلمانان است. دکتر طه حسین می گوید:

به گمان بسیار قوی، این عبدالله سبأ - اگر هرچه درباره‌اش نقل می‌کنند درست باشد - آنچه را گفته و ادعا کرده، پس از بروز فتنه و بالا گرفتن اختلاف بوده و او در واقع از فتنه بهره‌برداری کرده است، نه آنکه خودش آن را برپا کرده باشد.

دشمنان شیعه در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس در کار عبدالله سبأ مبالغه کردند تا از این طریق از سویی در برخی رویدادهایی که به عثمان و والیان او نسبت داده می‌شود، ایجاد شک و تردید کنند و از سوی دیگر به علی و شیعیانش بد بگویند و از این راه برخی امور شیعه را به یک یهودی نسبت دهند که برای توطئه ضد مسلمانان، اسلام آورد و دشمنان شیعه از این راه بسیار از آنان بد گفته‌اند.

بنابراین باید درباره همهٔ این امور موضع هوشیاری، دقت و احتیاط گرفت. ما باید مسلمانان صدر اسلام را بزرگ‌تر از آن بدانیم که مردی از پدری یهودی از صنعا بیاید و دین و سیاست و عقل و دولتشان را به بازیچه گیرد. او از مادری سیاه زاده شد و نخست مذهب یهودی داشت. پس نه از روی میل و رغبت، بلکه از روی نیرنگ و فریب اسلام آورد. آن‌گاه چنان توفیقی یافت که به همهٔ خواسته‌های خود رسید. پس مسلمانان را ضد خلیفه‌شان تحریک کرد

ص:۸۵

که او را کشتند و پیش یا پس از آن، آنان را به چند حزب و فرقه تقسیم کرد.

اینها همه اموری است که با عقل راست نمی‌آید و درخور نقد هم نیست. شایسته نیست که امور تاریخی بر آنها بنا نهاده شود. آنچه جای شک و تردید ندارد این است که شرایط حیات اسلامی در آن روزگار به طور طبیعی آبستن اختلاف نظر و جدایی تمایلات و پیدایش مذاهب سیاسی مخالف بود. کسانی که به نصوص قرآن و سنت نبوی و سیرهٔ صحابهٔ ایشان تمسک می‌جستند، امور تازه‌ای را می‌دیدند که برایشان ناشناخته بود و آنها را درک نمی‌کردند. آنان می‌خواستند که با همان شدتی که عمر با خویشتن‌داری و حفظ رعیت با مسائل مقابله می‌کرد، با آنها روبه‌رو شوند.

از طرفی جوانان و تازه به دوران رسیده‌های قریش و غیرقریش در میان قبایل عرب از پیشامدهای تازه با روحیه‌ای تازه استقبال می‌کردند. این روحیه طمع‌ورزانه، جاه‌طلبانه و متکبرانه بود. آنها آرزوهای دوردست خویش را در آنها می‌جستند و در راه رسیدن به آنها همتی را به کار می‌بستند که حد و مرز نمی‌شناخت. همین امور تازه، عاملی بود که بزرگان و جوانان را به سوی آرزوهایشان سوق می‌داد. سرزمین‌های پهناوری روی آنها گشوده می‌شد. اموال بی‌شماری از این سرزمین‌ها، همچون مالیات، گردآوری می‌شد. بنابراین جای هیچ شگفتی نیست که بر سر ادارهٔ سرزمین‌های مفتوحه با هم به رقابت بپردازند و از این اموال گرد آمده بهره‌برداری کنند.

سرزمین‌های دیگری گشوده شد و همه چیز، آنها را دعوت می‌کرد

ص:۸۶

که اقدام به گشودن کنند؛ همان‌طور که دیگر نقاط را گشودند. در این شرایط چرا نباید برای گشودن از یکدیگر پیشی بگیرند؟ ! چرا اگر طالب دنیا بودند در مجد و عظمت و غنیمتی که فاتحان به دست آورده بودند، نباید با هم رقابت کنند و اگر طالب آخرت بودند، در مزد و ثواب با هم رقابت نکنند؟ ! چه جای شگفتی است که جوانان بلندپرواز و طمع‌کار قریش راه نیفتند و از این درهایی که به رویشان گشوده شده بود، به مجد و عظمت و قدرت نرسند؟ ! چه جای شگفتی دارد که این جوانان انصار و جوانان دیگر قبایل عرب با یکدیگر به رقابت بپردازند؟ ! و اینکه وقتی می‌دیدند که خلیفه مانع این رقابت می‌شود و قریش را به کارهای بزرگ می‌گمارد و کارهای بسیار مهم و با منزلت را به بنی‌امیه می‌سپارد، دل‌هایشان پر از کینه و نفرت نسبت به وی نشود؟ !

چیزی که جای شک ندارد، این است که عثمان پس از عزل سعد، ولید و سعید را بر کوفه گماشت و عبدالله بن عامر را پس از عزل ابوموسی بر بصره گماشت و همهٔ شام به معاویه سپرده شد. او نیز پس از سپردن ادارهٔ شام به قریش و دیگر قبایل عرب، قدرتش را تا دورترین مرزهای ممکن گسترش داد. پس از برکناری عمروعاص از ولایت مصر، عبدالله بن ابی سرح بر آنجا گماشته شد. اینها همه خویشاوندان عثمان بودند. برخی برادر مادری و برخی برادر شیری، برخی دایی و برخی از آنها نسبت بسیار دوری با وی داشتند و به امیهٔ بن عبدشمس می‌رسیدند.

اینها همه حقایق انکارناپذیری هستند و ما دربارهٔ اینکه ابن سبأ توانسته

ص:۸۷

باشد عثمان را در گماشتن یا عزل کسی فریفته باشد، چیزی نمی‌دانیم. مردم در همهٔ دوران، این را که پادشاه، قیصر، والی یا امیر، همهٔ امور دولت را به خویشاوندان خودش بسپارد، زشت می‌شمرده‌اند. مسلمانان و رعایای عثمان هم از این قاعده بیرون نبودند. آنان نیز این کاری را که مورد انکار مردم همهٔ دوران‌ها بوده، دریافتند و با آن به مخالفت برخاستند.(۱)

بنابراین حاصل شدن این نتیجه که ابن سبأ یک شخصیت خیالی بوده که دشمنان شیعه آن را آفریده‌اند، به امور زیر باز می‌گردد:

۱. مورخان موثق، مثل ابن سعد در طبقات یا بلاذری در فتوحاتش، به داستان عبدالله بن سبأ اشاره نکرده‌اند.

۲. تنها منبع این داستان، سیف بن عمر است که دروغ‌گویی وی آشکار است و شکی نیست که او یک جاعل حدیث است.

۳. لازمهٔ اموری که به عبدالله بن سبأ نسبت داده می‌شود، اولاً انجام کارهای معجزه‌آسایی است که برای یک انسان حاصل نمی‌شود و ثانیاً اینکه بگوییم، مسلمانانی که عبدالله بن سبأ آنها را فریب داد و در راستای هدف‌های خویش از آنان سوء استفاده کرد، مردمانی ساده بودند که بدون هیچ‌گونه اعتراضی در مسیر هدف‌های او قرار گرفتند.

۴. هیچ تفسیر قانع‌کننده‌ای برای سکوت عثمان و کارگزارانش وجود ندارد؛ درحالی‌که آنان، مخالفان خود، همچون محمد بن حذیفه و

۱- الفتنهٔ الکبری، ص ۱۳۴؛ نیز ر. ک: الغدیر، ج۹، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

ص:۸۸

محمدبن ابوبکر و. . . را ضرب و شتم می کردند.

۵. داستان آتش‌زده شدن عبدالله به دست علی (ع) و تعیین سالی که او به آتش سوخت، در هیچ کتاب صحیح تاریخی نیامده است و اثری از آن دیده نمی‌شود.

۶. از ابن سبأ و همراهانش، در جنگ صفین و نهروان هیچ اثری دیده نمی‌شود.

سرانجام دکتر طه حسین سخنش را این گونه به پایان می‌برد: «او شخصی بود که دشمنان شیعه آن را تراشیدند و هیچ وجود خارجی ندارد» .(۱)

بسیاری از مستشرقان نیز از وی (طه حسین) تبعیت کرده‌اند که از جمله آنها، دکتر احمد محمود صبحی است که آرای ایشان را در نظریهٔ امامت نقل کرده است.(۲)

پژوهشگر برجسته، سید مرتضی عسکری نیز با تألیف کتاب «عبداللهبن سبأ» این موضوع را مورد پژوهش عمیق قرار داد. این کتاب، تاریخ را به صورت علمی تحلیل می کند. شیخ محمد جواد مغنیه در این‌باره می گوید:

مؤلف، به دین و دانش و به ویژه به اصل تشیع خدمتی کرد که هیچ کاری در روزگار کنونی - که حمله و افترای به شیعه و تشیع رو به

۱- الفتنهٔ الکبری، فصل ابن سبأ، آنچه را ما در اینجا آوردیم، خلاصه‌ای بود از آنچه دکتر شیخ احمد وائلی در کتاب «هویهٔ التشیع» ، ص۱۴۶ آورده است.

۲- نظریهٔ الإمامهٔ، احمد محمود صبحی، ص۳۷.

ص:۸۹

فزونی نهاده است - با آن برابری نمی‌کند. او با این کار راه را برای دلال‌ها و توطئه‌گرهایی که برای از میان بردن وحدت مسلمانان و تضعیف نیرویشان می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، بست.(۱)

حال اگر فرض کنیم که عبدالله بن سبأ، شخصیتی حقیقی هم داشته است، این امر نمی‌تواند دلیل پذیرش آنچه از او نقل شده است، قرار گیرد؛ زیرا وجود او چیزی جز یک سراب فریبنده و آشکار نیست. دکتر احمد محمود صبحی می‌نویسد:

هیچ منعی ندارد که یک یهودی از رویدادهای روزگار عثمان بهره‌برداری کرده باشد تا فتنه‌ای برپا کند و شعله‌اش را فروزان سازد و مردم را ضد عثمان بشوراند، و حتی افکار شگفتی را ترویج کند. ولی چنین کاری از عهدهٔ کسی مثل ابن سبأ ساخته نیست که بتواند چنین تأثیر فکری بگذارد و این شکاف اعتقادی را میان طایفهٔ بزرگی از مسلمانان پدید آورد.(۲)

بنابراین می‌توان گفت که باور آن گروه از منحرفان و فریبکاران که عبدالله بن سبأ را منشأ پیدایش تشیع می‌دانند، باطل است. با مراجعه به کتاب‌های شیعی، متوجه بیزاری شدید امامان و عالمان شیعه از او خواهیم شد که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. «کشی» از عالمان سدهٔ چهارم می‌گوید:

۱- عبدالله بن سبأ، ج۱، ص۱۱. این کتاب در دو جزء است که نویسنده در آن به نتیجه‌ای که گفتیم رسیده است و ما در این فصل از آن کتاب استفاده کردیم.

۲- نظریهٔ الإمامهٔ، ص۳۷.

ص:۹۰

عبدالله بن سبأ ادعا می‌کرد که او پیامبر و علی خداست. امام (ع) سه بار او را توبه داد و او برنگشت. پس او را همراه هفتاد تن دیگر به آتش سوزاند(۱)

۲. «شیخ طوسی» (۳۸۵ – ۴۶۰ه. ق) در کتاب «رجال» در باب اصحاب امیرمؤمنان می‌گوید: «عبدالله بن سبأ کسی است که به کفر بازگشت و غلو را آشکار ساخت»(۲)

۳. «علامهٔ حلی» (۶۴۸ – ۷۲۶ه. ق) می‌گوید: «او غالی و ملعون است و امیرمؤمنان او را با آتش سوزاند. او گمان می‌کرد که علی خدا و او پیامبر است. خدایش لعنت کند» (۳)

۴. «ابن داوود» (۶۴۷ – ۷۰۷ه. ق) نیز می‌گوید: «عبدالله بن سبأ به کفر بازگشت و غلو را آشکار ساخت»(۴)

۵. «شیخ حسن بن زین الدین» (متوفای ۱۰۱۱ه. ق) در «التحریر الطاووسی» می‌گوید: «او غالی و ملعون است. امیرالمؤمنین (ع) وی را به آتش سوزاند»(۵)

برای آگاهی بیشتر از سخنان امامان شیعه دربارهٔ این مرد، می‌توان به کتاب رجال کشی مراجعه کرد. روایت‌های نقل شده دربارهٔ او همه حاکی

۱- رجال کشی، ص۹۸، شماره ۴۸.

۲- رجال طوسی، باب أصحاب علی، شماره ۷۶، ص۵۱.

۳- الخلاصهٔ، علامه، بخش دوم باب دوم: عبدالله ۲۳۶.

۴- رجال ابن داود، بخش دوم، ص ۲۵۴، شماره ۲۷۸.

۵- التحریر الطاووسی، ص ۱۷۳، شماره ۲۳۴.

ص:۹۱

از غلو وی در حق علی (ع) است. اما در این روایات اثری از آنچه سیف بن عمر از او نقل کرده است دیده نمی‌شود. کمترین چیزی که می‌توان دراین‌باره تصدیق کرد، این است که آن مرد غلوکننده بود و کشته یا سوزانده شد و پذیرش این مقدار به جایی زیان نمی‌رساند. ولی آنچه طبری از راه‌های پیشین ذکر می‌کند، برای کسی که اندک آگاهی دارد، ارزش و اعتباری ندارد.

اکنون که بطلان و فساد این نظریه دروغین و ساختگی درباره پیدایش تشیع آشکار شد، می‌توان گفت این نظریه توان ایستادگی در برابر نقد و بررسی را ندارد. بلکه بذر سقوطش در خودش نهفته است. این نکته دلیل آشکاری بر اصالت مذهب تشیع است و چنان‌که پیش‌تر گفتیم، تشیع، مولود عقیدهٔ اصیل اسلامی و امتداد حقیقی آن است. اما کاری که ابن سبأ انجام داده است - به فرض صحت وقوع - نمایانگر یک موضع فردی و اقدامی بیرون از چهارچوب مذهب است و کسانی که از او پیروی کردند، خود را به هلاکت افکندند. پس این نظریه با دیدگاه کسانی که با فرمان خدا و رسول (ص) و اولی‌الامر کوچک‌ترین مخالفتی نمی‌کردند و به اندازهٔ بند انگشت از فرمانشان سر بر نمی‌تابیدند، مانند مقداد، سلمان، حجر بن عدی، رشید هجری، مالک اشتر، صعصعه و برادرش و عمر بن حمق و کسانی که ابر به خاطر آنها می‌بارد و برکت‌ها به خاطر آنها فرود می‌آید، هیچ نسبتی نمی‌تواند داشته باشد.

در اینجا مناقشه دربارهٔ نظریهٔ دوم شکل‌گیری تشیع پایان یافت و اینک نوبت مناقشهٔ نظریهٔ سوم است.

ص:۹۲

ص:۹۳

فرضیه سوم: تشیع خاستگاه یا رنگ ایرانی دارد

اشاره

فرض سومی که مستشرقان برای پیدایش مذهب شیعه در جامعهٔ اسلامی جعل کرده‌اند، مانند دو فرضیهٔ ساختگی پیشین، این است که از روی عمد یا جهالت، آن را پدیده‌ای نوظهور می‌دانند. این دیدگاه خطا باعث پیدایش این نظریه شده است که می‌گوید: «مذهب تشیع، اصل یا رنگ ایرانی دارد» . این تردید، ناشی از دو دیدگاه متفاوت صاحبان این نظریه است که عبارت‌اند از:

۱. تشیع از ساخته‌های ایرانیان است که آن را به منظور هدف‌های سیاسی پدید آوردند و هیچ یک از اعراب، پیش از ایرانی‌ها به استقبال آن نرفتند. ولی ایرانیان پس از آنکه اسلام را پذیرفتند، به منظور هدف‌های خاصی آن را پدید آوردند.

اشاره

۲. تشیع، اصل عربی دارد و گروهی از اعراب، پیش از اسلام ایرانیان به آن روی آوردند. وقتی ایرانی‌ها اسلام آوردند، به تشیع تمایل نشان دادند و به آن رنگ ایرانی بخشیدند که سابقه نداشت.

ص:۹۴

اکنون به بررسی تفصیل این دو نظریه می‌پردازیم.

۱. نظریه اول

اشاره

این نظریه از ساخته‌های مستشرقان است که می گویند: مذهب شیعه، ریشهٔ ایرانی دارد؛ زیرا عرب به آزادی گرایش داشت، درحالی‌که ایرانی‌ها به پادشاهی و وراثت گرایش داشتند و معنای انتخاب را نمی‌دانستند. پس از رحلت پیامبر (ص) ، چون ایشان از خود پسری باقی نگذاشت، ایرانی‌ها گفتند که علی از همه به خلافت وی سزاوارتر است. حاصل این نظریه آن است که انسجام فکری میان ایرانیان و شیعه که به معنای موروثی بودن خلافت است، دلیل بر این است که تشیع، مولود ایرانیان است.

این تصور به دلیل وجود خطاهای بدیهی و فراوان، مردود است که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دلیل اول

پیدایش تشیع، چنان که دانستیم، به روزگار پیامبر اکرم (ص) باز می گردد و ایشان بود که پیروان علی (ع) را شیعه نامید. آنان در روزگار پیامبر (ص) و پس از آن موجود بودند. درحالی‌که هنوز هیچ یک از ایرانیان، به جز سلمان، اسلام نیاورده بودند.

آری، پیش گامان تشیع در روزگار رسول خدا (ص) و پس از آن، همه عرب بودند و هیچ ایرانی جز سلمان محمدی میان آنان دیده نمی‌شد. بنابراین منشأ نخستین شیعه، خود اعراب بودند.

ص:۹۵

امیرمؤمنان علی (ع) در دوران خلافتش سه جنگ داشت: جمل، صفین و نهروان. سپاه آن حضرت همه عرب بودند که به ریشه‌ها و قبایل مشهور عربی، اعم از عدنانی و قحطانی منتسب بودند. گروه‌هایی از قریش، اوس، خزرج و قبایلی همچون مذحج، همدان، طی، کنده، تمیم و مضر، به سپاه آن حضرت پیوستند و سران سپاه آن حضرت از سران این قبایل بودند؛ مانند عمار بن یاسر، هاشم مرقال، مالک اشتر، صعصعهٔ بن صوحان و برادرش زید، قیس بن سعد بن عباده، عبدالله بن عباس، محمد بن ابوبکر، حجر بن عدی، عدی بن حاتم و امثال آنان. امیرمؤمنان با این سپاه بصره را گشود و با قاسطین (معاویه و سپاه او) در صفین جنگید و مارقین را از میان برداشت.

اکنون باید پرسید، ایرانی‌ها در کدام قسمت از این ارتش نقش داشتند و فرماندهی را عهده‌دار بودند تا احتمال بدهیم که سنگ بنای تشیع باشند؟ ! به علاوه، ایرانیان تنها ملتی نبودند که به اسلام گرویدند، بلکه ملت‌هایی چون ترک‌ها و هندوها و دیگر ملل غیرعرب نیز به آیین اسلام در آمدند.

گواهی مستشرقان بر اصالت عربی تشیع

گروهی از مستشرقان و دیگران نیز تصریح کرده‌اند که تشیع، اصالت عربی دارد و اعراب پیش از ایرانی‌ها به تشیع گرویدند. در اینجا به چند نمونه از سخنان آنها اشاره می‌کنیم:

الف) دکتر احمد امین گوید:

ص:۹۶

به اعتقـاد من، همان‌گونه که تاریـخ ما را رهنمون می‌گردد، پیروی از علی [(ع)] پیش از ورود ایرانیان به اسـلام آغاز گردیـد؛ اما به مفهوم سـاده‌اش. ولی این تشـیع، بـا ورود اقوام دیگر به اسـلام، رنـگ تـازه‌ای به خود گرفت. از آنجـا که ایرانیـان بزرگ‌ترین ملتی بودند که اسلام را پذیرفتند، در نتیجه بزرگ‌ترین تأثیر را نیز در تشیع نهادند.(۱)

البته دربارهٔ این بخش از سخن وی که می‌گوید، تشیع مدتی پس از پیدایش رنگ جدیدی گرفت، بحث خواهیم کرد.

ب) ولهاوزن (مستشرق) می‌گوید:

همهٔ مردم عراق، به‌ویژه کوفیان، در روزگار معاویه شـیعه بودند. تشـیع در این منطقه به اشخاص محدود نمی‌شد، بلکه قبایل و سران عرب را نیز در برمی‌گرفت.(۲)

ج) گولد تسیهر (مستشرق) می‌گوید:

این درست نیست که گفته شود تشیع در پیدایش و مراحل رشد خود، نمایندهٔ جریان اصـلاحی است که اندیشه‌های اقوام ایرانی در اسـلام پس از گرایش به آن یا گردن نهادن به قـدرت اسـلام از طریق فتح و تبلیغ، آن را ایجاد کرده است. این توهم شایع، مبتنی بر بدفهمی رویدادهای تاریخی است. حرکت‌های علوی، در سرزمین‌های عربی محض شکل گرفت.(۳)

۱- فجر الإسلام، ص۱۷۶.

۲- الخوارج و الشیعهٔ، صص ۱۴۸- ۲۴۱.

۳- العقیدهٔ و الشریعهٔ ص۲۰۴.

ص:۹۷

د) آدام متز (مستشرق) نیز می‌نویسد:

مذهب تشیع آن چنان که برخی می‌گویند، عکس‌العملی از سوی روح ایرانی در مخالفت با اسلام نبود. همهٔ جزیرهٔالعرب به جز شهرهای بزرگی مانند مکه، تهامه، صنعا شیعه بودند و برخی شهرها مثل عمان، هجر و صعده، اکثریت با شیعیان بود. ولی ایران به جز قم، همه سنی بودند. مردم اصفهان سخت دربارهٔ معاویه غلو می‌کردند؛ به طوری که برخی مردم آن تصور می‌کردند که او پیامبری مرسل است.(۱)

تأمل‌کننده در این جمله‌ها به روشنی درمی‌یابد که همهٔ آنان نظریهٔ ایرانی بودن تشیع را با قاطعیت رد می‌کنند. آنان هیچ توجیه معقولی برای این نظریه نمی‌یابند، با وجود آنکه هیچ تمایلی هم به شیعه ندارند.

ه) شیخ ابوزهره دراین‌باره می‌گوید: «ایرانی‌ها به دست عرب‌ها شیعه شدند و تشیع پدیدآوردهٔ آنها نیست» .

او می‌افزاید:

اما فارس، خراسان و ماوراءالنهر، اینها شهرهای اسلامی بودند که شمار بسیاری از عالمان شیعی در ابتدا از ترس بنی‌امیه و سپس از ترس عباسیان به آنجا گریختند. تشیع، پیش از سقوط دولت بنی‌امیه، با فرار اتباع زید و کسان پیش از او در آن سرزمین‌ها گسترش فراوان یافته بود.(۲)

و) آقای سید محسن امین نیز می‌گوید:

ایرانیان، به جز شماری اندک از آنها، در آغاز گرایش به اسلام، شیعه

۱- الحضارهٔ الإسلامیهٔ، آدام متز، ص۱۰۲.

۲- الإمام جعفر الصادق، محمد ابوزهره، ص۵۴۵.

ص:۹۸

نبودند. همهٔ عالمان بزرگ اهل‌سنت، مانند بخاری، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری و بیهقی و همین طور کسانی که در طبقهٔ پس از آنها قرار می گیرند، ایرانی هستند.(۱)

دلیل دوم

تاریخ می گوید، ایرانیان روزی که اسلام آوردند، مذهب تسنن را پذیرفتند. بلاذری در کتابش می‌نویسد:

پرویز به دیلم رفت و چهار هزار نیرو آورد. اینان خدمه و خاصانش را تشکیل می‌دادند. پس از وی نیز اینان همین منزلت را داشتند و در قادسیه با رستم شرکت جستند. چون رستم کشته شد و مجوس شکست خوردند، کناره گرفتند و گفتند: «ما مانند اینان نیستیم و پناهگاهی نداریم و سابقهٔ خوبی هم میان اینان نداریم. بهتر این است که به دین آنها درآییم» . پس کناره گرفتند. سعد گفت: «اینان را چه شده است» ؟ مغیرهٔ بن شعبه رفت و از آنان دربارهٔ کارشان پرسید و آنان موضوع را با او در میان نهادند و گفتند: «ما به دین شما درمی‌آییم» . مغیره نزد سعد بازگشت و او به آنها امان داد. آنان اسلام آوردند و در فتح مداین با سعد شرکت جستند. آنان همچنین در فتح جلولا شرکت کردند. سپس بازگشتند و همراه مسلمانان در کوفه سکونت گزیدند.(۲)

بنابراین آیا زمانی که اسلام ایرانیان در آن روزگار هیچ تفاوتی با

۱- أعیان الشیعهٔ، ج۱، ص۳۱، چاپ دارالتعارف.

۲- فتوح البلدان، بلاذری، ص۲۷۹.

ص:۹۹

دیگران نداشت، می‌توان گفت که اسلام آنان در آن روز اسلامی شیعی بوده است؟

دلیل سوم

اسلام میان ایرانیان به همان معنایی انتشار می‌یافت که میان دیگر ملت‌ها رایج بود. هیچ شهری از ایران به تشیع شهرت نداشت تا آنکه اشعری‌های شیعه‌مذهب، به قم و کاشان رفتند و در آنجا بذر تشیع را پاشیدند. این قضیه در اواخر سدهٔ نخست هجری قمری بود. درحالی‌که ایرانیان در دوران خلیفهٔ دوم، یعنی از سال ۱۷ه. ق اسلام آوردند و این بدین معناست که سال‌های بسیاری سپری شد تا ایرانیان با معنا و مفهوم تشیع آشنا شوند. پس هیچ نسبتی بین این دو (شیعه و ایرانی بودن) وجود ندارد. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد:

قم، شهری است که نام آن با کاشان ذکر می‌شود. این شهر، جدید و اسلامی است. اثری از ایرانیان در آن دیده نمی‌شود. نخستین کسی که آن را آباد کرد، طلحهٔ بن احوص اشعری بود. آغاز شهر شدنش به روزگار حجاج بن یوسف، به سال ۸۳ ه. ق باز می‌گردد. به این ترتیب که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس، از سوی حجاج امیر سیستان بود. سپس بر وی خروج کرد. در سپاه وی هفده تن از عالمان تابعان از عراق بودند. چون ابن اشعث شکست خورد، به کابل گریخت. چند برادر به نام‌های عبدالله، احوص، عبدالرحمان، اسحاق و نعیم از بنی‌سعد بن مالك بن عامر اشعری که با وی بودند، در ناحیهٔ قم مستقر شدند. در آنجا هفت روستا بود که یکی از آنها «کمندان» نام داشت. این برادران در آن

ص:۱۰۰

روستا فرود آمدند تا آنکه آن را گشودند و بر آن چیره گشتند و به آنجا انتقال یافتند و در آنجا سکونت گزیدند. پس از آن عموزادگانشان به آنها پیوستند و هفت روستا به وسیلهٔ آنان به هفت محله تبدیل گشت و به نام یکی از آنها کمندان نامیده شد. آن‌گاه برخی حروف آن افتاد و به زبان عربی قم خوانده شد. پیشگام این برادران، عبدالله بن سعد بود. او فرزندی داشت که در کوفه تربیت شده بود و مذهب امامی داشت. او از کوفه به قم انتقال یافت. هم او بود که تشیع را به ساکنان آنجا انتقال داد و پس از آن هیچ سنی در آنجا یافت نمی‌گردید.(۱)

آنچه گذشت، تحلیل نظریه اول براساس عینک تاریخی بود. ولی دلیل آن از لانه عنکبوت هم سست‌تر است؛ چون اگر ایرانیان مفهوم انتخاب و آزادی را نمی‌دانستند، اعراب هم نمی‌دانستند. اعرابی که در صحرا زندگی فردی داشتند، آزادی را دوست داشتند و آن را تجربه می‌کردند. اما عربی که زندگی قبیله‌ای داشت و زمام امورشان در دست شیخ قبیله بود و پس از مرگش نیز فرزندان وی یکی پس از دیگری به جای او می‌نشستند، کجا معنای آزادی را می‌دانست؟ !

۲. تحلیل نظریه دوم

این نظریه گرچه اعتراف دارد به اینکه تشیع، خاستگاه و منشأ عربی دارد، ولی مدعی است که پس از گرایش ایرانیان به اسلام، رنگ ایرانی به

۱- معجم البلدان، ج۴، ص۳۹۶، ماده قم؛ در مراصد الاطلاع می‌گوید که اهل قم و کاشان همه شیعه امامیه هستند. نیز ر. ک: رجال نجاشی، زندگی‌نامه راویان اشعری‌ها.

ص:۱۰۱

خود گرفته است. این همان مطلبی است که دکتر احمد امین و شماری از مستشرقان، مانند ولهاوزن، در تفسیرشان از پیدایش تشیع برگزیده‌اند.

در نظریهٔ دوم گفته می‌شود که آرای شیعه با ایرانیان سازگار بود. ولی دلیلی وجود ندارد که این نظریه‌ها از ایرانیان سرچشمه گرفته باشد و این سازگاری را نمی‌توان دلیل بر آن گرفت. بلکه روایت‌های تاریخی عکس آن را می‌گوید؛ زیرا آنها می‌گویند، تشیع آشکارا در سرزمین‌های عربی برپا بود و پس از آن به موالی انتقال یافت و این دو گروه (مردم سرزمین عربی و موالیان) را به یکدیگر نزدیک کرد. اما پس از آنکه شیعهٔ عربی با عناصر زیر فشار مرتبط گشت و از تربیت قومی عربی تهی گردید، تنها حلقهٔ ارتباط، اسلام بود؛ لیکن نه آن اسلام قدیم، بلکه نوع جدیدی از دین.(۱)

در جواب باید گفت، مقصود وی این است که تشیع در روزگار پیامبر (ص) و پس از ایشان به معنای دوستی و ولایت علی (ع) بود. اما ایرانیان آن را به معنایی دیگر - یعنی موروثی شدن خلافت در خاندان علی (ع) - انتقال دادند. این مطلبی است که دکتر احمد امین بدان تصریح می‌کند و می‌گوید:

اندیشهٔ ایرانی بر تشیع چیره گشت و مقصود از چیرگی، موروثی دانستن امر خلافت به همان معنایی بود که در دوران ساسانیان و دیگران رواج داشت.

۱- الخوارج و الشیعهٔ، ص۱۶۹.

ص:۱۰۲

ولی این سخن مخدوش است؛ زیرا موروثی بودن حکومت و پادشاهی، تنها از ویژگی‌های ایرانیان نبوده، بلکه اصل موروثی بودن حکومت در همهٔ جوامع وجود داشته است. نظام حاکم بر پادشاهان حیره، غسان و حمیر در عراق، شام و یمن، موروثی بود. حاکمیت در زندگی قبیله‌ای در جزیرهٔ عربی، موروثی بود. مناصب مشهور نزد قریش مثل سقایت، میهمان‌داری، عمارت مسجدالحرام و پرده‌داری، اموری موروثی بود که پیامبر اکرم (ص) علاوه بر اینکه آنها را تغییر نداد، بلکه در قضیهٔ دادن کلیدهای کعبه به بنی‌شیبه و باقی گذاشتن آنها بر این منصب برای همیشه، این امور را امضا فرمود. بنابراین نسبت دادن مسئله وراثت به ایرانیان، امر شگفتی است که خردمندان آن را نمی‌پذیرند. ازاین‌رو لازم است بگوییم، تشیع، هم رنگ ایرانی داشت، هم غسانی و هم حمیری و هم عربی، و اختصاص دادن نظریهٔ جانشینی به ایرانیان، درحالی‌که یک نظریهٔ عمومی جهانی بود، امری بیهوده و بی‌معناست.

موروثی بودن نبوت و وصایت در شرایع آسمانی به معنای شرطبودن وراثت نیست، بلکه بدین معناست که خداوند نور نبوت و امامت را در خاندان‌های خاصی قرار داده است و در نتیجه هر پیامبری آن را از پیامبر دیگر و هر وصی‌ای از وصی دیگر به ارث می‌برد. خدای متعال می‌فرماید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِيمَ وَ جَعَلْنا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ (حدید: ۲۶)

ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و پیامبری و کتاب را در فرزندانشان قرار دادیم.

ص:۱۰۳

و نیز می‌فرماید:

وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ (بقره: ۱۲۴)

وچون ابراهیم را پروردگارش به کلماتی چند بیازمود و او آنها را به جای آورد، گفت: من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم. گفت: و از فرزندانم. گفت: نه، عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

همچنین فرموده است:

أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکًا عَظیمًا (نساء:۵۴)

آیا به خاطر چیزی که خداوند به مردم از فضل خویش داده حسادت می‌ورزند؟ ! ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان پادشاهی بزرگ عطا کردیم.

با این وجود چرا علت تشیع ایرانیان، مفاد این آیه‌ها و روایت‌ها نیست که به صراحت بر موروثی بودن وصایت در میان پیامبران تأکید می کنند؟ ! این سنت خداوندی میان همهٔ امت‌هاست؛ چنان‌که از ظاهر سخن خدای متعال که می‌فرماید: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد» ، نیز همین معنا بر می‌آید. در این آیه، امامت، عهد خدا نامیده شده است، نه عهد مردم.

بنابراین کسی که می‌پندارد تشیع، هم منشأ ایرانی دارد و هم رنگ ایرانی، با تاریخ ایران ناآشناست؛ زیرا در ایران تا سدهٔ دهم هجری، مذهب تسنن حاکم بود و پس از آن در روزگار صفویان، تشیع فراگیر

ص:۱۰۴

شد؛ البته ری، قم و کاشان، از قدیم پناهگاه تشیع بوده‌اند.

ابوزهره می‌گوید: «بیشتر ایرانیان تا به امروز شیعه هستند و شیعیان نخستین، اهل ایران بوده‌اند» .(۱)در این‌باره باید گفت که غلبهٔ تشیع بر ایران در دوره‌های اخیر را هیچ کس انکار نمی‌کند. بلکه سخن دربارهٔ آغاز ورودشان به اسلام است. گویا این مرد (ابوزهره) با تاریخ ایران ناآشناست و شناخت دقیقی از جزئیات ترکیب مذهبی گوناگونی که در سرتاسر جامعهٔ ایرانی روشن و آشکار بود، ندارد.

یکی از نویسندگان گذشته در کتاب «احسن التقاسیم» دربارهٔ مذهب حاکم در آن عصر (تشیع یا تسنن) چنین می‌گوید:

اقلیم خراسان از آن معتزلیان و شیعیان است و غلبه با پیروان ابوحنیفه است؛ مگر در استان «چاچ» که مذهب شافعی دارند و گروهی از آنان بر مذهب عبدالله سرخسی‌اند. اقلیم رحاب مذاهب درستی دارند، جز اینکه اهل حدیث و حنبلی هستند. در دبیل (شاید مقصودش اردبیل است) و جبال، مذهب ابوحنیفه غلبه دارد. اما در ری مذاهب گوناگونی است. در آنجا غلبه با حنفی‌هاست و در ری، حنبلی بسیارند. اهل قم، شیعه هستند. در دینور، مذهب سفیان ثوری غالب است. مذاهب اقلیم خوزستان، گوناگون است. بیشتر ساکنان اهواز، رامهرمز و دورق، حنابله هستند. نیمی از اهل اهواز شیعه هستند. در این شهر اصحاب ابوحنیفه بسیارند. در اهواز، گروهی مالکی هستند. در اقلیم فارس کار به دست اصحاب حدیث و اصحاب ابوحنیفه

۱- تاریخ المذاهب الإسلامیهٔ، محمد ابوزهره.

ص:۱۰۵

است. مـذهب غالب در کرمان، شافعی است. اقلیم سِـنْد، بیشترشان بر مـذهب اهل حدیث هسـتند. مردم ملتان در اذان، حی علی خیر العمل می‌گوینـد و در اقامه دوگانه می‌گویند؛ یعنی دو بار الله اکبر و دوبار أشـهد أن لا إله إلا الله می‌گویند و این دو بار گفتن را تا پایان فقرات اقامه ادامه می‌دهند. همین طور روستاها و قصبات از مذهب ابوحنیفه خالی نیست. (۱)

اما ابن بطوطه در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

در دوران کفر پادشاه عراق، سـلطان محمد خدابنده، فقیهی از رافضـیان به نام جمال‌الدین بن مطهر، یعنی علامهٔ حلی (۶۴۸ - ۷۲۶ه. ق) ، با او همراه بود. چون سـلطان یاد شـده اسـلام آورد و با اسـلام او مغولان نیز مسـلمان شدند، منزلت این فقیه فزونی یافت. او نیز مـذهب رافضـیان را در نظرش نیکو جلوه داد و آن را بر دیگر مـذاهب برتری بخشـید. . . . پس سـلطان فرمان داد که همهٔ مردم باید شیعه شونـد. او این فرمـان را به عراق، فـارس، آذربایجـان، اصـفهان، کرمان و خراسان ابلاغ کرد و فرسـتادگان را به شـهرها گسـیل داشت. نخستین جایی که این فرمان رسـید بغـداد، شـیراز و اصـفهان بود. اما بغدادیان، ساکنان باب الأزج بیرون آمدند و گفتند: «نه شنیدیم و نه اطاعت می‌کنیم» . آنان به مسجد جامع آمدند و خطیب را تهدید کردند که اگر خطبه را تغییر دهد او را خواهند کشت. مردم شیراز و اصفهان نیز چنین کردند.(۲)

۱- أحسن التقاسیم، شمس الدین محمد بن أحمد المقدسی، ص۱۱۹.

۲- رحلهٔ ابن بطوطهٔ، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

ص:۱۰۶

قاضی‌عیاض نیز در مقدمهٔ «ترتیب المدارک» ، درحالی‌که از انتشار مذهب مالک بحث می‌کند، می‌گوید:

اما در خراسان و ماورای عراق از سرزمین‌های شرق، این مذهب نخست به وسیلهٔ یحیی بن یحیای تمیمی، عبدالله بن مبارک و قتیبهٔ بن سعدی به این سرزمین‌ها وارد گشت. این مذهب با گذشت زمان در آنجا امامانی پیدا کرد و به قزوین و در ادامه به دیگر نقاط سرزمین جبال نیز نفوذ کرد. آخرین کسی که این مذهب را در نیشابور آموخت، ابواسحاق بن قطان بود و پس از آن، مذهب ابوحنیفه و شافعی غلبه یافت.(۱)

بروکلمان نیز می‌گوید:

شاه اسماعیل صفوی پس از پیروزی بر الوند، به تبریز روی نهاد. عالمان تبریز به آگاهی وی رساندند که دو سوم مردم تبریز، که شمارشان به سیصد هزار تن می‌رسد، از اهل‌سنت هستند.(۲)

این نصوص به روشنی بیانگر این است که تا سدهٔ دهم، در ایران مذهب تسنن حاکم بوده است. در این صورت چگونه می‌توان گفت که سرزمین فارس، موطن اصلی تشیع بوده باشد؟

از موارد دیگری که این موضوع را تأکید می‌کند، سخن ابن اثیر در کتاب تاریخ وی است که نشان‌دهندهٔ سنی بودن مردم طوس تا روزگار محمود بن سبکتگین می‌باشد.

۱- ترتیب المدارک، ج۱، ص ۵۳.

۲- تاریخ المذاهب الإسلامیهٔ، ج۱، ص ۱۴۰.

ص:۱۰۷

او می گوید:

محمود بن سبکتگین، عمارت بارگاه را - که علی بن موسی‌الرضا در آن است - در طوس به خوبی بازسازی کرد. پدرش سبکتگین آن را ویران کرده بود. اهل طوس کسانی را که می‌خواستند به زیارت بروند، اذیت می کردند. ولی پسرش آنان را از این کار منع کرد. سبب کارش هم این بود که او امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب را در خواب دید که می گوید: «تا کی این وضع ادامه دارد؟ !» و او دانست که مقصود حضرت موضوع بارگاه است و پس از آن فرمان عمارتش را صادر کرد.(۱)

مؤید این مطلب روایت بیهقی است که در آن چنین آمده است:

مأمون عباسی در صدد برآمد تا کتابی در طعن معاویه بنویسد.

یحیی بن اکثم به او گفت: «ای امیرالمؤمنین! عامهٔ مردم، به ویژه اهل خراسان، تحمل این امر را ندارند. لذا از اینکه این عمل موجب نفرت آنان گردد، ایمن مباش»(۲)

ولی متوکل با خودستایی و بی‌حیایی تمام، اقدام به ویران ساختن قبر حسین بن علی (ع) کرد. شاعری مشهور به بسامی در این‌باره چنین سروده است:

تالله إن كانت أميّة قد أتت

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۵، ص ۱۳۹.

۲- المحاسن و المساوی، بیهقی، ج۱، ص۱۰۸.

ص:۱۰۸

أسفوا علی أن لا یکونوا شارکوا

فی قتله فتتبّعوه رمیما(۱)

به خدا سوگند اگر بنی‌امیه فرزند پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه کشتند؛ فرزندان پدرش نیز کاری همانند آن را انجام دادند؛ به جانت سوگند که این قبر اوست که ویران شده است، آنهایی که نتوانستند در قتل او شرکت کنند، تأسف خوردند و به دنبال استخوان‌های او بودند.

از مطالب گفته شده دو نکته حاصل می‌شود:

نکته اول: خاستگاه تشیع، ایران نیست. بلکه زادگاه و سرچشمه‌اش حجاز است؛ چون اعراب مدت بسیار زیادی بود که آن را پذیرفته بودند. درحالی‌که هیچ کس از ایرانیان مگر سلمان محمدی به این آیین در نیامده بود. وقتی اسلام میان ایرانیان وارد شد، آنان نیز همچون دیگر ملت‌ها به مذاهب گوناگون گرویدند و مدت زیادی را به همین شکل باقی ماندند تا آنکه بازگشت به تشیع شدت گرفت؛ به‌طوری که گروندگان به این مذهب در روزگار برخی از پادشاهان مغول و عصر صفوی (۹۰۵ه. ق) فزونی گرفت.

نکته دوم: منحصر بودن امامت به علی (ع) و فرزندان ایشان امری عارضی بر تشیع نیست. بلکه گوهر و حقیقت تشیع را تشکیل می‌دهد که اگر جز این بود، تشیع روح و جوهرش را از دست می‌داد. دوستی خاندان محمد (ص) و برتری دادن علی (ع) بر دیگر خلفا، اصل و جوهر این

۱- تاریخ أبی الفداء، ج۲، ص ۶۸.

ص:۱۰۹

حقیقت است و عارضی شمردن انحصار امامت به فرزندان خاص علی (ع) ، آن‌طور که برخی می‌پندارند، تصوری است که هیچ دلیلی جز بهتان و دروغ، ندارد. شیخ مفید (رحمه الله) می گوید:

شیعه کسی است که به وجود امامت و وجود امام در هر دوره و زمانی معتقد باشد. نص روشن عصمت و کمال را بر هر امامی واجب دانسته است. پس از آن امامت را در فرزندان حسین بن علی (ع) محدود ساخته و آن را به سوی علی بن موسی الرضا (ع) سوق داده است.(۱)

۱- اوائل المقالات، شیخ مفید، ص۳۸، چاپ کنگره شیخ مفید.

ص:۱۱۰

ص:۱۱۱

فرضیه چهارم: شیعه و روز جمل

برخی بر این باورند که شیعه در روز جمل شکل گرفت. در این‌باره ابن ندیم در کتاب «فهرست» خویش می‌نویسد:

علی آهنگ جنگ با طلحه و زبیر کرد تا با آنها بجنگد که به فرمان خدای متعال بازگردند. کسانی که در این کار از وی پیروی کردند، شیعه نامیده می‌شوند. آن حضرت می‌گفت: «شیعهٔ من، و آنها را اصفیا، اولیا، شرطهٔ الخمیس و اصحاب می‌نامید» .(۱)

ازاین‌رو ولهاوزن (مستشرق) می‌گوید:

با کشته شدن عثمان، اسلام به دو حزب تقسیم گشت: حزب علی و حزب معاویه. در زبان عربی به حزب، شیعه اطلاق می‌گردد. بنابراین شیعهٔ علی در مقابل شیعهٔ معاویه قرار داشت. لیکن پس از آنکه معاویه پادشاهی دولت اسلام را به دست گرفت. . . کاربرد واژهٔ شیعه به پیروان علی محدود گشت.(۲)

۱- الفهرس، ابن ندیم، ص ۲۶۳.

۲- الخوارج و الشیعهٔ، ص ۱۴۶.

ص:۱۱۲

نکتهٔ شایان توجه اینکه تقسیم کردن شیعیان علی (ع) به اصفیا، اولیا و. . . به وسیلهٔ ابن‌ندیم، درست همان تقسیمی است که معاصر وی، یعنی برقی(۱) از اصحاب امیرالمؤمنین ارائه کرده و گفته است: «اصحاب امیرالمؤمنین از اصحاب رسول خدا (ص) به ترتیب شامل اصحاب، اصفیا، اولیا و شرطهٔ الخمیس می‌شدند» .

از اصفیای اصحاب امیرالمؤمنین (ع) می‌توان از این افراد نام برد: «سلمان فارسی، مقداد، أبوذر، عمار، أبولیلی، شبیر، أبوسنان، أبوعمره، ابوسعید خدری (عربی أنصاری) ، أبوبرزه، جابر بن عبدالله، براء بن عازب (أنصاری) و عرفهٔ ازدی» . رسول خدا (ص) برای عرفه دعا کرد و گفت: «بار خدایا! به معامله‌اش برکت بخش» .

آن گروه از یاران امیرالمؤمنین که شرطهٔ الخمیس را تشکیل می‌دادند، شش هزار مرد بودند. علی بن حکم می‌گوید:

[یاران] امیرالمؤمنین کسانی بودند که حضرت به آنان فرمود: «شرط بگذارید که من با شما بر سر بهشت شرط می‌کنم و شرط من با شما، طلاـ و نقره نیست. پیامبر ما (ص) به یارانش در گذشته گفت: شرط کنید و بدانید که من جز بر بهشت با شما شرط نمی‌کنم»(۲)

از مطالب ذکر شده روشن گردید کسانی را که ابن ندیم از یاران امام شمرده است، مردانی بودند که پیش از دوران خلافت آن حضرت از دنیا

۱- برقی به سال ۲۷۴ه. ق یا ۲۸۰ه. ق وفات یافت و ابن ندیم کتابش را به سال ۳۷۷ه. ق تألیف کرد و به سال ۳۸۰ یا ۳۸۵ه. ق وفات یافت.

۲- الرجال، برقی، ص ۳.

ص:۱۱۳

رفتند؛ مانند سلمان، ابوذر و مقداد. اکنون باید پرسید اگر اینها همه شیعهٔ امام بودند، پس چگونه می‌تواند تشیع، مولود جنگ جمل باشد؟ ! گویا عبارت ابن ندیم تحریف شده باشد!

همه نصوص ذکر شده در تأیید وجود تشیع در دوران رسول خدا (ص) که بر وجود تشیع پس از رحلت ایشان نیز به روشنی دلالت دارد و مربوط به پیش از شعله‌ور شدن آتش جنگ در بصره است، دلیل بر سستی نظریه فوق است؛ هرچند دلالت سخن ابن ندیم نیز پذیرفته شود؛ زیرا امام و شیعیان ایشان پس از آنکه حق از مسیرش خارج گشت و کار به ابوبکر سپرده شد، چنین اندیشیدند که مصلحت اسلام در سکوت و سازش کردن با قوم است؛ اگرچه ندای تشیع هرازچندگاهی از سوی آشکار کنندگان حقیقت، امثال ابوذر غفاری بلند می‌شد، امّا هدف اصلی، حفظ اسلام و جلوگیری از ورود مسلمانان به یک درگیری بزرگ و آتش شعله‌وری بود که خشک و تری باقی نمی‌گذاشت. ازاین‌رو پشتیبانی از جنبهٔ سیاسی خلافت اسلامی و همراهی آن با تلاش‌های خالصانه و خیرخواهانه، پیوسته در دستور کار علی (ع) و یاران وی قرار داشت.

اما پس از سپرده شدن زمام امور به امام علی (ع) ، شیعیان آن حضرت فضا را برای ابراز وجود و حضور آشکار خویش مناسب دیدند و در نتیجه به روشن‌ترین و آشکارترین شکل ممکن در صحنه حضور یافتند. همین امر سبب شد که صاحبان این فرضیه و دیگران دچار این اشتباهات آشکار و باطل شوند.

ص:۱۱۴

ص:۱۱۵

فرضیه پنجم: شیعه و جنگ صفین

برخی از مستشرقان(۱)توهم کرده‌اند که منشأ تشکیل شیعه، آن روزی است که سپاه علی (ع) بر سر مسئلهٔ تحکیم به دو گروه تقسیم شد؛ چون هنگامی که علی (ع) به کوفه درآمد، حروری‌ها از وی جدا گشتند. ولی شیعیان ثابت قدم ماندند و گفتند: «ما بیعت دومی از تو بر گردن داریم. ما با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن هستیم» .

چنین برداشت نادرستی از این رویداد، و نیز بیان این سخنان وهم‌آلود دربارهٔ پیدایش شیعه، مبتنی بر این فرض است که تشیع، تاریخی جدای از تاریخ اسلام داشته باشد. آنان به چنین عبارت‌هایی تمسک می‌کنند، درحالی‌که گفتار طبری آنجا که می‌گوید: «شیعیان با او ثابت ماندند» (۲)، دلیل بر آن است که آنان پیش از این واقعه وجود داشته‌اند. اگرچه پس از رسیدن امام به خلافت، شیعه حضوری آشکارتر

۱- تاریخ الإمامیة، دکتر عبدالله فیاض، ص۳۷.

۲- تاریخ طبری، ج۴، ص۴۶

ص:۱۱۶

داشت، چرا که بـا برداشـته شـدن فشارهـا، یـاران آن حضـرت اعم از صـحابه و تابعـان بر گرد او جمع شدنـد. ولی مسـلّم اینکه همهٔ کسانی که در سـپاه ایشان حضور داشـتند، به معنای واقعی کلمه شـیعه نبودند. بلکه شرکت کنندگان در این سپاه، فقط تابع حضرت بودند؛ چون علی (ع) خلیفه آنها بود و با ایشان بر سر این کار بیعت کرده بودند.

ص:۱۱۷

فرضیه ششم: شیعه و آل‌بویه

آل‌بویه از سال ۳۲۰ – ۴۴۷ه. ق زمام حکومت و قدرت را در دست داشتند. آنان در عراق و برخی مناطق ایران، مانند فارس، کرمان، سرزمین جبال، همدان، اصفهان و ری، حکمرانی می‌کردند تا آنکه غزنوی‌ها در سال ۴۲۰ه. ق به آنها حمله کردند.

مورخان، به ویژه ابن اثیر در «الکامل» و ابن جوزی در «المنتظم» ، بخشی از خدمات آل‌بویه و نیز چگونگی برخورد آنان با عالمان را که بدون هیچ تبعیضی، به علما اجازهٔ فعالیت می‌دادند، نقل کرده‌اند. استانلی لین پول (مستشرق) نیز کتابی دربارهٔ زندگی آنان نوشته و آن را «طبقات سلاطین اسلام» نام نهاده است.

ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۳۷۲ه. ق ضمن بحث دربارهٔ یکی از پادشاهان آل بویه (عضدالدوله) می‌نویسد: «او مردی خردمند، فاضل، با سیاست، درستکار، با هیبت، بلندهمت، صاحب‌نظر، دوستدار فضایل و اهل فضل بود. . .» .

ص:۱۱۸

تا آنجا که می گوید:

او دوستدار دانش و دانشمندان بود. با آنان نیکی می کرد. در مجلس آنان می‌نشست و در مسائل با آنان به مناقشه می‌پرداخت. در نتیجه دانشمندان از شهرهای گوناگون آهنگ وی کردند و به تألیف کتاب در خدمت وی پرداختند. از آن جمله است کتاب «الایضاح» در نحو، «الحجهٔ» در قرائات، «المکلی» در طب، «التاجی» در تاریخ و امثال آن.(۱)

این سخن شاهدی است بر اینکه آنان دوستدار دانش و مروج آن بوده‌اند و در انتشار دانش و پشتیبانی دانشمندان، تلاش‌های درخور ستایش کرده‌اند.

با آنکه در روزگار آل بویه بیشتر سرزمین‌های ایران، مذهب تسنن داشتند، اما آنان برخلاف پادشاهان غیرشیعی که موضع خصمانه علیه شیعیان می گرفتند و با آنان می‌جنگیدند، هیچ گاه برابر اهل تسنن چنین موضعی نگرفتند.

تاریخ، پس از انقراض آل بویه و ورود «طغرل بیک» به بغداد در سال ۴۴۷ه. ق رویدادهای دردناکی را در صفحات خویش ثبت کرده است؛ برای مثال، طغرل، کتابخانهٔ شیخ طوسی و کرسی‌ای را که هنگام تدریس بر آن می‌نشست، به آتش کشید.(۲)

آری، مذهب شیعه در دوران آل بویه رواج یافت و شیعیان نسیم

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۹، صص ۱۹-۲۱.

۲- المنتظم، ابن الجوزی، صص ۱۶ و ۱۰۸.

ص:۱۱۹

آزادی را استشـمام کردند. درحالی که پیش از آن، یعنی در دوران بنی‌عباس و به ویژه روزگار متوکل و پس از آن، شیعه، ستم‌ها و سختی‌هـای بسیاری را تحمل کرده بود. اما شـکل گرفتن مـذهب شیعه در دوران آنها، با پشتیبانی و ترویـج این مـذهب، دو مطلب متفاوت از یکدیگر است که فرق نگذاشتن میان آنها از ساده‌لوحی است.

ص:۱۲۰

ص:۱۲۱

فرضیه هفتم: شیعه و صفویان

اشاره

شاید بتوان گفت همان مطالبی که دربارهٔ آل بویه ذکر شد، دربارهٔ این خاندان نیز صادق است.

صفویان، از خاندان شیخ صفی‌الدین، عارف مشهور اردبیلی و متوفای سال ۷۳۵ه. ق هستند. پس از سقوط دولت مغول، سرزمین‌های تحت سلطهٔ آنان به دولت‌های کوچک شیعی و غیرشیعی تقسیم شد. یکی از این دولت‌ها به دست نواده شیخ صفی به نام «شاه اسماعیل» در سال ۹۰۵ه. ق، بنیان نهاده شد. او با در دست گرفتن زمام امور در سرزمین فارس، دولتی مستقل تشکیل داد و موفق شد نفوذ و قدرتش را گسترش دهد. وی تا سال ۹۳۰ه. ق حکومت کرد و پس از او نیز فرزندانش حکومت را به ارث بردند تا آنکه با سلطهٔ افغان‌ها بر ایران در سال ۱۱۳۵ه. ق از قدرت برکنار شدند.

سلاطین صفوی از بهترین پادشاهان بودند؛ زیرا شر آنان کم و خیر و برکتشان فراوان بود. در این دوران، دانش و ادب و فنون معماری رواج

ص:۱۲۲

یافت و ازاین‌رو آثار جاودانه‌ای از آنان در ایران و عراق به جای مانده است. کسی که بر حالات آنان آگاه باشد و تاریخ شیعه را بداند، درمی‌یابد که دوران صفویه روزگار شکوفایی تشیع بوده است، نه شکل‌گیری آن. این موضوع خدشه‌ناپذیر است و جز اشخاص ساده و نادان با آن مخالفت نخواهند کرد.

پایه و اساس تمام دیدگاه‌های بی‌ارزش در تحلیل تاریخ شیعه و منشأ شکل‌گیری آن، همه اموری فرضی هستند که بر پایه خطا بنا شده‌اند و آن، پذیرفتن این مطلب نادرست است که تشیع پس از رحلت پیامبر (ص) بر جامعهٔ اسلامی عارض گردید. خداوند کسانی را که به عمد دروغ می‌گویند، ببخشد و از گناه ما و آنان درگذرد.

لغزش جبران‌ناپذیر؛ سخن دکتر فیاض

اشاره

دکتر عبدالله فیاض، پنداشته است که تشیعی که به معنای دوستی علی (ع) است، در سه مرحله شکل گرفته است:

۱. تشیع معنوی

او می‌گوید: بذر تشیع به معنای معنوی آن در روزگار پیامبر کاشته، و پیش از رسیدن علی به خلافت کامل شد. وی سپس دلایلی را در این‌باره ذکر می‌کند و احادیث «یوم‌الدار» یا «آغاز دعوت» و احادیث غدیر و آنچه را پیامبر دربارهٔ علی فرمود، که به او همچون امیرالمؤمنین سلام کنید، نقل کرده است.

ص:۱۲۳

۲. تشیع سیاسی

مقصود وی از تشیع سیاسی این است که علی به خلافت سزاوارتر بود؛ نه به خاطر نص، بلکه به خاطر مناقب و فضایلش. او می گوید: نشانه‌های تشیع سیاسی بدون ملتزم شدن به امامت آن حضرت (مقصودش نص است) ، در روز سقیفهٔ بنی‌ساعده آشکار شد و آن، هنگامی بود که شماری از مسلمانان، مانند زبیر و عباس و دیگران، خلافت را حق علی دانستند. تشیع سیاسی، پس از کشته شدن عثمان و بیعت کردن با علی به عنوان خلیفه، به اوج خود رسید.

۳. ظهور شیعه همچون یک فرقه

این امر پس از فاجعهٔ کربلا در سال ۶۱ ه. قصورت گرفت و قبل از آن، مردم، تشیع را به عنوان یک فرقهٔ دینی نمی‌شناختند. وی سپس به سخن «شمس الدین مقدسی» استشهاد می کند که می گوید:

اصل مذاهب اسلامی از چهار منشأ سرچشمه می گیرد: شیعه، خوارج، مرجئه و معتزله؛ آنها اصل اختلافشان بر سر قتل عثمان بود و پس از آن بود که فرقه فرقه شدند.(۱)

او در تأیید نظریه‌اش، سخن ولهاوزن (مستشرق) را آورده که می گوید:

شیعه نخست در عراق پا گرفت. آنان در اصل یک فرقهٔ دینی نبودند، بلکه تعبیری از نظریه‌ای سیاسی در همهٔ این اقلیم بودند.

۱- أحسن التقاسیم، ص ۳۸.

ص:۱۲۴

ساکنان عراق با همه تفاوت‌هایی که با یکدیگر داشتند (به ویژه کوفیان) ، شیعه بودند.(۱)

نقد سخن دکتر فیاض

پندار یاد شده از چند جنبه قابل ملاحظه است:

یک - نویسنده خود مسئله تفکیک میان دو مرحلهٔ نخست را - و اینکه مرحلهٔ نخست در روزگار پیامبر بود و نشانه‌های مرحلهٔ دوم پس از رحلت ایشان پیدا شد - نقض کرده است، آنجا که می گوید: «پیش گامان تشیع معنوی با التزام به موضع سیاسی علی (ع) به آرای فقهی ایشان نیز ملتزم بودند»(۲)

دو - نصوصی که او در زمینهٔ تشیع معنوی ذکر می کند، همان گونه که نشانگر رهبری معنوی علی (ع) است، به روشنی نشان دهنده رهبری سیاسی ایشان نیز می‌باشد. با توجه به اینکه نویسنده، همهٔ نصوص وارده در این مبنا را نقل کرده است، مفهوم تفکیک میان آنها این است که اصحاب آگاه، برخی مضامین آنها را گرفته و پاره‌ای دیگر را رها کرده‌اند. بر فرض هم که اِسناد برخی از آنها به بعضی از صحابه درست باشد، اِسناد آن به سلمان، ابوذر و عمار که به هیچ قیمتی حق را ترک نمی گفتند، نادرست است.

از آنجا که پیامبر (ص) ، رهبری با تجربه بود، نیازی به ظهور تشیع

۱- تاریخ الإمامیة، صص۳۸ - ۴۷.

۲- همان، ص۴۵.

ص:۱۲۵

سیاسی در روزگار ایشان نبود. بلکه زمینهٔ بسیار گسترده‌ای برای ظهور تشیع معنوی و مراجعهٔ مردم در قضایا و احکام فقهی به امیرمؤمنان علی (ع) فراهم بود. البته این امر بدان معنا نیست که ایشان رهبر سیاسی نبودند و وصایای پیامبر (ص) این جنبه را در بر نمی‌گرفته است.

سه - تشیع سیاسی در روزهای سقیفه، در سایهٔ اعتراف به امامت معنوی آن حضرت آشکار شد. گرچه طبری و دیگران، درباره رجوع زبیر و عباس به علی (ع) چیزی ذکر نکرده‌اند، اما شیعه در این‌باره نصوصی دارد که دربارهٔ احتجاج گروهی از صحابه -با استناد به نصوص دینی- ضد ابوبکر است؛ صدوق از زید بن وهب نقل می‌کند:

کسانی که کار ابوبکر مبنی بر پیشی گرفتن از علی را زشت شمردند، دوازده تن از مهاجران و انصار بودند. از مهاجران اینها بودند: خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن اسود، ابی بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، عبدالله بن‌مسعود و بریدهٔ‌اسلمی. از انصار اینها بودند: زیدبن‌ثابت، ذو الشهادتین، ابن حنیف، ابوایوب انصاری و ابوالهیثم بن التیهان.

پس از آنکه ابوبکر بر منبر رفت، خالد بن سعید گفت: «ای ابوبکر! از خدا بترس. . .» . سپس برای تقدم علی، به این سخنان پیامبر استدلال کرد که فرموده بود: «ای گروه مهاجران و انصار! شما را سفارشی می‌کنم، آن را نگاه دارید و موضوعی را با شما در میان می‌گذارم، آن را بپذیرید. این علی پس از من امیر شما و جانشین من میان شماست. . .» . آن‌گاه ابوذر برخاست و گفت: «ای گروه مهاجر و

ص:۱۲۶

انصار! . . . شما سخن پیامبرتان را زمین نهادید و سفارش‌های او را فراموش کردید» . آن‌گاه سوگند یکایک آنان را یادآور شده است که همهٔ آنان با استناد به احادیثی که از پیامبر اکرم شنیده بودند، ضد ابوبکر احتجاج کردند.(۱)

این مطلب بیانگر آن است که تشیع سیاسی که شرایط پیدایش آن به حسب طبیعت اوضاع پس از رحلت پیامبر (ص) فراهم شد، مستند به نصوص رسیده از رسول خدا (ص) بود.

چهار – مقصود از فرقه که می‌گوید، شیعه پس از شهادت امام حسین همچون یک فرقه شکل گرفت، چیست؟ آیا مقصود، فرقهٔ کلامی است که مبتنی بر آرای اعتقادی مخالف با دیگر فرقه‌هاست؟ ! چنین چیزی تا نیمه‌های دههٔ سوم هجری هرگز نبوده است. در آن روزگار هیچ مسئله‌ای کلامی وجود نداشت که شیعه یک موضع و دیگران موضع دیگری نسبت به آن بگیرند. بلکه مسلمانان طبق آنچه از پیامبر اکرم (ص) به آنها رسیده بود، با یکدیگر در صلح و صفا زندگی می‌کردند. در آن روز هیچ اختلاف اعتقادی وجود نداشت، مگر در مسئلهٔ رهبری. بنابراین، فرقه به این معنا میان مسلمانان وجود نداشت.

اگر مقصود از فرقه، قبول ولایت معنوی و سیاسی علی (ع) باشد و اینکه او طبق همهٔ موازین به رهبری سزاوارتر است، چنین فرقه‌ای در

۱- الخصال، ص ۴۶۱، دقت تا پایان احتجاج‌ها، نشان‌دهنده دلایل کافی در اثبات خلافت امیرمؤمنان ع است.

ص:۱۲۷

روز سقیفه و پس از آن وجود داشته است.

گسترش پهنهٔ جغرافیایی دولت اسلامی و برخوردهای مستقیم فرقه‌ها و گروه‌های صاحب اعتقادهای گوناگون و تأثیرپذیری برخی فرقه‌های اسلامی و متفکرانشان از برخی دیدگاه‌ها و اعتقادات، به شکل بسیار گسترده‌ای، به ایجاد مکتب‌های کلامی گوناگون در درون جامعهٔ اسلامی کمک فراوانی کرد. در این میان، شیعه از آنجا که به حدیث مشهور ثقلین بسیار تمسک داشت، در این زمینه به امامان اهل‌بیت (علیهم السلام) مراجعه کرد و در نتیجه به صورت یک فرقهٔ کلامی، با گونه‌های مختلف، درآمد که ریشه در کتاب، سنت و عقل داشت.

بنابراین هیچ تردیدی در نادرستی فرضیه‌های پیشین و عدم حجیت آنها در تلاش برای اثبات اینکه شیعه یک پدیدهٔ عارضی بر اسلام بود، باقی نمی‌ماند؛ زیرا تشیع، همان اسلام بود که پس از رحلت پیامبر (ص) در تبعیت از رهبری علی (ع) متجلّی گردید. تشیع در زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) به وسیلهٔ برخی از صحابه و تابعان پایه‌ریزی شد و با گذشت قرن‌ها و نسل‌های متمادی، همچنان امتداد یافته و در پرتو تمسک به دو ثقل باقی‌مانده از پیامبر (ص) ، عالمانی مجاهد، شاعرانی شیرین‌سخن و نوابغی در حدیث، فقه، تفسیر، فلسفه، کلام، لغت، ادبیات و. . . به بشر تقدیم کرده است. آنها در ساختن ابعاد گوناگون تمدن اسلامی با همهٔ مسلمانان شرکت جستند. شیعیان در اصول و فروع با همهٔ فرقه‌ها متفق‌اند؛ هرچند که در برخی جهات با آنها اختلاف دارند؛ مانند همان اختلافی که همهٔ فرقه‌ها با یکدیگر دارند. مباحث مربوط به اعتقادات

ص:۱۲۸

شیعه را در بحثی ویژه به خواست خداوند، ارائه خواهیم کرد.

بـا توجه به مطـالب ذکر شـده، معلوم می‌شود که اعتقـاد دکتر عبـدالعزیز دوری، مبنی بر اینکه تشـیع همچون یـک اعتقـاد معنوی در روزگار پیامبر (ص) و همچون یک حزب سیاسی پس از قتل علی (ع) ظهور کرد، سست و بی‌پایه است.(۱)

۱- ر. ک: الصلهٔ بین التصوف و التشیع، ص۱۸.

ص:۱۲۹

فصل سوم: شیعه در دوران اموی و عباسی

اشاره

ص: ۱۳۰

ص:۱۳۱

شیعه در دوران بنی‌امیه

اشاره

اگر بگوییم تهاجم بی‌رحمانه‌ای که برای ریشه کن کردن و نابودی شیعه در جریان بود، در روزگار دولت‌های امویان و عباسیان، ابعاد مهم‌تر و خونین‌تری به خود گرفت، سخن تازه‌ای نگفته‌ایم. هنوز امام علی (ع) در شب ۲۱رمضان با شمشیر سنگدل‌ترین مرد روزگار و هم‌پایهٔ کشندهٔ ناقهٔ ثمود، در محراب عبادت دعوت حق را لبیک نگفته بود که دشمنان امام (ع) و مخالفان تشیع، شروع به قتل، آزار و شکنجهٔ یاران این مذهب و منتسبان به آن کردند. اگرچه شهادت امام علی (ع) ، به خودی خود، ضربهٔ خردکننده‌ای بر پیکر جامعهٔ اسلامی به شمار می‌آمد، ولی عده‌ای از افراد که در دوران زندگی امام (ع) ، از مواضع ایشان انحراف داشتند، از این حادثهٔ جانسوز و دلخراش، ابراز خوشحالی می‌کردند.

ابن‌اثیر نقل می‌کند که عایشه، همسر رسول خدا (ص) ، با شنیدن این خبر چنین سرود:

فألفت عصاها واستقرّ بها النوی کما قرّ عیناً بالایاب المسافر

ص:۱۳۲

پس عصایش را افکند و به نیت خویش دست یافت؛ همچنان چشمی که با آمدن مسافر روشن می گردد.

آن گاه گفت: «چه کسی او را کشت؟» گفتند: «مردی از قبیلهٔ مراد» . گفت:

فان یک نائیاً فلقد نعاه نعی لیس فی فیه التراب

اگرچه دور است، خبر مرگش را آورد؛ خبر آورندهٔ چنان مرگی، در دهانش خاک مباد!

زینب دختر ابوسلمه گفت: «آیا این را برای علی می گویی؟» گفت: «من فراموش می کنم، هرگاه فراموش کردم، مرا یادآوری کنید. . . !»(۱)

اما کسی که بیش از دیگران از این موضوع خوشحال شد، معاویه بود که وقتی خبر به او رسید، گفت: «شیری که هنگام جنگ بازوانش را می گشود، مرد» . سپس چنین سرود:

قل للأرانب ترعی أینما سرحت وللظباء بلا خوف ولا وجل(۲)

به روبهان و آهوان بگو که هر جا می‌خواهید بدون بیم و ترس بچرید.

از سوی دیگر می‌بینیم که امام حسن (ع) ، فرزند بزرگ امام علی (ع) و وارث پدر، برای پدرش در مسجد کوفه به سوگواری می‌پردازد و چنین می گوید:

بدانید که در این شب مردی از دنیا رفت که پیشنیان او را درک نکردند و آیندگان همانندش را نخواهند دید. کسی که وقتی

۱- الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۳۹۴.

۲- ناسخ التواریخ، بخش مربوط به زندگی امام علی ع ، ص۶۹۲.

ص:۱۳۳

می‌جنگید، جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپش حضور داشتند. به خدا سوگند که او در این شب از دنیا رفت که موسی بن عمران نیز در همین شب مرد و عیسی بن مریم در این شب به آسمان رفت و قرآن در این شب نازل گردید. بدانید که او هیچ طلا و نقره‌ای از خود به جای نگذاشته است، مگر هفتصد درهم که از عطای وی اضافه مانده است و می‌خواست با آن برای همسرش خدمه‌ای بخرد.(۱)

سپس در پایان خطبه با امام حسن (ع) بیعت شد. نخستین بیعت کننده، قیس‌بن‌سعد انصاری بود و پس از او، مردم یکی پس از دیگری آمدند و بیعت کردند. چهل هزار نفر از سپاه امیرالمؤمنین تا پای مرگ با آن حضرت بیعت کرده بودند، اما علی (ع) درحالی‌که برای حرکت آماده می‌شد، به قتل رسید؛ سپس این سپاه انبوه با فرزندش حسن بیعت کردند. چون اینان خبر حرکت معاویه را همراه اهل شام شنیدند، امام حسن (ع) با همان سپاهی که با علی (ع) بیعت کرده بودند، آمادهٔ مقابلهٔ با او گشتند و برای رویارویی با معاویه از کوفه حرکت کردند.(۲)

دلایل زیادی باعث شد امام حسن (ع) ، به اهداف واقعی این حرکت بزرگ نرسد. نخستین و مهم‌ترین دلیل این بود که اهل عراق ایشان را رها کردند و بزرگانی که با حضرت علی (ع) بیعت کرده بودند، به دنبال ثروت و پست و مقام بودند. این گروه در ایام خلافت امام حسن (ع) جز

۱- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص ۱۳.

۲- الکامل، ج۳، ص۴۰۴.

ص:۱۳۴

همان بهره‌ای که در دوران پدرش داشتند، منفعت دیگری نبردند.

دلیل دوم آنکه، شمار بسیاری از بیعت‌کنندگان با امام حسن (ع) ، منافق بودند. آنان با معاویه مکاتبه و نسبت به او اظهار اطاعت و فرمانبرداری می‌کردند.

دلیل سوم نیز این بود که گروهی از اعضای سپاه امام، از خوارج یا فرزندانشان بودند. البته علل دیگری نیز وجود داشت که امام را وادار ساخت تا با شرایط ویژه‌ای، صلح با معاویه را بپذیرد. این قرارداد صلح، امنیت و آرامش شیعیان را تضمین می‌کرد. ولی پس از امضای صلح، معاویه بدون هیچ تردیدی و به روشنی تمام، پرده از نیات خویش برداشت و بر بالای منبر کوفه چنین گفت:

به خدا سوگند من با شما نجنگیده‌ام که نماز بخوانید، روزه بگیرید، یا به حج بروید و یا زکات بپردازید. شما خود این کارها را انجام می‌دهید. من با شما جنگیده‌ام تا بر شما حکومت کنم. خداوند حکومت بر شما را در حالی به من داد که شما از آن اکراه دارید. بدانید من تعهداتی را نسبت به حسن [(ع)] پذیرفتم؛ ولی اینک همه را زیر پا می‌گذارم و به هیچ یک از تعهداتی که نسبت به او دارم عمل نمی‌کنم.(۱)

این سخنان صریح که با ابتدایی‌ترین اصول شریعت هم منافات داشت، به معنای آغاز حمله‌ای خونین و بی‌رحمانه برای ریشه کن کردن شیعیان و یاران علی (ع) بود و باید در هر کجا پنهان شده بودند، بیرون

۱- الإرشاد، شیخ مفید، ص۱۹۱.

ص:۱۳۵

کشیده می‌شدند. کشتار شیعیان حتی پس از مرگ معاویه و تا پایان دولت اموی ادامه یافت. در طول این دوران، شیعیان هیچ بهره‌ای جز قتل و تبعید و محرومیت نداشتند. این همان چیزی است که ما در این فصل در صدد بیان اجمالی آن هستیم تا خواننده دریابد که بقای تشیع، در آن روزگار تاریک، معجزهٔ الهی بوده است. همچنین بر خواننده، میزان نقش خطیری که شیعه در میدان استقامت و مبارزه و مقابلهٔ با ستمگران، از روزگار امام تا به امروز ایفا کردند روشن خواهد شد. اکنون به برخی از اسناد جنایات معاویه اشاره می کنیم:

۱. نامه امام حسین (ع) به معاویه

نامه‌ات به من رسید. در آن یادآور شده‌ای که اخباری از من به تو رسیده است که گمان نمی‌بری که من از سر رغبت آنها را انجام داده باشم، و جز خداوند کسی به نیکی هدایت نمی کند و بر آن ثابت قدم نمی‌دارد. اخباری را که می گویی دربارهٔ من به تو رسیده، کار چاپلوسان و سخن‌چین‌هایی است که می‌خواهند میان جمع، تفرقه ایجاد کنند. اغواگران منحرف، دروغ می‌بافند. من سر جنگ و مخالفت با تو را ندارم و از خداوند می‌ترسم و ضد تو و حزب ستمگر تو و پیروان شیطان رانده شده، دست به اقدامی نمی‌زنم. مگر تو نبودی که «حجر بن عدی» و یاران پارسا و برگزیده‌اش را که از بدعت‌ها اظهار نفرت می کردند و به معروف، امر و از منکر، نهی می کردند، به قتل رساندی. تو آنان را ستمگرانه و خصومت‌ورزانه کشتی، درحالی که پیش تر با آنها عهد و پیمان‌های سخت بسته بودی

ص:۱۳۶

و با شکستن و بی‌مقدار کردن پیمان الهی، نسبت به خداوند جسارت به خرج دادی. آیا تو نبودی که «عمرو بن حمق» را کشتی؟ ! او کسی بود که بر اثر عبادت پیشانی او پینه بسته بود. تو در حالی او را کشتی که به او چنان وعده‌هایی داده بودی که اگر بی‌گناهی آن را می‌فهمید از قلهٔ کوه فرود می‌آمد.

مگر تو نبودی که در اسلام، مدعی برادرخواندگی «زیاد» گشتی و پنداشتی که او فرزند ابوسفیان است؟ ! درحالی‌که پیامبر حکم داده بود که فرزند از آن بستر است و زناکار باید سنگسار شود! آن‌گاه او را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنان را بکشد و دست و پای مخالفشان را ببرد و آنان را بر نخل‌ها به دار بکشد!

سبحان الله، ای معاویه! گویا تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند! آیا تو نبودی که «حضرمی» را کشتی؟ ! او کسی بود که زیاد به تو نوشت که بر دین علی «کرم الله وجهه» است. درحالی‌که دین علی، دین پسر عموی او (ص) است. همان کسی که تو را به این مقام فعلی رسانده است. اگر جز این بود، بزرگ‌ترین شرافت تو و پدرانت، تحمل رنج سفرهای زمستانی و تابستانی است. خداوند بر شما منت نهاد و به وسیلهٔ ما این رنج را از شما برداشت.

از جمله دیگر گفته‌هایت این است که این امت را به فتنه مینداز. درحالی‌که من هیچ فتنه‌ای بدتر از فتنهٔ حکومت تو بر آنها نمی‌شناسم. دیگر اینکه گفته‌ای به خودت و دینت و امت محمد نگاه کن. به خدا سوگند من هیچ فضیلتی را برتر از جهاد با تو نمی‌شناسم. اگر چنین کنم موجب قرب من به خداوند است و اگر نکنم، برای دینم به درگاه

ص:۱۳۷

خداونـد توبه می‌برم و از او توفیق انجام آنچه را دوست می‌دارد و خشـنود می‌شود، می‌طلبم. دیگر اینکه گفته‌ای هرگاه با تو نیرنگ ببـازم، بـا من نیرنـگ می‌بازی. ای معاویه! هر نیرنگی که می‌توانی با من بباز. به جانم سوگنـد که همیشه با نیکان باخته می‌شود. من امیـدوارم که جز به خودت زیـان نرسـانی و جز عمـل خویش را نـابود نگردانی. پس هر نیرنگی که خواهی با من بباز. ای معاویه! از خدا بترس. بدان که خداوند هیچ کار کوچکی را رها نمی‌کند و آن را می‌شمرد. بدان که خداوند از یاد نمی‌برد که تو کسانی را به گمـان کشتـه‌ای و کسـانی را به تهمت دسـتگیر کرده‌ای. تو جوانی را امیر سـاخته‌ای که شـراب می‌نوشـد و با سـگان بازی می‌کنـد. می‌بینم که تو جان خویش را نابود ساخته‌ای و دینت را نابود گردانیده‌ای و رعیت را خوار گردانیده‌ای. والسلام.(۱)

تأمـل در جنبه‌های گوناگون این نامه و دقت در اجزای آن، به خوبی بیانگر نقش منحرفی است که امویان و در رأس آنها معاویه در مقـابله با شـیعیان و جنگ با آنان داشـتند. همچنین با دقت بیشتر، تصویری از میزان فشاری که شـیعه در این دورهٔ زمانی تحمل کرده است، به دست خواهد آمد.

برای روشن‌تر شدن این موضوع، نامهٔ امام محمد باقر (ع) را به یکی از اصحابش بررسی می‌کنیم آنجا که می‌فرماید:

رسول خدا (ص) از دنیا رفت و خبر داد که ما سزاوارترین مردم به مردم

۱- الإمامهٔ و السـیاسهٔ، ج۱، ص۱۶۴؛ جمهرهٔ الرسائـل، ج۲، ص۶۷؛ رجال کشـی، صـص۴۸ – ۵۱؛ بحارالأـنوار، مجلسـی، ج۴۴، صص۲۱۲– ۲۱۴.

ص:۱۳۸

هستیم. قریش ضد ما قیام کرد تا آنجا که حق از جایگاه اصلی خویش بیرون رفت. قریش با حق و دلیل ما، ضد انصار استدلال کرد. آن‌گاه قریش یکی پس از دیگری آن را دست به دست گردانیدند، تا آنکه به ما بازگشت. سپس بیعت ما را شکست و ضد ما جنگ بر پا کرد. هنوز صاحب آن امر به سختی در حال صعود بود که کشته شد. پس با فرزندش حسن [(ع)] بیعت گردید و عهد و پیمان بسته شد. آن‌گاه با او نیرنگ باخته شد و تسلیم گردید. اهل عراق به او حمله کردند و به پهلویش خنجر زدند و اردوگاهش را غارت کردند و خلخال از پای کنیزکانش کندند. پس او با معاویه ترک مخاصمه کرد و خون خود و خون اهل‌بیتش را حفظ کرد؛ و آنان بسیار بسیار اندک بودند. سپس بیست هزار تن از اهل عراق با حسین [(ع)] بیعت کردند. سپس با او نیرنگ باختند و ضد او قیام کردند و درحالی‌که بیعتش برگردنشان بود، او را کشتند.

از آن پس ما اهل‌بیت پیوسته خوار می‌شویم و بر ما ستم می‌رود و رانده می‌شویم و به رنج می‌افتیم. محروم می‌شویم و کشته می‌شویم. می‌ترسیم و بر خون خود و دوستان خود ایمن نیستیم. دروغ‌گویان و منکران از راه دروغ بستن به ما و انکار امامت ما، به دوستانشان و قاضیان و کارگزاران بدکردار در هر شهری تقرب می‌جویند. برای آنها احادیث دروغ و ساختگی نقل می‌کنند و از زبان ما چیزهایی را نقل می‌کنند - که ما نه گفته‌ایم و نه انجام داده‌ایم - تا کینهٔ مردم را نسبت به ما برانگیزند. اوج چنین رفتاری در دوران معاویه و پس از رحلت حسن [(ع)] بود. از آن پس شمار شیعیان در همهٔ شهرها رو به

ص:۱۳۹

کاستی نهاد و دست و پاهایشان به گمان بریـده شـد. کسانی که دوستی و محبت ما را اظهار می‌کردنـد یا به زندان افتادند و یا آنکه اموالشان به غارت رفت و یا آنکه خانه‌شان ویران شد. آن‌گاه بلاها روز به روز شدت می‌گرفت و فزونی می‌یافت تا هنگام حکومت عبیـدالله زیـاد، قاتـل حسـین بن علی [(ع)]. پس از او حجاج بر سـر کار آمـد و هرچه توانست از شـیعیان کشت و آنان را به گمان و تهمت دسـتگیر کرد؛ تا آنجا که اگر به کسـی زندیق یا کافر می‌گفتند، بهتر از این بود که بگویند شـیعهٔ علی. کار به آنجا کشید که مردان خوش‌نـام و چه بسـا پارسـا و راسـتگو، احـادیث مهم و شـگفت انگیزی دربـارهٔ برتری برخی از والیان پیشـین نقل می‌کردنـد. خداونـد هرگز چنین فضایلی را نیافریده بود و نه وجود داشت و نه واقع شده بود. درحالی‌که مردم به دلیل فراوانی نقل آن روایت‌ها از سوی کسانی که به دروغ یا ناپارسایی شهرت نداشتند، آنها را حق می‌پنداشتند. (۱)

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز در شرح نهج البلاغه‌اش دراین‌باره چنین می‌گوید:

سعـد بن سـرح، مولاـی حبیب بن عبـد شـمس، از شـیعیان علی بن ابی‌طـالب بود. هنگامی که زیاد همچون والی به کوفه آمـد، از او بیمنـاک گشت. پس زیـاد وی را طلبیـد. اما او نزد حسن بن علی (ع) رفت. آن‌گاه زیاد به برادر و زن و فرزنـدش چنگ انـداخت و آنان را به زندان افکند. اموالش را گرفت و خانه‌اش را ویران ساخت. آن‌گاه حسن [(ع)] به زیاد نوشت:

۱- شرح نهج البلاغه، ج۱۱، صص۴۳ و ۴۴.

ص:۱۴۰

«از حسن بن علی به زیاد. تو مردی از مسلمانان را مورد تهدید و تهاجم قرار داده‌ای که در سود و زیان آنان شریک است. خانه‌اش را ویران ساخته، مالش و عیالش را گرفته و آنان را زندانی کرده‌ای. چون نامه‌ام به تو رسید، خانه‌اش را بساز، مال و عیالش را به او بازگردان. من به او پناه داده‌ام، شفاعت مرا درباره‌اش بپذیر» .

زیاد در پاسخ آن حضرت نوشت:

از زیاد بن ابی سفیان به حسن [(ع)] فرزند فاطمه [(س)]؛ نامه‌ات به من رسید. درحالی‌که تو از من تقاضایی داشتی، نام خودت را پیش از نام من آورده بودی. من سلطان هستم و تو رعیت هستی. تو دربارهٔ فاسقی بی‌مقدار به من نامه نوشتی. بدتر از همه اینکه تو و پدرت را دوست دارد. خبردار شده‌ام که او را به خود نزدیک کرده و با وجود سوء نظرش اقامت داده‌ای و او از این رفتار تو خشنود است. به خدا سوگند تو نمی‌توانی او را از چنگ من برهانی، گرچه میان پوست و گوشت تو باشد. اگر به برخی مقاصد خویش رسیده‌ای، این کار ادامه ندارد و همیشه جانب تو نگه داشته نمی‌شود. همانا دوست‌داشتنی‌ترین گوشت‌ها نزد من آن گوشتی است که تو از آن هستی. او را به خاطر گناهی که مرتکب گشته به کسی بسپار که از تو به این کار سزاوارتر است. اگر تو از گناهش درگذری من شفاعت تو را دربارهٔ او نمی‌پذیرم و اگر او را بکشم، دلیلش جز اینکه پدر فاسق تو را دوست می‌داشت، چیز دیگری نیست. والسلام. (۱)

۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج۱۶، ص۱۹۳.

ص:۱۴۱

[مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:]

زیاد مردم کوفه را بر در قصر خویش گرد می‌آورد و آنان را تشویق می‌کرد که علی [(ع)] را لعن کنند یا از او بیزاری بجویند. پس مسجد و میدان از مردم پر می‌شد و هرکس از این کار سر باز می‌زد، او را از دم تیغ می‌گذراند.(۱)

در المنتظم ابن جوزی آمده است:

وقتی مردم کوفه، زیاد را که در حال خواندن خطبه بر منبر بود، سنگ زدند، دست هشتاد تن از آنها را برید و درصدد ویران کردن خانه‌ها و نخلستان‌هایشان برآمد. پس آنان را در مسجد جمع کرد به طوری که مسجد و میدان پر شد و از آنان خواست که از علی [(ع)] بیزاری بجویند. او فهمید که آنها از این کار خودداری خواهند ورزید و او می‌تواند این را دستاویزی برای ریشه کن کردن و ویران‌سازی شهرشان قرار دهد.(۲)

۲. بیانیه معاویه به کارگزارانش

ابوالحسن علی بن محمد بن ابی‌سیف مدائنی، در کتاب «الأحداث» چنین نوشته است:

معاویه پس از سال جماعت، در دستورالعمل به همهٔ کارگزارانش نوشت: «هر کس چیزی دربارهٔ فضیلت ابوتراب و خاندانش نقل کند،

۱- مروج الذهب، ج۳، ص ۲۶.

۲- المنتظم، ج۵، ص۲۶۳.

ص:۱۴۲

از ذمهٔ من بیرون است» . پس خطیبان در همهٔ استان‌ها و همهٔ منبرها به لعن و بیزاری جستن از علی [(ع)] اقدام کردند و به آن حضرت و خاندانش ناسزا می‌گفتند. در این هنگام بیش از همه، مردم کوفه در معرض امتحان قرار گرفتند. چون شیعیان علی [(ع)] در آنجا فراوان بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را بر آن شهر گماشت و بصره را نیز به آن ضمیمه ساخت. او شیعیان را تحت تعقیب قرار داد و چون در روزگار علی [(ع)] از آنان بود، آنان را خوب می‌شناخت. پس آنها را زیر هر سنگ و کلوخی که بودند، کشت و دست و پاهایشان را برید. چشم‌ها را میل کشید و آنان را بر درختان نخل آویزان کرد. آنان را از عراق راند و پراکنده ساخت و هیچ سرشناسی را از آنان باقی نگذاشت.

معاویه به کارگزاران همهٔ شهرها نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان علی [(ع)] و اهل‌بیت او را نافذ ندانید و به آنان نوشت که به شیعیان و دوستداران و اهل ولایت عثمان که پیش شما هستند و نیز کسانی که فضایل و مناقب او را نقل می‌کنند، توجه کنید و به مجالس آنها نزدیک شوید و آنان را به خود نزدیک کنید و گرامی بدارید. هرچه را که هرکدامشان روایت می‌کند، همراه نام او و پدر و قبیله‌اش برایم بنویسید.

آنان چنین کردند، تا آنکه شمار بسیاری روایت در فضایل و مناقب عثمان نقل شد. معاویه نیز برایشان جایزه و هدیه و تیول می‌فرستاد تا میان اعراب و موالی تقسیم کنند. این کار در همهٔ شهرها فراوان گشت و مردم بر سر دنیا و پست و مقام با هم به رقابت پرداختند. هر

ص:۱۴۳

آدم فرومایه‌ای که نزد یکی از کارگزاران معاویه می‌آمد و دربارهٔ عثمان و فضایل و مناقبش چیزی نقل می‌کرد، نامش را می‌نوشت و او را به خود نزدیک و از او شفاعت می‌کرد.

مدتی به این منوال گذشت؛ آن‌گاه به کارگزارانش نوشت: «دربارهٔ عثمان احادیث بسیاری گردآوری شده و در هر شهر و ناحیه‌ای منتشر گشته است. چون این نامه‌ام به شما رسید، مردم را فراخوانید تا دربارهٔ فضایل صحابه و خلفای نخستین روایت گردآورند و هر خبری را که هر مسلمانی دربارهٔ ابوتراب نقل می‌کند، باید شما مخالف آن را دربارهٔ صحابه بسازید. من این کار را بسیار دوست می‌دارم و این کار موجب چشم‌روشنی هرچه بیشتر من است. این کار منطق ابوتراب و شیعیان او را تضعیف می‌کند و نسبت به مناقب و فضایل عثمان گران‌تر می‌آید» .

نامه‌های او برای مردم خوانده شد. پس از آن اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد که هیچ حقیقتی نداشت. مردم در جعل روایت‌هایی از این دست، جدیت بسیار به خرج دادند تا آنجا که بر منبرها کارشان ستایش گشت. به معلمان مکتب‌خانه‌ها نیز چنین القا شد که کودکان و جوانان را از این مسائل بسیار بیاموزند تا آنها روایت کنند و آن را پا به پای قرآن بیاموزند. حتی این مطالب را به دختران و زنان و خدم و حشم خود نیز آموختند و مدت بسیاری به همین منوال سپری گشت.

پس از آن، دستورالعمل دیگری را به همهٔ شهرها ارسال داشت که در آن آمده بود: «دقت کنید، هرگاه بیّنه قائم شد بر اینکه فلان شخص

ص:۱۴۴

علی [(ع)] و اهل‌بیتش را دوست می‌دارد، نامش را از دیوان پاک و عطا و حقوقش را قطع کنید» و در دستورالعملی که به آن ضمیمه کرد، نوشت: «هرکس که به دوستی اهل‌بیت متهم است، او را خوار کنید و خانه‌اش را ویران سازید» .

بدبختی در هیچ جایی به اندازهٔ عراق و به‌ویژه کوفه نبود. تا آنجا که اگر فردی از شیعیان علی [(ع)] نزد کسی می‌آمد که به او اطمینان داشت، او را به خانه‌اش می‌برد و در پنهان اسرارش را با او می‌گفت و در همان حال هم از خادم و غلامشان می‌ترسیدند و با آنها سخن نمی‌گفتند، مگر آنکه آنها را سوگندهای سخت داده باشند. احادیث جعلی و تهمت‌آمیز فراوان گشت و انتشار یافت. این کار به دست فقیهان، قاضیان و والیان انجام می‌گردید. بیش از همه قاریان و ریاکاران و مستضعفین به این کار مبتلا شدند که در ظاهر خود را اهل فروتنی و تقوا نشان می‌دادند و جعل حدیث می‌کردند تا نزد والیان مقام و منزلتی پیدا کنند و به مجالسشان نزدیک گردند و اموال و ملک و منزل به دست آورند. وقتی این اخبار به اشخاص متدین رسید که دروغ و بهتان را حلال نمی‌دانستند، آنها نیز پذیرفتند و روایت کردند و گمان می‌بردند که آن احادیث حق است. اگر می‌دانستند که باطل است، آنها را نه نقل می‌کردند و نه باور می‌داشتند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

کار به همین منوال گذشت تا آنکه حسن بن علی [(ع)] رحلت کرد. پس از آن بلا و فتنه بیشتر شد. پس هیچ کس از این قبیل باقی نماند، مگر آنکه بر خونش بیمناک یا در زمین آواره بود.

ص:۱۴۵

پس از قتل حسین بن علی [(ع)] کار بالا گرفت. عبدالملک مروان به حکومت رسید و به شیعه سخت گرفت. حجاج بن یوسف به حکومت رسید و مردمان با تقوا و نیکوکار و دیندار، با دشمنی علی و دوستی دشمنانش و دوستی کسانی از مردم که مدعی دشمنی با علی بودند، به او نزدیکی جستند. روایت‌های بسیاری در فضیلت و پیشینه و مناقب آنان ساخته شد. عیوب فراوانی برای علی [(ع)] تراشیدند و در ایشان طعن زدند و به وی دشنام دادند. تا آنجا که شخصی نزد حجاج آمد که گفته می‌شد جدّ اصمعی عبدالملک بن قریب است. او بر سر حجاج فریاد زد: «ای امیر! خویشاوندانم مرا عاق کرده و نام علی را بر من نهاده‌اند. من تهیدست و بی‌چیز و به جایزهٔ امیر نیازمندم» . حجاج با او خندید و سپس گفت: «به خاطر لطف آنچه به خاطر آن به ما متوسل شده‌ای، ولایت فلان جا را به تو دادم» .

ابن‌عرفه مشهور به «نفطویه» ، از بزرگان و اعلام محدثان در تاریخ خویش مطلبی را نقل کرده که با این خبر مناسبت دارد. او می‌گوید: «بیشتر احادیثی که در فضایل صحابه جعل شد، در دوران بنی‌امیه و برای نزدیک شدن به آنها ساخته شد؛ زیرا آنها گمان می‌کردند که با این کار بینی بنی‌هاشم را به خاک می‌مالند» .(۱)

انسان به وحشت می‌افتد وقتی که می‌شنود تعداد زیادی از صحابه و تابعان بلندمرتبه و صاحب منزلت که نقش برجسته‌ای در خدمت به اسلام و مسلمانان داشتند، با شمشیر امویان به قتل رسیدند. اینان هیچ

۱- شرح نهج البلاغه، ج۱۱، صص ۴۴- ۴۶.

ص:۱۴۶

گناهی نداشتند، جز آنکه شیعهٔ علی (ع) بودند. در اینجا به بررسی مختصر زندگی برخی از این اشخاص می‌پردازیم:

الف) «حجر بن عـدی» ؛ زیـاد، پس از هلاـک شـدن مغیره در سال ۵۱ه. ق او را دسـتگیر کرد و بـا یـک شـهادت دروغین و افترایی ظالمانه، به شام فرستاد. هدف زیاد از این کار کشتن وی و زدن ضربه‌ای سخت به شیعیان و پاکسازی آنان بود. مسعودی در این‌باره می گوید:

در سال ۵۳ه. ق معاویه حجر بن عدی کندی را کشت. او نخستین کس بود که در اسـلام با شکنجه کشته شد. زیاد، او را با نه نفر از یارانش از اهل کوفه و چهارتن از دیگران به شام روانه کرد. وقتی مقداری از کوفه دور شدند، تنها دخترش چنین سرود:

ترفَّع أيّها القمر المنير

ای ماه تابان، بالا رو، شاید حجر بن عدی را ببینی

که او را نزد معاویه پسر حرب می‌برند تا او را بکشد. امیر چنین می‌پندارد.

او را بر دروازهٔ دمشق به دار می کشند و کرکس‌ها از محاسنش می‌خورند.

پس او و یارانش را در مرج عذرا(۱)، به شکل دردناک و اندوهباری کشتند که داستان این کشتار در تواریخ آمده است.

۱- مروج الذهب، ج۳، صص۳ و۴؛ سیر أعلام النبلاء، ج۳، صص۴۶۲ - ۴۶۶.

ص:۱۴۷

ب) «عمرو بن حمق» ؛ صحابی بزرگی که امام حسین (ع) در توصیفش فرمود: «عبادت صورتش را پوسانده بود» . معاویه نخست به او امان داد و سپس وی را کشت.(۱)

ج) «مالک اشتر» ؛ او پادشاه عرب و یکی از شریف‌ترین مردان و قهرمانان بود. او مردی با شهامت و محبوب و فرمانده نیروهای علوی بود. معاویه وی را در راه رفتن به مصر به دست یکی از کارگزارانش با زهر کشت. (۲)

د) «رشید هجری» ؛ وی از شاگردان و خاصان امام (ع) بود. زیاد به وی پیشنهاد بیزاری و لعن علی (ع) را داد، ولی او نپذیرفت. پس دست و پا و زبانش را برید و طناب به گردنش انداخت و او را به دار کشید.(۳)

ه) «جویریهٔ بن مسهر عبدی» ؛ زیاد وی را دستگیر کرد و دست و پایش را برید و او را بر درخت نخل به دار کشید.(۴)

و) «قنبر، غلام امیرالمؤمنین» ؛ نقل شده است که حجاج به یکی از جلادانش گفت: «دوست دارم یکی از یاران علی [(ع)] را ببینم» . گفتند: «جز غلام او، قنبر، کسی را نمی‌شناسیم که با او مصاحبت طولانی داشته باشد» . پس در جست‌وجوی او فرستاد. پس به او گفت: «تو قنبر هستی؟» گفت: «آری» . گفت: «از دین علی [(ع)] بیزاری بجوی» . گفت:

۱- سیر أعلام النبلاء، ج۴، صص ۳۴ و ۳۵.

۲- شذرات الذهب، ج۱، ص ۹۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج۲، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۴- همان، صص ۲۹۰ و ۲۹۱.

ص:۱۴۸

«آیا مرا به سوی دینی بهتر از دین او راهنمایی می‌کنی؟» گفت: «من تو را می‌کشم. بگو کدام گونه کشته شدن را بیشتر دوست می‌داری؟» گفت: «امیرالمؤمنین به من خبر داده است که مرا به ناحق سر خواهند برید» . پس فرمان داد تا او را مانند گوسفند سر بریدند.(۱)

ز) «کمیل بن زیاد» ؛ او یکی از شیعیان برگزیده و خاص امیرالمؤمنین (ع) بود. حجاج او را خواست و او فرار کرد. پس خویشاوندانش را از عطا محروم ساخت. چون کمیل اوضاع را این‌گونه دید، گفت: «من پیری کهنسالم و عمرم رو به پایان است. سزاوار نیست که موجب محرومیت قوم خویش گردم» . پس خود را به حجاج تسلیم کرد. حجاج چون وی را دید، گفت: «دوست داشتم که راهی بر تو می‌یافتم» . کمیل گفت:

برای من اشتلم نخوان. به خدا سوگند از عمر من جز به اندازهٔ غباری نمانده است. به زندگی من پایان بخش که وعده‌گاه در پیشگاه خداوند متعال است. پس از قتل نوبت حساب است. امیرالمؤمنین به من خبر داده است که کشندهٔ من تویی.

حجاج گفت: «این استدلال ضد خود توست» . گفت: «اگر داور تو باشی همین‌طور است» . گفت: «بلی، او را گردن بزنید» .(۲)

ح) «سعید بن جبیر» ؛ از تابعین مشهور به عفت، زهد و عبادت بود. او پشت سر امام سجاد (ع) نماز می‌گزارد. وقتی حجاج او را دید، گفت: «تو

۱- رجال الکشی، صص۶۸ و ۶۹؛ الشیعهٔ و الحاکمون، ص۹۵.

۲- شرح نهج البلاغهٔ، ابن أبی الحدید، ج۱۷، ص۱۴۹؛ الشیعهٔ و الحاکمون، ص ۹۶.

ص:۱۴۹

بدبخت، فرزند شکسته‌ای؟» گفت: «مادرم نام مرا بهتر از تو می‌داند» . چندی پس از دستگیری، فرمان حجاج مبنی بر قتل وی رسید. سعید گفت: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ ؛ «من روی به سوی کسی کردم که گشایندهٔ آسمان‌ها و زمین است، درحالی که بر دین حنیف و مسلمانم و از مشرکان نیستم» . حجاج گفت: «او را به سویی غیر از قبله ببندید» . گفت: أَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ ؛ «به هر سوی رو کنید، آنجا روی خداوند است» . گفت: «او را به رو در اندازید» . گفت: مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری ؛ «شما را از آن آفریدیم و شما را در آن باز می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می‌آوریم» . آن‌گاه گردنش زده شد.(۱)

دربارهٔ ماجرای به دار کشیده شدن زید بن علی در روزگار خلافت هشام بن عبدالملک (سال ۱۲۲ه. ق) نیز، هنگام بحث درباره فرقهٔ زیدیه سخن خواهیم گفت؛ ان شاءالله تعالی.

اینها مشتی از خروار و اندکی از جنایت‌های فراوانی بود که اموی‌ها در دوران حکومتشان، در حق شیعیان انجام دادند. به خدا سوگند! دقت در این بخش سیاه تاریخ، انسان را پریشان و وحشت‌زده می‌کند. تاریخ هیچ‌گاه از یاد نخواهد برد که این خون‌ها به ناحق و از سر جنایت نسبت به حق و اهل حق ریخته شد.

۱- سیر أعلام النبلاء، ج۴، صص ۳۲۱- ۳۲۸؛ الجرح و التعدیل، ج۴، ص۹.

ص:۱۵۰

ص:۱۵۱

شیعه در دوران خلافت بنی‌عباس

بر اثر خفقان و استبداد شدید عصر امویان، انقلاب‌های سختی در اثنای خلافتشان ضد آنها صورت گرفت که منجر به سقوط این خاندان در زمان حکمرانی آخرین پادشاهشان، یعنی مروان حمار شد؛ «پس دنبالهٔ قوم ستمکار بریده شد و سپاس پروردگار جهانیان را»(۱)

پس از بنی‌امیه، زمام امور به بنی‌عباس سپرده شد. آنها کسانی بودند که برای رسیدن به مسند خلافت و کنارزدن اموی‌ها، پشت شعارهای مظلومیت اهل‌بیت پنهان شدند. ولی به محض ثابت شدن پایه‌های حکومتشان، وحشیانه به جان شیعیان افتادند و به تبعید، قتل و جنگ با آنها اقدام کردند. آنان به مراتب از اموی‌ها جنایتکارتر بودند.

شاعر دراین‌باره چه نیکو گفته است:

۱- انعام: ۴۵ .

ص:۱۵۲

و الله ما فعلت اُیّه فیهم

معشار ما فعلت بنو العباس

به خدا سوگند جنایت‌هایی که بنی‌امیه در حق خاندان علی کرد، یک دهم جنایت‌های بنی‌عباس نبود.

[اکنون به اختصار، بخشی از دوران خلفای عباسی را، به ترتیب خلافتشان، بررسی می‌کنیم:]

۱. نخستین خلیفهٔ عباسی «ابوالعباس سفاح» بود که در سال ۱۳۲ه. ق با وی بیعت شد و در سال ۱۳۶ه. ق از دنیا رفت. دوران خلافت وی به تعقیب امویان و از میان برداشتن آنها سپری شد. گرچه او متعرض علویان نگشت، لیکن به آنان و شیعیانشان روی خوش نشان نداد. بلکه به شاعران سفارش کرد که در یک تلاش تمرین شده، متعرض اولاد و خاندان علی (ع) گردند تا از این راه خود را به جایگاه آنان برسانند و دعوت مردم به سپردن زمام امور خلافت اسلامی به آنان را کاری سفیهانه قلمداد کنند. محمد احمد براق در کتاب «ابوالعباس سفاح» می‌گوید:

اصل دعوت از آنِ خاندان علی [(ع)] بود؛ زیرا مردم خراسان هواخواه آل علی (ع) بودند، نه خاندان عباس. ازاین‌رو سفاح و کسانی که پس از وی آمدند، خراسانی‌ها را زیر نظر گرفتند؛ مبادا که پیروی از خاندان علی [(ع)] میان آنها پا بگیرد. . . آنان شاعران را به خود جلب می‌کردند تا آنان را بستایند و به آنان جایزه می‌دادند.

شاعران نیز متعرض فرزندان علی [(ع)] می‌گشتند و حق خلافت را از آنها نفی می‌کردند؛ به این دلیل که انتسابشان به پیامبر از طریق

ص:۱۵۳

دخترش فاطمه [(س)] است. درحالی‌که بنی‌عباس عمو زادگان پیامبر (ص) بودند.(۱)

۲. پس از سفاح «ابوجعفر منصور» بر سر کار آمد. با وجود آنکه او صاحب منزلت و مقام و مردی باهوش و ذکاوت بود، اما نسبت به حق جفای بسیار روا می‌داشت و از راه درست، بسیار دور بود. در حقیقت این مرد ارکان دولت بنی‌عباس را استوار ساخت و آن را بر پایه‌هایی بسیار قوی بنا نهاد. اما با این حال او بسیار ستمگر و سنگدل بود و در جنایت، به‌طور چشم‌گیری زیاده‌روی می‌کرد. برای درک میزان جنایات و سنگدلی او، نوشتهٔ «ابن‌عبدربه» دربارهٔ وی کفایت می‌کند، آنجا که می‌گوید:

منصور می‌نشست و واعظی را کنار خویش می‌نشاند. سپس جلادان شمشیر به دست می‌آمدند و مردم را گردن می‌زدند. وقتی خون آن قدر جاری می‌شد تا به جامه‌اش می‌رسید، رو به آن واعظ می‌کرد و می‌گفت: «مرا موعظه کن» ! چون آن واعظ او را به یاد خدا می‌انداخت، منصور مانند اشخاص شکست خورده به اندیشه فرو می‌رفت! سپس جلادان زدن گردن‌ها را از سر می‌گرفتند؛ چون بار دیگر خون‌ها به جامهٔ منصور می‌رسید، به واعظش می‌گفت: «مرا موعظه کن» !(۲)

مقصود منصور از اینکه به واعظ می‌گفت موعظه‌اش کند، چه بود؟ !

۱- ابوالعباس السفاح، ص ۴۸؛ الشیعهٔ و الحاکمون، ص۱۳۹.

۲- العقد الفرید، ج۱، ص ۴۱.

ص:۱۵۴

چرا پس از آن به اندیشه فرو می‌رفت و سکوت می کرد؟ ! آیا می‌خواست که دین را مسخره کند، چون او را از قتل نفس و خونریزی نهی می کرد یا اینکه قصد دیگری داشت؟ ! کاش می‌دانستیم که مورخان و صاحبان سخنان با انصاف، در این موضع هولناك و جانگداز چه دیدگاهی دارند. همان مورخانی که از او به بزرگی یاد می کنند و کارهایش را می‌ستایند! آیا در سیرهٔ او تأمل ورزیده‌اند تا این خطای بزرگ را درك کنند؟ !

آری؛ منصور در قتل و خونریزی بسیار زیاده‌روی کرد و در این میان، علویان بیشترین بهره را از این بابت می‌بردند و سهمشان از این ستم بزرگ بیشتر از دیگران بود.

مسعودی می گوید:

منصور فرزندان حسن [(ع)] را گرد آورد و فرمان داد تا پاها و گردن‌هایشان را در کُند و زنجیر کنند. آن‌گاه آنان را بر کجاوه‌های روباز سوار می کرد. همان کاری که یزیدبن‌معاویه با زن و فرزند حسین [(ع)] کرد. سپس آنان را به سیاهچالی افکند که شب و روز را نمی‌دانستند و برای تعیین وقت‌های نماز به مشکل برخوردند. آنان قرآن را به پنج جزء تقسیم کردند و پس از فراغت یافتن از قرائت هر جزئی، نماز می‌خواندند. آنان در همان مکان هم قضای حاجت می کردند. در نتیجه تحمل بوی تعفن ناممکن می‌شد و تن‌هایشان ورم کرد و ورم از قدم‌ها بالا می‌رفت تا به دهان می‌رسید و شخص از شدت بیماری و تشنگی و گرسنگی می‌مرد. (۱)

۱- مروج الذهب، ج۳، ص ۳۱۰.

ص:۱۵۵

ابن‌اثیر می گوید:

منصور، محمـد بن عبدالله عثمانی را فراخواند. وی برادر ناتنی فرزندان حسن [(ع)] بود. پس فرمان داد جامه‌اش را دریدند به طوری که عورتش آشکار گشت. سپس ۱۵۰ ضـربه شـلاق به او زد. یکی از ضربه‌ها به صورتش نواخته شد. گفت: «وای بر تو، به صورتم مزن» . پس منصور خطاب به جلاد گفت: «سـر! سـر!» پس سـی ضربه بر سرش زد. یکی از چشمانش زخمی شد و خون بر گونه‌اش جاری گشت. سپس او را کشت. آن‌گاه می‌نویسد که منصور، محمد بن ابراهیم بن حسن را احضار کرد. او زیباترین مردم بود. پس به او گفت: «تو دیبای زردی. تو را چنان بکشم که هیـچ کس را به آن صورت نکشـته‌ام» . آن‌گاه فرمان داد تا درحالی‌که زنده بود بر او ستونی بنا کردند و او درون آن ستون جان داد.(۱)

۳. پس از منصور، فرزنـدش مهدی زمام امور را به دست گرفت و از سال ۱۵۸ تا سال ۱۶۹ه. ق حکمرانی کرد. دربارهٔ ستم‌هایی که او دربـارهٔ علویان روا داشت، تنها به یک مورد اشاره می کنیم. او علی بن عباس بن حسن بن علی بن ابی‌طالب را گرفت و به زنـدان افکند. آن‌گاه به او سم خوراند که بر اثر آن گوشتش ورم کرد و اعضایش از یکدیگر جدا شد.

۴. چون مهـدی به هلاـکت رسـید، بـا پسـرش «هـادی» بیعت شـد. او مـدت یک سال و سه ماه حکومت کرد و در سـتم بر علویان و سخت‌گیری نسبت به آنها، همان روش اجدادش را در پیش گرفت. برای

۱- الکامل، ج۴، ص۳۷۵.

ص:۱۵۶

روشن شدن این مطلب تنها به نقل آنچه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین ذکر کرده است، بسنده می‌کنیم؛ او می‌گوید:

مادر حسین (صاحب فخ) زینب دختر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب بود. منصور، پدر، برادران، عموها و همسرش، علی بن حسن را کشت. پس از آن هادی (نوهٔ منصور) ، فرزندش حسین را کشت. او جامهٔ پشمینه به تن می‌کرد و آن کار را آن قدر ادامه داد تا به خدای عزوجل پیوست.(۱)

۵. پس از هادی، «رشید» در سال ۱۷۰ه. ق به حکومت رسید و در سال ۱۹۳ه. ق هلاک شد. او زندانی تاریک داشت که شیعیان را در آن محبوس می‌کرد. وی آزار و اذیت‌های زیادی را نسبت به امام کاظم (ع) روا داشت که در آینده به گوشه‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد. در اینجا به ذکر یکی از نمونه‌های خونینی که تاریخ از وی ثبت کرده و اصفهانی آن را از ابراهیم بن رباح نقل کرده است، بسنده می‌کنیم. اصفهانی می‌گوید:

چون رشید بر یحیی بن عبدالله بن حسن پیروز گشت، او را زنده داخل ستون گذاشت. این کار جنایت‌آمیز را از جدش منصور به ارث برده بود.(۲)

۶. پس از رشید، پسرش «امین» بر سرکار آمد. او مدت چهار سال و چند ماه زمام امور را در دست داشت. ابوالفرج می‌گوید:

شیوهٔ رفتار امین نسبت به خاندان ابوطالب با پیشینیان تفاوت می‌کرد؛

۱- مقاتل الطالبیین، ص۲۸۵.

۲- همان، ص۳۲۰، او در مقتلش چیز دیگری نقل کرده است.

ص:۱۵۷

زیرا او به لهو و لعب اشتغال داشت و با برادرش مأمون در جنگ بود تا آنکه کشته شد و در دوران او به کسی صدمه‌ای وارد نشد.

۷. پس از او مأمون به حکومت رسید. او از نیرومندترین خلفای بنی‌عباس پس از پدرش رشید بود. مأمون با مشاهدهٔ توجه مردم به علویان و در رأس آنها امام رضا (ع) ، به بهانهٔ دعوت ایشان به دربارش، وی را دستگیر کرد و با خوراندن سم به ایشان، آن حضرت را به شهادت رساند.

۸. مأمون در سال ۲۱۰ه. ق به هلاکت رسید و پس از وی پسرش «معتصم» حاکم شد. وی محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب را به زندان افکند. ولی او توانست از زندان فرار کند.

۹. پس از معتصم، پسرش «واثق» بر سر کار آمد. او امام محمد بن علی جواد (ع) را به زندان افکند و سپس به دست همسر جنایتکار ایشان (ام الفضل، دختر مأمون) آن بزرگوار را به شهادت رساند.

۱۰. پس از واثق، «متوکل» زمام امور را به دست گرفت. ابوالفرج دربارهٔ کینهٔ او نسبت به آل ابوطالب چنین می گوید:

متوکل نسبت به آل ابی‌طالب بسیار سخت گیر بود و با جماعتشان به خشونت رفتار می کرد. نسبت به آنان سخت کینه و حسادت داشت. به آنها بدگمان بود و به آنان تهمت می‌زد. دست بر قضا وزیرش، یحیی بن خاقان نیز نسبت به علویان بد بود و رفتار زشت وی را با آنان در نظر وی نیک جلوه می‌داد. در نتیجه علویان در دوران وی مصایبی

ص:۱۵۸

دیدند که در دوران هیچ یک از خلفای پیشین بنی‌عباس مانندش را ندیده بودند. از جمله کارهای وی این بود که قبر امام حسین [(ع)] را شخم زد و نشانه‌هایش را از میان برد. بر راه‌ها مأمور گماشت تا هرکس را که به زیارتش می‌آمد، دستگیر می‌کردند و نزد وی می‌آورد. او آنان را می‌کشت یا به سخت‌ترین شکل کیفر می‌داد.

او می‌افزاید:

وی (متوکل) یکی از یارانش به نام دیزج را که یهودی بود و اسلام آورده بود، نزد قبر حسین [(ع)] فرستاد و فرمان داد تا آن را شخم بزند و آن را محو و آنچه پیرامون آن است، ویران کند. او این کار را انجام داد و اطرافش را ویران کرد و بنا را منهدم ساخت و پیرامونش را تا دویست جریب شخم زد. چون به خود قبر رسید، هیچ کس به طرف او نرفت. پس گروهی از یهودیان را حاضر کرد تا آن را شخم زدند و در اطرافش آب روان کردند. در آنجا به فاصله‌های یک میلی چندین پاسگاه گماشت تا هرکس را به زیارت می‌آید، دستگیر کنند و نزد او بفرستند.

او همچنین می‌گوید:

محمد بن حسین اشنانی برایم چنین نقل کرد: دیرزمانی بود که به زیارت نرفته بودم. به ذهنم رسید که به زیارت بروم. مردی از عطاران نیز مرا در این راه کمک کرد. ما برای زیارت راه افتادیم. روزها پنهان می‌شدیم و شب‌ها حرکت می‌کردیم. تا آنکه به نواحی غاضریه رسیدیم. نیمه‌شب بیرون رفتیم و از میان دو پاسگاه سر بر آوردیم. آنان خوابیده بودند. ما خود را به قبر رساندیم، ولی آن را پیدا

ص:۱۵۹

نمی‌کردیم. آن قدر بو کشیدیم و جست‌وجو کردیم تا آن را پیدا کردیم. صندوقی که در حوالی آن بود، شکسته و آتش زده شده بود و آب بر آن جاری شده بود. محل خشت‌ها پایین رفته و مثل یک خندق شده بود؛ ما آن را زیارت کردیم و خود را بر آن افکندیم، تا آنجا که می‌گوید: آن‌گاه وداع کردیم و چند نقطهٔ اطراف قبر را علامت‌گذاری کردیم. چون متوکل به قتل رسید، همراه شماری از طالبیان و شیعیان گرد آمدیم و به سوی قبر رفتیم. پس آن نشانه‌ها را بیرون آوردیم و قبر را به صورت نخست آن در آوردیم.

و نیز گفته است:

او عمر بن فرج را بر مدینه و مکه گماشت. وی خاندان ابوطالب را از اینکه چیزی از مردم بخواهند، منع کرد و مردم را از نیکی به آنان بازداشت. اگر خبردار می‌شد که کسی به آنها نیکی کرده، هرچند کوچک، او را سخت کیفر می‌داد و از او غرامتی سنگین می‌گرفت، تا آنجا که همهٔ طالبیان با یک پیراهن و به نوبت نماز می‌خواندند. سپس آن را پینه می‌زدند و لخت و سر برهنه در خانه‌هایشان می‌ماندند. تا آنکه متوکل کشته شد. پس از او منتصر به آنان توجه و خوبی کرد و اموالی را میانشان تقسیم نمود. او در همهٔ زمینه‌ها شیوه‌ای مخالف پدرش را در پیش گرفت.(۱)

۱۱. پس از متوکل، پسرش «منتصر» بر سر کار آمد. او نشان داد که به مذهب اهل‌بیت تمایل دارد و چنان که دیدیم با شیوهٔ پدرش مخالفت

۱- مقاتل الطالبیین، صص۵۹۷ - ۵۹۹.

ص:۱۶۰

ورزیـد. او به هیـچ کس سـتمی روا نـداشت. نه کسـی را کشت، نه زندانی کرد و تا آنجا که به ما رسـیده است، هیچ بدی به کسـی نرساند.

نخستین کـاری که پس از رسـیدن به خلافـت کرد، این بود که صالـح بن علی را از مـدینه عزل کرد و علی بن حسـین را به جای او گماشت. هنگام خداحافظی به او گفت:

ای علی! من تو را به سوی گوشت و خونم می‌فرستم. مواظب رفتار خود با مردم باش و ببین که با آل ابوطالب چگونه رفتار می کنی. علی گفت: «امیـدوارم که نظر امیرالمؤمنین را دربـارهٔ آنهـا پیاده کنم، ان شاءالله» . گفت: «در آن صورت نزد من منزلتی والا خواهی یافت»(۱)

۱۲. پس از او «مسـتعین» بر سـر کار آمد. او همهٔ نیکی‌های منتصـر را نقض کرد؛ از جمله جنایات او کشـتن یحیی بن عمر بن حسین بود که ابوالفرج درباره او می گوید:

او مردی شـجاع و نیرومند بود. قلبی مهربان داشت. تمایلات کودکانه و عیوبی از این دست در او دیده نمی‌شد. چون سـرش را وارد بغـداد کردنـد، مردم فریاد می‌زدنـد و به این کار اعتراض می کردنـد. ابوهاشم بر محمد بن عبدالله بن طاهر وارد گشت و گفت: «ای امیر! آمده‌ام به تو چیزی را تبریک بگویم که اگر رسول خدا (ص) زنده بود به او تسلیت می گفتند. یاران اسـیر یحیی را وارد بغداد کردند. آن قدر که به اینان ستم و بدرفتاری کردند، نسبت به هیچ کس دیگری نشده بود.

۱- مقاتل الطالبیین، ص۶۳۶.

ص:۱۶۱

آنان را با پای برهنه به سختی پیش می‌راندند و هرکس عقب می‌ماند، گردنش را می‌زدند» .

ابوالفرج می گوید:

من هرگز نشنیده‌ام که برای کشتگان آل ابوطالب در دولت بنی‌عباس به اندازهٔ یحیی نوحه‌سرایی کرده باشند و یا اینکه به این میزان برای کسی شعر گفته باشند.

آری؛ جنایات بنی‌عباس در حق شیعه به قدری زیاد است که می‌توان درباره آن کتاب‌ها نوشت. آنها با رفتارشان روی بنی‌امیه را سفید کردند و چه نیکو گفته است شاعر:

تالله إن کانت أُمیّهٔ قد أتت

به خدا سوگند اگر بنی‌امیه پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه کشتند، فرزندان پدرش نیز همان کارها را انجام دادند، به جانت سوگند که قبر او را ویران کردند و تأسف می‌خوردند که چرا در کشتن او شریک نبودند؛ در نتیجه در خاک به دنبال استخوان‌های او می گردند.

برای آگاهی از فهرست جنایت‌ها و ستمگری‌های امویان و عباسیان، کافی است اشعاری را که به وسیلهٔ مردان مؤمن و مخلص و از جان گذشته سروده شده است، بخوانیم و در آنها دقت نماییم. اکنون به چند نمونه از این اشعار اشاره می کنیم:

۱. قصیدهٔ «تائیه» مربوط به دعبل خزاعی که در سال ۲۴۶ه. ق به

ص:۱۶۲

شهادت رسید. این قصیده یک سند تاریخی جاودانه است که از سیاست‌های مستکبرانه آن دو دولت جبّار در قبال اهل‌بیت (علیهم السلام) ، پرده برمی‌دارد. دعبل این قصیده را برای امام رضا (ع) سرود که با شنیدن آن، حضرت گریستند و زنان همراه ایشان نیز به گریه افتادند.

حموی به نقل از احمد بن زیاد می‌گوید که دعبل خزاعی چنین گفت:

من این قصیده را برای مولایم علی بن موسی الرضا (ع) سرودم:

مدارس آیات خلت من تلاوهٔ ومنزل وحی مقفر العرصات

دیگر در آن مدارس کسی آیات قرآن را تلاوت نمی‌کند؛ و منزلگاه وحی خالی شده است.

آن‌گاه باقی قصیده را خواندم و چون به اینجا رسیدم که:

خروج إمام لا محالهٔ واقع یقوم علی اسم الله و البرکات

خروج امام به ناگزیر واقع خواهد گشت، او به نام و برکات الهی قیام خواهد کرد.

امام رضا (ع) سخت گریست. از دیگر ابیات این قصیده اینهاست:

هُم نقضوا عهد الکتاب وفرضه

آنان پیمان کتاب و واجب آن را شکستند، درحالی‌که حکم قرآن نه دروغ است و نه شبهه‌آمیز. میراثی بدون خویشاوند و ملکی بدون هدایت؛ و حکومتی بدون شورا و بدون هدایتگر.

***

ص:۱۶۳

لآل الرسول بالخیف من منی

برای خانـدان رسول در خیف منـا و خـانه و عرفات و جمرات، سـرزمین علی و حسـین و جعفر و حمزه و سـجاد صاحب سـجده‌های فراوان، سـرزمینی که سـتم سـتمگران آنها را از میان برده است، ولی از حافظـهٔ روزها و سال‌ها پاک نشـده است. خانه‌هایی که برای نماز و تقوا بود و برای روزه و پاکیزگی و نیکی‌ها، خانه‌های وحی خداوند و سرچشمهٔ

ص:۱۶۴

دانش او، راه هدایت با راه‌های روشن، خانه‌هایی که وحی الهی بامداد و شامگاه، بر احمد، در آنها نازل می‌گردید. . . سرزمین رسول خدا خشک و بی‌آب و علف گشته و خانهٔ زیاد آباد گردیده است. بر گردن خاندان پیامبر کُند و زنجیر افکنده است و خاندان زیاد در قصرها آرمیده‌اند، از گلوی خاندان پیامبر خون جاری است و خاندان زیاد حجله‌ها را زینت کرده‌اند. . . ای فاطمه! اگر بدانی که سر حسین را تشنه در کنار فرات بریده‌اند، کنار او بر گونه سیلی می‌زنی و از دیدگانت اشک سرازیر می‌گردد. ای فاطمه! ای دختر بهترین آفریدهٔ خدا! برخیز و نوحه‌سرایی کن، بر ستارگان آسمان که اینک در بیابان به خاک افتاده‌اند.

۲. میمیهٔ امیر ابوالفراس حمدانی (۳۲۰ – ۳۵۷ه. ق) این قصیده به «شافیه» مشهور و از قصاید جاودانه‌ای است که در اوج بلاغت و با نگارشی استوار و نقلی نیکو و قدرت استدلال و معانی فخیم، سروده شده است. سراینده، آن را زمانی سرود که از قصیدهٔ ابن سکرهٔ عباسی با خبر شد. مَطلع این قصیده چنین است:

بنی علی دعوا مقالتکم لا ینقص الدُّر وضع من وضعه

فرزندان علی دست از ادعایتان بردارید که ساختن گوهر تقلبی از ارزش گوهر اصلی نمی‌کاهد.

آن‌گاه امیر، قصیدهٔ میمیهٔ مشهورش را با این مطلع سرود:

الحق مهتضم والدین مخترم وفییء آل رسول الله مقتسم

حق سرکوب گشته و دین نابود گردیده است. و غنیمت خاندان پیامبر تقسیم گشته است.

ص:۱۶۵

تا آنجا که می گوید:

یا للرجال أما لله منتص-ر من الطغاهٔ؟ أما لله منتقم؟

بنو علی رعایا فی دیارهم والأمر تملکه النسوان والخدم!(۱)

ای مردان! آیا کسی هست که خدای را یاری دهد؟ سرکشان چه کسانی هستند؟ آیا خداوند انتقام گیرنده‌ای ندارد؟ ! فرزندان علی در سرزمین خویش رعیت‌اند، و حکومت در اختیار زنان و خدمتکاران است!

۳. جیمیهٔ ابن رومی، که در سوگ یحیی بن عمر بن حسین بن زید این قصیده را سروده که ابیاتی از آن بدین شرح است:

أمامک فانظر أی نهجیک تنهج t طریقان شتّی مستقیم وأعوج

ألا أی هذا الناس طال ضریرکم بآل رسول الله فاخشوا أو ارتجوا

أکلّ أوانٍ للنبی محمّد قتیل زکی بالدماء مض-رّج (۲)

پیش رویت را بنگر و ببین که از کدام راه می‌روی. در برابر تو دو راه است، یکی راست و دیگری کج. ای مردم! چرا کوری شما به درازا کشیده است، نسبت به خاندان پیامبر، پس بترسید و صداها را بلند کنید. آیا همیشه باید فرزندان پاکیزهٔ محمد به خون خویش آغشته گردند.

ابوالفرج اصفهانی، میزان سختی‌هایی را که اهل‌بیت (علیهم السلام) و شیعیانشان

۱- الغدیر، ج۳، صص۳۹۹ - ۴۰۲، نقل شده با همه منابع.

۲- مقاتل الطالبیین، صص۶۳۹ - ۶۴۶.

ص:۱۶۶

به سبب جمع شدن بر گرد حق و مواضع صادقانه‌شان، تحمل کردند، بیان کرده و گفته است که حکومت‌های ستمگر به شکلی بی‌رحمانه، آنان را به قصد ریشه‌کن کردن و نابود ساختن مورد حمله قرارد داده‌اند؛ او می گوید:

به خدا سوگند تاریخ، هیچ خاندانی را نمی‌شناسد که با وجود آن شرافت نسب و پاکیزگی دودمان، این اندازه از حق خویش محروم گشته باشد. آنان سده‌های متمادی در راه حق جهاد کردند، ولی از این جهاد تلخ هیچ چیزی جز اندوه و حسرت، بهرهٔ آنان نگشت. جهاد، چیزی جز اشک برای آنها در پی نداشت؛ زیرا که قهرمانان خویش را در میدان‌های مبارزه از دست دادند. آنان قلب‌هایی خشنود و وجدان‌هایی آرام داشتند. به روی مرگ لبخند زدند و با چنان شکیبی با آن روبه‌رو گشتند که شگفت‌انگیز است و ما را در برابر بزرگی‌شان به خضوع وا می‌دارد.

دشمنان این خاندان پاک در جنگ با آنها زیاده‌روی کردند و انواع خواری‌ها را به آنان چشانیدند و آنان را به شیوه‌های گوناگون شکنجه کردند و هیچ عهد و پیمانی را دربارهٔ آنان رعایت نکردند. هیچ حق و حرمتی را از آنها رعایت نکردند و سخت‌ترین ستم‌ها را نسبت به زنان و کودکانشان و همهٔ مردانشان روا داشتند؛ با سخت‌گیری تمام و هیچ‌گونه نرمشی، سنگدلانه و بی‌هیچ رحمی. به طوری که مصایبشان در شدت بدبختی ضرب‌المثل شد. این سنگ‌دلی‌های فراوان، چشمه‌های رحمت و مودت را در دل‌های مردم جوشان ساخت و تأسف‌های عذاب‌آور در وجدان‌های‌شان پراکنده گشت. جان‌های

ص:۱۶۷

مردمان از انـدوه آنان پر گشت. همه جا سـخن از کشـته شدن این شـهیدان به میان آمد و اخبار آن دهان به دهان می‌گشت. از آنها داسـتان‌ها پرداخته شد و مردم در این کار ارضای عواطف و سـیراب کردن احساسات خویش را جست‌وجو می‌کردند. پس با کمال اشتیاق در جست‌وجوی آن اخبار بر آمدند.(۱)

آری، شـیعه در طول تاریـخ، انواع سـتم، بـدبختی، قتل و شـکنجه را به خود دیده است. به‌طوری که هیچ گروه دیگری از مسـلمانان چنـان چیزی را شاهـد نبوده است. امویـان، عباسـیان، پادشاهـان غزنوی و سـلجوقی و کسـانی که پس از آنها آمدنـد، به جان، آبرو، دانش و کتابخانه آنها هیچ احترامی نمی‌گذاشـتند؛ این درحالی بود که یهود و نصارا در سـرزمین اسلام در کمال آرامش و آسایش به سر می‌بردند و حکمرانان به نام رحمت اسـلامی، خود را موظف به تأمین آزادی‌های آنان می‌دانستند. امّا همین حاکمان غاصب، شیعیان را در هر نقطه‌ای تحت تعقیب قرار می‌دادند و آنان را با کوچک‌ترین بهانه‌ای می‌کشتند. خانوادهایشان را آواره می‌کردند و اموالشان را مصادره می‌کردند. شـیعیان نیز چاره‌ای جز این نداشتند که از بیم قتل و بدبختی بی‌رحمانه‌ای که نسبت به آنها روا داشته می‌شد، بسـیاری از عقایدشان را پنهان کنند. به این ترتیب برای شـیعه چاره‌ای جز این نمی‌ماند که در برابر این وحشی‌گری‌ها با تقیه رفتار کند و خلاف آنچه را اعتقاد دارد، ابراز نماید. در این راستا تنها باید

۱- مقدمه مقاتل الطالبیین، به قلم آقای احمد صفر، ص۱.

ص:۱۶۸

کسانی را نکوهش کرد که آنان را به این کار وا می‌داشتند و خون و عرض و مال آنها را مباح می‌شمردند.

هنگامی که طغرل بیک در سال ۴۴۷ه. ق به بغداد آمد، شیعیان را به سختی مورد حمله قرار داد و فرمان داد کتابخانهٔ شیعه را که به دست «ابونصر شاپور بن اردشیر» وزیر بهاءالدولهٔ دیلمی ساخته شده بود، به آتش بکشند. این کتابخانه یکی از خانه‌های مهم دانش در بغداد بود که این وزیر بزرگ در محلهٔ «بین السورین» در کرخ به سال ۳۸۱ه. ق به تقلید از بیت‌الحکمهٔ هارون الرشید بنا کرد. این کتابخانه از لحاظ علمی، اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا ابونصر همهٔ کتاب‌های پراکندهٔ فارس و عراق را در آنجا گرد آورده بود و طبق گفتهٔ «محمد کردعلی» از کتاب‌های هندی و چینی و رومی نیز نسخه‌برداری کرده بود. شمار کتاب‌های این کتابخانه که از آثار با ارزش و نوشته‌های مهم به شمار می‌آمدند، به ده هزار جلد می‌رسید. بیشتر این کتاب‌ها نسخه‌های اصلی و به خط خود مؤلفان بود. (۱)

یاقوت حموی می گوید:

در این کتابخانه، خزانه‌ای بود که وزیر ابونصر شاپور بن اردشیر (وزیر بهاء الدولهٔ بن عضدالدوله) ، آن را وقف کرده بود. در دنیا بهتر از آن کتاب‌ها نبود. همهٔ آنها به خط پیشوایان صاحب نام و اصول تحریر یافتهٔ آنان بود.(۲)

۱- خطط الشام، ج۳، ص۱۸۵.

۲- معجم البلدان، ج۲، ص ۳۴۲.

ص:۱۶۹

از جمله این کتاب‌ها - طبق نوشته‌های ابن اثیر - قرآن‌هایی به خط «ابن مقله» بود.(۱)از آنجا که وزیر شاپور بن اردشیر، اهل فضل و ادب بود، دانشمندان تصنیف‌های گوناگون خویش را به وی اهدا می‌کردند. در نتیجه کتابخانه‌اش از غنی‌ترین کتابخانه‌های بغداد گردید. با آمدن طغرل، از جمله چیزهایی که در محلهٔ کرخ بغداد به آتش کشیده شد، همین کتابخانهٔ بزرگ بود. فتنه تا آنجا بالا گرفت که دامن شیخ الطائفه و یارانش را نیز فرا گرفت و کتاب‌ها و کرسی درس او نیز به آتش کشیده شد.

ابن جوزی در رویدادهای سال ۴۴۸ ه. ق، آورده است: «ابوجعفر طوسی فرار کرد و خانه‌اش به غارت رفت» . وی همچنین درباره حوادث سال ۴۴۹ه. ق می‌نویسد:

در صفر این سال خانهٔ ابوجعفر طوسی، متکلم شیعه در کرخ، مورد حمله قرار گرفت. هرچه از دفترهای وی در آنجا بود و نیز کرسی درس وی را گرفتند. حمله کنندگان به کرخ رفتند و سه پرچم سفید را که اهل کرخ هنگام رفتن به زیارت کوفه با خود حمل می‌کردند، به آتش کشیدند.(۲)

سخن آخر اینکه، تدبر و درنگ در منابع تاریخی، به‌ویژه کتاب‌هایی که همزمان با آن کشتارهای پیاپی نگاشته شده‌که بدون تردید بیشتر آنها

۱- التاریخ الکامل، ج ۱۰، ص۳.

۲- المنتظم، ج۸، صص۱۷۳ - ۱۷۹. مطالب مربوط به کتابخانه ابونصر شاپور و شیخ طوسی را از مقدمه شیخ آغا بزرگ تهرانی بر تفسیر «التبیان، ج ۱» نقل کرده‌ایم.

ص:۱۷۰

در راستای مقاصـد خانـدان‌های حـاکم بوده است، این مطلب را روشن خواهـد کرد که بقـای شـیعه در آن روزگـار، یک معجزه و کرامت و امری فوق‌العـاده بوده است؛ زیرا تاریـخ آنهـا سراسـر عملیاتی زنجیره‌ای از سـر بریـدن، قتل، سـرکوب، بی‌چارگی، در هم کوفتن و نـابود کردن است. در آن روزگـار، نیروهـای کفر و فسق دست به دست هم دادنـد تـا اهـل‌بیت (علیهم السـلام) و تشـیع را هلاک کنند و ریشهٔ آنان را برکنند. امّا با این وجود، شـیعیان توانسـتند دولت‌های بزرگ و کوچکی را تشـکیل دهند و شهر، تمدن، اعلام و مفاخر، نابغه، فیلسوف، فقیه، محدث، وزیر و سیاسـتمدار داشـته باشـند؛ به‌طوری که امروزه شیعیان یک پنجم یا یک چهارم مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند.

آری؛ این از فضـل خداونـد است که مشـیت او بر بقـای حق و نـابودی باطـل، در سایـهٔ عمل‌کردن شـیعه به وظایف خود، می‌باشـد. بنابراین وظیفهٔ شیعه، ایستادگی در برابر تجاوز و ستمگری و کشتار و نابودی مبدأ و مذهب است؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید:

یـا أَیُّهَـا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتـالِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْ-رُونَ صـابِرُونَ یَغْلِبُوا مِ-ائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَـهٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ (انفال: ۶۵)

اگر از میان شما ده تن شکیبا باشند، بر دویست تن و اگر صد تن باشند بر هزار تن از آنان که کفر ورزیده‌اند، پیروز می‌گردند؛ زیرا آنان گروهی نادانند.

خوانندهٔ گرامی نباید از یاد ببرد که این انقلاب‌های پیاپی شیعه ضد

ص:۱۷۱

حکومت‌های ستمگر و فاسد بود که موجب آزار و شکنجه و حمله به شیعیان می گردید. شاید اگر آنان با حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس کنار می‌آمدند، در برترین مناصب و مدارج قرار می گرفتند؛ لیکن انقلاب‌های آنان رنگ نژادپرستی نداشت و ریاست‌طلبانه نبود، بلکه هدف آنها نابودی باطل و رفع ظلم و ستم از سر جامعه و دعوت به اعتلای کلمه الله بود.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹